

محمّد



ریاست اطلاعات و ارتباط عامه

آمریت اطلاعات و نشرات

طرح جلد:

محمد عمر تیموری

چاپ:

تابستان ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، کابل

مسوول ارتباطات:

الفت امیرزاده

برگ آرا:

محمد عمر تیموری

تیراژ:

۱۵۰۰ نسخه

نشانی:

کابل: دارالامان، ناحیه ششم، سناتوریم، لوی خازنوالی

صفحه انترنتی:

www.ago.gov.af

فیسبوک:

www.facebook.com/ago.gov.af.1

نشانی برقی:

iprd@ago.gov.af

شماره تماس:

+۹۳(۰) ۲۰ - ۲۵۲۱۷۰۳

مجله علمی-پژوهشی

خازنوال

صاحب امتیاز:

لوی خازنوالی جمهوری اسلامی افغانستان

مدیر مسوول:

شاه محمد خیلواک

سر دبیر:

محمد هادی رویش

هیأت تحریر:

داکتر غلام حیدر علامه

خازنمل جنرال عبدالقیوم نظامی

معاون سر محقق محمد منیر مروت

معاون سر محقق محمد اعظم طارق

پوهندوی شفیق وردک

پوهنمل رحیم الله خیرک

پوهنیار صدیق الله کلکانی

- * مجله خازنوال زیر نظر هیأت تحریر نشر می شود.
- * مجله خازنوال در انتخاب، ویرایش و نشر نبشته ها دست باز دراد.
- * مقاله های رسیده به دفتر مجله، مسترد نمی گردد.
- * مقاله هایی که در این مجله نشر می شود، لزوماً بیان گر دیدگاه لوی خازنوالی نیست.

فهرست مطالب

گپ نخست	
محمد هادی رویش	الف
حق دفاع متهم در اسناد بین المللی و قوانین افغانستان	
داکتر غلام حیدر علامه	۱
جایگاه اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان	
محمد اعظم طارق	۲۱
عدالت و ویژگیهای آن	
محمد منیر مروت	۳۳
د ادب او ژورنالیزم بهلتون او ورته والی	
رحیم الله خیرک	۴۱
انسان مورد دید مولانا	
صدیق الله کلکانی	۵۵
بررسی منع خشونت علیه زنان در اسناد بین المللی و حقوق جزای افغانستان	
حوا بابکر خیل	۶۵
انتقال محبوسان و شناسایی احکام جزایی خارجی در حقوق افغانستان	
محمد مهدی باتور	۸۳



خوانندگان و مخاطبان دایمی ما می دانند که اولین نسخه مجله خاتموال در سال ۱۳۷۴ خورشیدی به چاپ رسیده است. آنچه مشخص است، این است که گردانندگان این مجله سعی کرده اند تا نبشته ها و مقاله هایی دارای موضوعات حقوقی را در آن بگنجانند. با آنکه نخستین نسخه های این مجله معیاری نبوده؛ ولی پس از این سعی خواهیم کرد تا کاستی های گذشته را جبران کنیم. از سوی دیگر، این مجله بگونه غیر منظم و به شکل کند و گریز چاپ شده است؛ چون از آن زمان تا حالا تنها ۴۶ نسخه آن از چاپ برآمده است.

در سال های اخیر با توجه به رشد نیروی علمی و فرهنگی در کشور، رسانه ها و به ویژه رسانه های چاپی- مجله های تخصصی- نیز گسترش یافت. این روند بر معیاری شدن مجله خاتموال به لحاظ محتوا و دوره چاپ، نیز تأثیر گذاشت.

در همین حال، با تغییرات جدید در رهبری لوی خاتموالی- کسانی که از اهمیت و تأثیر گذاری رسانه ها و مجله بر مخاطبان اش درک درست دارند- بر معیاری شدن مجله، بیشتر از پیش تأکید می شود. دست اندرکاران مجله خاتموال

در ریاست اطلاعات و ارتباطات عامه لوی خارنوالی، تلاش می کنند تا سطح این مجله را به لحاظ کمی و کیفی، بالا ببرند تا این مجله آرام آرام به یک مجله علمی- پژوهشی، تبدیل شود.

همانطور که گفته شد، مجله خارنوال در کل حاوی نبشته ها و مقاله های حقوقی می باشد. بدون شک پویایی، غنای و بالندگی مجله، بیشتر به سهم و مشارکت نویسندگان و صاحب نظران حوزه حقوق وابسته می باشد. گردانندگان و هیأت تحریر مجله، «شیوه نامه نگارش مقاله برای مجله خارنوال» را به همین منظور، ترتیب کرده اند. این شیوه نامه، در وبسایت لوی خارنوالی نشر شده است و به تمام ریاست های مرکزی و واحد های دومی آن، در ولایات نیز فرستاده شده است.

هدف گردانندگان مجله از فرستادن این شیوه نامه به ریاست های مرکزی و ولایات، تشویق نویسندگانی است که در ساختار لوی خارنوالی کار می کنند. از آنجایی که کارکنان این اداره به گونه عملی با قانون و تطبیق آن سر و کار دارند؛ می توانند خلاها و دشواری های تطبیق آن را در قالب جستار های معیاری علمی- تحقیقی با پیشنهاد های سازنده، ارایه کنند. این مسأله از یک سو می تواند نهاد های قانون گذار را در رفع خلاهای قانونی یاری رساند و از جانب دیگر مرجعی تحقیق برای دانشجویان و پژوهشگران حوزه علم حقوق، جزا و جرم شناسی باشد. گردانندگان مجله خارنوال امیدوار اند که با مشارکت فعالانه پژوهشگران و نویسندگان علم حقوق، جزا و جرم شناسی این مجله را به پایگاه مناسب برای تبادل آرا و داشته های علمی تبدیل کنند. ما به ظرفیت های کادری و علمی در داخل لوی خارنوالی باور کامل داریم. امیدواریم با کمک اینان بتوانیم مجله خارنوال را به هدف تعیین شده، برسانیم.

سر دبیر

حق دفاع متهم در اسناد بین المللی

قوانین افغانستان

غلام حیدر علامه

چکیده

حق دفاع متهم از ارکان یک محاکمه عادلانه به شمار می رود. وصف عادلانه بودن محاکمه زمانی تأمین می گردد که بخش تحقیق و تعقیب یعنی خارنوالی و پولیس از یک جانب و بخش دفاع یعنی متهم و وکیل مدافع در جانب دیگر، در نبردی قضایی و کشف حقایق مربوط به وقوع جرم سهم گیرند و در نهایت قاضی با کمال استقلال و بی طرفی حکم کند. این حق در اسناد بین المللی و منطقه ای تصریح گردیده است و از سوی نهادهای ناظر بین المللی تفسیر و تکمیل شده است.

در افغانستان نیز این حق در قوانین مختلفی شناسایی شده است. این مقاله به استندردهای بین المللی حق دفاع متهم و مقایسه قوانین افغانستان با آنها پرداخته است.

واژگان کلیدی:

حق، دفاع، متهم، محاکمه، عادلانه، اسناد بین المللی، حقوق بشر، قوانین، افغانستان

حق دفاع متهم و ارایه فرصت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع مناسب به وی، از لوازم یک محکمه عادلانه است. عدالت در محاکم آنگاه تأمین خواهد شد که جرم بدون هیچ گونه شک معقولی اثبات گردد و انتساب آن به متهم به شیوه قانونی احراز گردد.

در این نوشتار، اسناد بین‌المللی، منطقه‌یی، اساسنامه‌های محاکم بین‌المللی و نظریات نهادهای ناظر بر اجرای حقوق بشر شامل کمیته حقوق بشر سازمان ملل، کمیسیون و دیوان اروپایی حقوق بشر و غیره راجع به حق دفاع متهم بررسی گردیده است. در هر مبحث مفاد قوانین افغانستان راجع به موضوع به صورت مقایسه‌یی بیان شده است. در هر قسمت، متابعت قوانین افغانستان از معیارهای بین‌المللی مربوط و نواقص قوانین مذکور نسبت به معیارهای یادشده، ذکر شده است. امید که نوشتار حاضر بتواند در اجرای عدالت در محاکم افغانستان کمک نموده و مفید باشد.

مفهوم حق دفاع

۱- اسناد بین‌المللی

حق دفاع مناسب در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به رسمیت شناخته شده و بر آن تصریح شده است.

بند ۳ ماده ۱۴ مقرر می‌دارد که هر کس متهم به ارتکاب جرمی شود، با تساوی کامل حداقل حق برخورداری از تضمین‌های ذیل را خواهد داشت:
از جمله این تضمین‌ها این است که متهم وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد (امیرارجمند، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰).

در سند سازمان ملل راجع به حداقل استندرد لازم برای مدیریت محکمه اطفال و نوجوانان، در قاعده هفتم آن که مربوط به حقوق نوجوانان است، آمده است که این دسته از متهمان نیز به مانند متهمان بزرگسال، در محکمه از حقوق اساسی از جمله حق داشتن وکیل برخوردارند (همان، ص ۲۸۸).

هم‌چنان حق برخورداری از وکیل و معاضدت حقوقی در بند ۳ ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک نیز برای اطفال به رسمیت شناخته شده است (همان، ص ۲۱۴).
واضح است که برخورداری از وکیل و مشاوره حقوقی، خود می‌تواند زمینه دفاع مناسب را برای متهم در برابر اتهامات وارده فراهم آورد.

۲- اسناد منطقه‌یی

در اسناد منطقه‌یی حقوق بشر نیز حق دفاع مناسب برای متهم، به رسمیت شناخته شده است. در ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر، در این باره چنین آمده است:
متهم بی‌گناه است تا این که محکومیتش از راه محاکمه عادلانه‌یی که همه تضمین‌ها برای دفاع از او فراهم باشد، ثابت گردد (مرکز مطالعات حقوق بشر، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴).

سه سند منطقه‌یی دیگر یعنی کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی (قسمت ب بند ۳ ماده ۶)، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (قسمت ج بند ۱ ماده ۷)

و منشور آفریقایی حقوق بشر و ملتها (قسمت ج بند ۱ ماده ۷) نیز بر حق دفاع برای متهم تصریح کرده‌اند (امیرارجمند، ۱۳۸۵، صص ۱۱۸، ۹۷ و ۱۵۰).

البته عبارت دو سند اولی راجع به این مطلب دقیق‌تر است؛ زیرا به صورت روشن و واضح، داشتن زمان و تسهیلات کافی برای تهیه دفاعیه را نسبت به متهم به رسمیت شناخته‌اند اما سند سومی صرفاً بر حق دفاع تأکید کرده است.

۳- اساسنامه‌های محاکم بین‌المللی

منشور نورنبرگ که سند مؤسس اولین محکمه بین‌المللی بعد از پایان جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود (این محکمه برای محاکمه سران آلمان نازی به دلیل جنایات فجیع‌شان در خلال جنگ یادشده برپا گردید)، در ماده ۱۶ بر محاکمه عادلانه متهمان تأکید و تصریح نموده است که متهم حق دارد شخصاً یا به کمک وکیل مدافع، دفاعیات خویش را مطرح نماید (بند ۶ ماده ۱۶ منشور فوق). ماده مذکور در یکی از ماده‌های خود مقرر می‌دارد که متهم حق دارد شخصاً یا توسط وکیل مدافع خود، دلایل صحت دفاعیات خویش را اقامه کند (کریانگ ساک کیتی شیایزری، ۱۳۸۳، ص ۶۲۱).

منشور توکیو که به محکمه توکیو برای محاکمه مقامات جاپانی در قبال جنایات مرتکب شده در شرق آسیا، در خلال جنگ جهانی دوم تعلق داشت، نیز بر حق دفاع برای متهمان را به رسمیت شناخته است. در بند الف ماده ۹ این منشور آمده است که برای هر متهم فرصت کافی برای دفاع از خود باید فراهم گردد (Bassiouni, ۱۹۹۲, p. ۶۰۸).

در قسمت (ج) و (د) بند ۴ ماده اساسنامه محکمه بین‌المللی جزایی که برای محاکمه جنایات ارتکاب یافته در سرزمین یوگسلاوی سابق، بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ میلادی تأسیس شد، هم بر حق دفاع برای متهم و هم بر فراهم آوردن فرصت و تسهیلات کافی برای دفاع متهم از سوی محکمه تأکید گردیده است.

محکمه بین‌المللی جزایی رواندا که برای محاکمه فجایع ارتکاب یافته از سوی جنایتکاران هوتو نسبت به قبیله توتسی، در سال ۱۹۹۴ برپا گردید، نیز در ماده ۲۰ اساسنامه خویش راجع به حق دفاع برای متهم، همان عبارات اساسنامه محکمه بین‌المللی یوگسلاویا را تکرار کرد. و سرانجام، محکمه بین‌المللی جزایی دایمی (۱۹۹۸)، در اساسنامه خویش در قسمت (ب) بند ۱ ماده ۶۷، با عباراتی دقیق‌تر نسبت به محاکم بین‌المللی قبلی، به حق دفاع پرداخته است. در این بند آمده است که متهم حق دارد، زمان و تسهیلات را برای تهیه دفاعیه خویش در محکمه داشته باشد.

از مجموعه اسناد بین‌المللی و منطقه‌یی و محاکم بین‌المللی راجع به حق دفاع مناسب برای متهم، دو عنصر ضروری برای این امر بدست می‌آید:

الف- زمان کافی برای تهیه دفاعیه

ب- تسهیلات کافی

در این قسمت به بررسی این دو عنصر ضروری می‌پردازیم که منظور از زمان و تسهیلات کافی برای تهیه دفاعیه چیست و در چه شرایطی ممکن است این دو شرط، نقض گردد؟
الف- زمان کافی

این که متهم باید زمان کافی برای تهیه دفاعیه خویش داشته باشد، شامل وکیل وی نیز می‌شود. یعنی وکیل برای تهیه دفاعیه باید از زمان کافی برای انجام این کار برخوردار باشد.

لازم دانستن «وجود زمان کافی برای تهیه دفاعیه» لازمه منطقی یک دفاع مؤثر است. زیرا هرچند در قوانین حق دفاع برای متهم به رسمیت شناخته شده باشد اما در عمل، زمان کافی برای تدارک دفاع، در اختیار وی گذاشته نشود، نقض غرض خواهد بود و دفاع تحقق نخواهد یافت.

اما این که منظور از «زمان کافی» چیست؟ کمیته حقوق بشر در بند ۹ تفسیر کلی شماره ۱۳ راجع به حق دادرسی منصفانه (مفاد ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوقی مدنی و سیاسی) از جمله حق دفاع، مقرر داشته است که زمان کافی بستگی به ویژگی‌های هر پرونده دارد. (UN DOC/ HRI/ GEN/ ۱ /Rev.۱، ۷، ۱۲، ۲۰۰۴ May، p. ۱۳۷).

هر پرونده ممکن است با پرونده دیگر از خصوصیات و ویژگی‌های متفاوتی برخوردار باشد. مثلاً از نظر میزان پیچیدگی یا ساده بودن اتهام وارده؛ بنابر این در یک پرونده پیچیده و مغلق زمان بیشتری برای تهیه دفاعیه لازم است. نوع و ماهیت اتهام و دلایل آن، شمار متهمان یک پرونده، همه عواملی اند که بر پیچیدگی یا ساده بودن پرونده تأثیر می‌گذارند.

این که متهم خود شخصاً از خود دفاع کند یا به کمک یک وکیل، همچنان رفتار شاکی یا شاکیان و عملکرد مقامات قضایی، عواملی اند که کافی بودن زمان برای تهیه دفاعیه، باید با توجه به آنها ارزیابی گردد.

در این راستا عامل دیگری که باید مورد سنجش قرار گیرد، محدوده زمانی است که قوانین داخلی یک کشور برای رسیدگی به یک پرونده تعیین می‌نمایند (علامه، ۱۳۸۳، ص ۱۴۹).

در این رابطه لازم است که کشورها در قوانین داخلی خویش، زمان مناسب و کافی را برای رسیدگی به یک دوسیه در نظر بگیرند. با توجه به این امر، محاکمات فوری و بدون داشتن وقت کافی خلاف حق دفاع متهم است.

البته شکی نیست که در نظر گرفتن زمان لازم برای رسیدگی به دوسیه‌ها، باید با اصل برگزاری محاکمات در مدت معقول و با سرعت مورد نیاز، متوازن گردد (Nuala Mole and Cathrina ۵۴.p, ۲۰۰۱, Harby).

از اینرو در قوانین داخلی باید مهلت مناسب برای ارایه دفاع، ارایه دلیل، اعتراض و تجدید نظرخواهی از رأی یا اعتراض به نظریات کارشناسی و قرارهای معاینه و تحقیق، اعتراض به گزارش مأموران و ارایه فرصت کافی برای اثبات درستی اعتراض متهم، در نظر گرفته شود (محمودی جانکی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶).

کمیسیون آمریکایی حقوق بشر در این باره نظر داده است که فرصت‌هایی نظیر ۲۴ یا ۴۸ ساعت، به هیچ وجه مدت زمان مناسب برای تهیه دفاع، شمرده نمی‌شود (امیدی، ۱۳۷۹، ص ۵).

همان طوری که اشاره شد، مدت زمان کافی برای تهیه دفاع، به مدت زمانی لازم برای تعیین وکیل مدافع و ارتباط وکیل با متهم قبل از برگزاری جلسه محاکمه نیز بستگی دارد. در قوانین داخلی، باید زمان کافی برای ملاقات و ارتباط متهم با وکیل مدافع وی، پیش‌بینی گردد.

در یک دعوی قتل، به وکیل جدیداً تعیین شده (به جای وکیل سابق)، فقط چهار ساعت وقت ملاقات، مشاوره به متهم و ترتیب دفاعیه، داده شده بود. کمیته حقوق بشر زمان مزکور را برای تهیه دفاعیه کافی ندانست.

در قضیه‌ی دیگر که به وکیل جدیداً مقرر شده فقط ده دقیقه قبل از شروع محکمه وقت ملاقات با متهم داده شده بود و وکیل سابق در مراحل مقدماتی در بسیاری از جلسات حاضر نمی‌شد، از سوی کمیته حقوق بشر نقض بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی شناخته شد (راهنمای محاکمات عادلانه، ۲۰۰۴، ص ۴۳).

به منظور فراهم شدن «زمان کافی برای تهیه دفاعیه از سوی متهم» رویه محاکم بین‌المللی جزایی یوگسلاوی و رواندا بدین صورت بوده است که به هنگام دستگیر و بازداشت شدن متهم، نسخه‌ی از اتهام‌نامه به همراه بیانیه‌ی شامل حقوق متهم را به وی می‌دهند که او تا زمان برگزاری محاکمه، فرصت کافی برای تهیه دفاعیه خویش داشته باشد (فضائی، ۱۳۸۴، صص ۳۴۶-۷).

قوانین افغانستان حق دفاع متهم را به رسمیت شناخته است. قانون اساسی و همچنین قوانین عادی بر این حق تأکید کرده است.

ماده ۳۱ ویکم قانون اساسی تصریح می‌کند که هر شخص می‌تواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند. همان طور که ملاحظه می‌گردد در این ماده بر حق استفاده از وکیل برای متهم تصریح شده است. از مفهوم آن به دلیل اولویت، حق دفاع برای شخص، از سوی خودش نیز استفاده می‌شود.

قانون اجراءات جزایی در ماده نهم حق دفاع را برای مظنون و متهم به رسمیت شناخته است. بند ۱ این ماده می‌گوید: مظنون و متهم می‌توانند شخصاً یا توسط نماینده قانونی در هر مرحله از تعقیب عدلی از خود دفاع نمایند.

ب- تسهیلات کافی
دومین عنصری که در اسناد بین‌المللی راجع به تهیه دفاع مناسب برای متهم، از آن یاد شده است ارایه «تسهیلات کافی» از سوی مقامات قضایی نسبت به متهم است.

اگر متهم از این گونه تسهیلات برخوردار نباشد، بدون تردید در ارایه دفاع مناسب و مؤثر ناتوان خواهد بود. وقتی در محکمه، متهم نتواند دفاع لازم از خود کند، محاکمه عادلانه زیر سؤال خواهد رفت.

اما منظور از تسهیلات کافی چیست؟

کمیته حقوق بشر سازمان ملل، در تفسیر کلی شماره ۱۳ که در گذشته نیز از آن یاد شده است، در این باره مقرر می‌دارد که به منظور تهیه دفاعیه مناسب از جمله امکانات ذیل باید

برای متهم در نظر گرفته شود: دسترسی به اسناد و دیگر دلایلی که متهم برای تدارک دفاعیه خویش به آنها نیاز دارد، همین طور فرصت گرفتن وکیل و ارتباط با وی را داشته باشد (UN, Ibid).

همان طور که ملاحظه گردید، تسهیلات مورد اشاره کمیته حقوق بشر در عبارت فوق، منحصر در موارد فوق نیست، بلکه موارد مذکور از جمله تسهیلات مورد نظر است که باید فراهم گردد.

در یک بررسی منطقی، لازمه تهیه یک دفاع مؤثر و مناسب برای متهم، این است که برخی دیگر از تضمین‌های محاکمه عادلانه نیز فراهم باشد.

به عبارت دیگر، حق دفاع با این گونه تضمین‌ها ارتباط تنگاتنگ دارد؛ طوری که می‌توان آنها را از لازمه حق دفاع دانست. هرچند به دلیل اهمیت آنها، تضمین‌های مذکور مستقلاً در اسناد بین‌المللی پیش‌بینی شده است.

این تضمین‌ها عبارتند از:

- ۱- حضور در مراحل تحقیق و محکمه
- ۲- تفهیم اتهام و دلایل آن
- ۳- بهره‌مندی از مترجم
- ۴- بهره‌مندی از وکیل مدافع
- ۵- برابری سلاح‌ها
- ۶- پرسش از شهود

اینک هر یک از تضمین‌های یادشده را به اختصار بررسی می‌نماییم:

۱- حضور در مراحل تحقیق و محکمه

ارایه یک دفاع مناسب از سوی متهم، متوقف بر حضور در مراحل تحقیق و محکمه است.

به همین دلیل است که ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، آنگاه که از حق دفاع برای متهم یاد می‌کند، بر حق حضور وی در محکمه نیز تأکید می‌کند. قسمت (د) بند ۳ ماده مذکور مقرر می‌دارد: «متهم حق دارد در محاکمه حضور یابد و شخصاً یا به وسیله وکیل منتخب خویش از خود دفاع کند.»

کمیته حقوق بشر در تفسیر کلی خویش، راجع به این تضمین گفته است که متهم یا وکیل وی باید از حق حضور و دفاع فعال در تمام مراحل تحقیق و رسیدگی برخوردار باشند؛ همچنان که در صورت اعتقاد به غیرمنصفانه بودن محاکمه، از حق اعتراض به محکمه برخوردارند. کمیسیون اروپایی حقوق بشر در دعوای آرتیکو علیه دولت ایتالیا، تضمین پیش‌بینی شده در قسمت سوم بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون را از اساسی‌ترین شاخص‌های مفهوم محاکمه منصفانه تلقی کرده است. نماینده دولت ایتالیا در دعوای مذکور اصرار داشته که نقض تضمین مورد بحث، منحصر به مواردی است که متهم به واسطه عدم حضور در محکمه یا عدم برخورداری از معاضدت وکیل متحمل زیانی شده باشد. کمیسیون استدلال نمود که چنین تفسیری نه در منطق عبارت قسمت سوم بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون می‌گنجد و

نه در منطق آن. در ادامه کمیسیون مفاد مقرره مورد اشاره را در بردارنده یک تضمین مطلق از تضمین‌های دفاع برشمرد.

با این حال، به نظر می‌رسد که چون فلسفه پیش‌بینی تضمین مورد بحث حمایت از حقوق متهم در دعوای جزایی است، چنانچه متهم خود از استفاده از چنین حقی صرف‌نظر کند و از حضور در مراحل محاکمه امتناع ورزد، محاکمه غیابی وی ممکن باشد (امیدی، ۱۳۷۹، صص ۲۱-۲۰).

به همین دلیل بوده که در اسناد بین‌المللی و اساسنامه‌ها و قواعد محاکم بین‌المللی، در موارد نادری محاکمه غیابی پذیرفته شده است، مانند مواردی که محکمه تمامی تلاش‌های خود را برای اطلاع جلسه محاکمه به متهم و حضور وی بنماید؛ اما وی عمداً از حضور خود داری کند و یا این که وی با انجام اقداماتی در جلسه محاکمه، بخواهد دست به برگزاری آن اخلال نماید و قاضی دستور اخراج وی از جلسه را صادر کند.

اما در هر دو صورت یادشده، وکیل متهم باید در جلسه محاکمه حاضر باشد و دادرسی با حضور وی ادامه یابد (کریانگ ساک کیتی شیایزری، ۱۳۸۳، صص ۳-۵۴۲). در قوانین افغانستان، حق حضور برای متهم و وکیل مدافع وی، هم در مراحل تحقیق و هم در جلسه محاکمه، شناسایی شده است.

در این باره، ماده ۳۱ قانون اساسی مقرر می‌دارد: متهم حق دارد ... در داخل میعادی که قانون تعیین می‌کند در محکمه حاضر گردد. همچنین در قوانین فرعی هم به حق حضور متهم در جلسات محاکمه اشاره شده است که موارد مذکور را در سه دسته ذیل می‌توان خلاصه نمود:

الف: ملزم بودن مقامات مربوطه به اطلاع این حق به مظنون یا متهم

ماده ۲۰۶ قانون اجراءات جزایی در این باره اشعار می‌دارد:

«محکمه حضور متهم، وکیل مدافع، مجنی علیه، مدعی حق العبد، مسؤول حق العبد و سایر اشخاصی را که حضور آنها در جلسه قضایی ضروری و مفید باشد، مطالبه می‌نماید.

ب: حق حضور در مرحله تحقیقات

هرچند قانون اجراءات جزایی جدید، در باره این حق صراحتی ندارد؛ اما ماده ۳۸ قانون اجراءات جزایی موقت در این باره تصریح می‌کند:

۱- وکیل مدافع و مظنون حق دارد در تمام مراحل جریان استنطاق مظنون حاضر باشد.

۲- وکیل مدافع و مظنون حق دارند در جریان تلاشی (بازرسی)، مقابله و شناسایی مجرمین در بین صف، معاینه توسط اهل خبره و محاکمه حاضر باشند.

۳- خارنوال و پلیس عدلی مکلف‌اند غرض حضور مظنون و وکیل مدافع در تمام مراحل تحقیق، در صورت تقشیش، مقابله شهود، طرز‌العمل شناسایی از روی صف و معاینات اهل خبره، ایشان را مطلع نمایند.

همین قانون در ماده ۴۰ می‌افزاید: «مأمور ضبط قضایی و خارنوال ابتدائیه، در جریان تحقیق مکلف‌اند مظنون، وکیل مدافع و مجنی علیه را از فعالیت‌هایی که انجام

می دهند، آگاه نموده و آنها حق دارند که حاضر باشند.»

ج: حق حضور در مرحله محاکمه

ماده ۲۰۹ قانون اجراءات جزایی در این باره می گوید: «محکمه حضور متهم، وکیل مدافع، مجنی علیه، مدعی حق العبد، مسؤول حق العبد و سایر اشخاصی را که حضور آنها در جلسه قضایی ضروری و مفید باشد مطالبه می نماید.»

هر چند ماده فوق با لحن مکلفیت از این موضوع یاد کرده است ولی این امر نمی تواند نافی حق حضور متهم در محاکمه شود. به این معنا که حتی اگر محکمه مطالبه هم نکند، باز متهم از حق حضور در جلسه محاکمه برخوردار می باشد.

۲- تفهیم اتهام و دلایل آن

تفهیم اتهام و بیان دلایل آن از سوی مقامات قضایی به متهم، یکی از اصول مهم محاکمه عادلانه و پیش نیاز انجام دفاع مناسب است؛ زیرا تا زمانی که متهم از اتهام و دلایل آن آگاه نشود، نمی تواند در برابر آن از خود دفاع کند. حق تفهیم اتهام و دلایل آن در اسناد بین المللی، منطقه‌یی و اساسنامه‌های محاکم بین المللی ذکر شده است (از جمله می توان به میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی «قسمت الف بند ۳ ماده ۱۴» و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر «قسمت الف بند ۳ ماده ۶» اشاره کرد).

کمیته حقوق بشر در این باره می گوید: در دعاوی جزایی از جمله حداقل تضمین های لازم الاجرا، مفاد بند ۳ ماده ۱۴ است. قسمت (الف) این بند مقرر می دارد که هر کس حق دارد از اتهامات علیه خویش، به زبانی که برای او قابل درک است، آگاه شود. کمیته بر این باور است که گزارش دولتها، غالباً توضیح نمی دهد که چطور این حق رعایت و تضمین می گردد. این قسمت از ماده ۱۴ نسبت به تمامی دعاوی جزایی قابل اعمال است. از جمله در مورد افرادی که در بازداشت به سر می برند. کمیته می افزاید که لازمه «فوری بودن» اطلاع دادن اتهامات و دلایل آن به متهم این است که اطلاعات داده شده به گونه‌یی باشد که اتهام وارده از سوی مقامات صالح را در اولین مراحل پروسه جزایی، برای متهم هر چه سریعتر توصیف و روشن نماید. به نظر کمیته، این حق هنگامی باید فراهم گردد که در خلال تحقیقات، محکمه یا خرنوالی، تصمیم می گیرد اقداماتی را علیه فرد مظنون به یک جرم اتخاذ کند یا علناً اتهام را به وی نسبت می دهند (UN, Ibid).

از این نظر کمیته حقوق بشر برمی آید که تفهیم اتهام قبل از جلسه محاکمه و حتی در آغاز پروسه تحقیق و تعقیب باید نسبت به متهم صورت گیرد.

کمیته می افزاید: شرایط لازم برای تفهیم اتهام (که در قسمت الف بند ۳ ماده ۱۴ ذکر شده است) با توضیح اتهامات، چه به صورت شفاهی و یا به صورت کتبی، برآورده می شود؛ به شرط آنکه اطلاعات داده شده هم بیانگر مسائل حکمی (ذکر عنوان جرم مورد اتهام و مجازات آن) باشد و هم نشانگر مسائل موضوعی (وقایعی که بر اثر آن جرم مورد ادعا تحقق یافته است) (UN, Ibid). (عبارات داخل پرانتزها متعلق به نویسنده این مقاله است) خوشبختانه قوانین افغانستان درباره تفهیم اتهام و دلایل آن هماهنگ با اسناد بین المللی

و مطابق با آنهاست.

در قوانین یادشده، بر فوری بودن تفهیم اتهام و دلایل آن (به مجرد گرفتاری) تأکید شده است. در قانون اساسی از تفهیم اتهام یادشده است، اما از تفهیم دلایل اتهامی سخنی به میان نیامده است.

ماده ۳۱ قانون اساسی می گوید: «متهم حق دارد، به مجرد گرفتاری از اتهام منسوب اطلاع یابد.» قانون اجراءات جزایی نیز در ماده ۷ این حق را به رسمیت شناخته و در بند ۱، یکی از حقوق مظنون و متهم را «دانستن جرم نسبت داده شده و کسب توضیحات در مورد اتهام وارده و اجراءات قضیه» دانسته است.

نکته دیگر این که کمیته حقوق بشر در نظریه فوق، تأکید نمود که تفهیم اتهام باید به زبانی باشد که برای متهم قابل درک باشد. این الزام بر حق دیگری برای متهم اشاره دارد و آن وجود مترجم است.

۳- بهره‌مندی از مترجم

متهم زمانی می تواند اتهامات وارده را خوب بفهمد و به پیامدهای حقوقی آن واقف شود که آن را درک کند.

امروزه در بسیاری از کشورها، افرادی زندگی می کنند که به زبانهای متفاوتی تکلم می نمایند. علاوه بر این، در محاکم بین المللی این مطلب نمود بیشتری می یابد؛ زیرا متهمان این محاکم غالباً به زبانی غیر از زبان رسمی محکمه تکلم می کنند. با توجه به این واقعیت است که ضرورت وجود مترجم برای متهم به صورت برجسته‌یی نمایان می گردد.

حق برخورداری از مترجم در اسناد بین المللی متعددی تصریح شده است (بنگرید به قسمت (ج) بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و قسمت (ب) بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادیهای اساسی).

این حق ارتباط مستقیمی با حق دفاع دارد؛ زیرا اگر متهم به زبان کاری محکمه مسلط نباشد و نتواند اتهامات و اسناد مربوط به آنرا به خوبی درک کند، نمی تواند از خود دفاع مناسبی ارائه دهد.

علاوه بر این، قسمت (و) بند الف ماده ۶۷ اساسنامه محکمه بین المللی جزایی تأکید می کند که مترجم باید در کار خویش «لایق» باشد. معنای این وصف آن است که وی باید بتواند به خوبی از عهده ترجمانی برآید و کار خود را با مهارت و تسلط انجام دهد. مطلب دیگر در این باره، آن است که هزینه یا مخارج ترجمه بر عهده محکمه خواهد بود نه متهم. گذاشتن هر نوع شرط و شروطی برای رایگان بودن ترجمه، نقض این حق شمرده شده است.

به عنوان نمونه، در یک قضیه که مقامات سعی نموده بودند، بعد از محکوم شدن متهم در محکمه، دستمزد مترجم را از وی بگیرند، محکمه اروپایی حقوق بشر آنرا تخلف دانست (راهنمای محاکمات عادلانه، ۲۰۰۴، ص ۹۳).

و سرانجام، حق ترجمه تنها به مکاتبات شفاهی محدود نمی‌گردد، بلکه شامل ترجمه اسناد ضروری برای تهیه دفاعیه نیز می‌گردد.

حق بهره‌مندی از مترجم، در قوانین افغانستان، به مانند آنچه در اسناد بین‌المللی راجع به این موضوع آمده است، مورد تأیید قرار گرفته است.

این حق برای متهم در قانون اساسی، در مرحله محاکمه مورد تأکید قرار گرفته است. در قانون اجرائات هم در مرحله تحقیق و هم در مرحله محاکمه برای متهم شناسایی شده است.

ماده ۱۳۵ قانون اساسی در این باره می‌گوید:

اگر طرف دعوا، زبانی را که محاکمه توسط آن صورت می‌گیرد، نداند، حق اطلاع به مواد و اسناد قضیه و صحبت در محکمه به زبان مادری، توسط ترجمان برایش تأمین می‌گردد. در بند ۱۰ ماده هفتم قانون اجرائات جزایی نیز صریحاً از حق داشتن ترجمان برای مظنون و متهم یاد شده است.

۴- بهره‌مندی از وکیل مدافع

در بسیاری از موارد اتهامات جزایی، پیچیده و فنی است به طوری که متهم به تنهایی خویش نمی‌تواند از عهده دفاع برآید، در این گونه موارد، استفاده از وکیل مدافع برای کمک به امر دفاع و تهیه دفاعیه مناسب، یک حق طبیعی است.

حق استفاده از وکیل در اسناد بین‌المللی (میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی) (قسمت د) بند ۳ ماده ۱۴ و منطقه‌یی (کنوانسیون اروپایی حقوق بشروآزادی‌های سیاسی قسمت ج بند ۱ ماده ۶) حقوق بشر و نیز در محاکم بین‌المللی (اساسنامه دیوان جزایی بین‌المللی قسمت د بند ۱ ماده ۶۷) به رسمیت شناخته شده است.

اصول حاکم بر حق استفاده از وکیل مدافع

با نگاهی به اسناد بین‌المللی مختلف، به ویژه سند اختصاصی راجع به این موضوع، یعنی سند سازمان ملل تحت عنوان «اصول اساسی نقش وکلا» مصوب هشتمین کنگره ملل متحد، برای پیشگیری از جرم و رفتار با مجرمان (هاوانا، ۲۷ آگوست-۷ سپتامبر ۱۹۹۰) (محمود علم، ۱۳۸۴، صص ۲۷-۲۱) اصول ذیل به عنوان اصول حاکم بر حق استفاده از وکیل مدافع در دعاوی مطرح شده نزد محاکم به خصوص دعاوی جزایی، بدست می‌آید:

الف: انتخابی بودن وکیل: وکیل مدافع باید با انتخاب متهم باشد (اصل اول و پنجم سند فوق).

در یک محاکمه نظامی که محکمه، متهم را وادار کرده بود تا از میان دو نفر تعیین شده از سوی محکمه برای وکالت، یکی را برگزیند، کمیته حقوق بشر نظر داد که در این قضیه حق متهم مبنی بر انتخاب کردن وکیل نقض شده است.

هم‌چنان در قضیه دیگر که به متهم فهرستی از وکلای نظامی داده شده بود، از میان آنها یکی را به عنوان وکیل انتخاب کند (علی‌رغم این که یک وکیل غیرنظامی علاقمند به دفاع از متهم وجود داشت) از سوی کمیته حقوق بشر تخلف محسوب شد.

نیز کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر، در قضیه یی در کشور پرو، که بر اساس یک فرمان قانونی در جرایم تروریستی به وکیل مدافع حق داده شده بود، فقط از یکی از متهمان، آنهم فقط برای یکبار نمایندگی کند، آنرا نقض حق انتخاب وکیل دانست.

محکمه اروپایی حقوق بشر اعلام نمود که محاکم داخلی، در تعیین وکیل مدافع، حتماً باید بر طبق انتخاب متهم عمل کنند. هرچند، در برخی موارد می‌توانند به نظر آنها عمل نکنند. هرگاه تشخیص دهند که در راستای منافع اجرای عدالت، دلایل کافی برای ضرورت این امر، وجود دارد (Amnesty International, P) (۳۶).

در قضیه پینتو علیه کشور ترینیداد و توباگو (۲۳۲/۸۷)، کمیته حقوق بشر اظهار داشت که شاکی نباید وادار می‌شد که وکیل تعیین شده از سوی محکمه را که پیشتر در محکمه ابتدایی به گونه ضعیف عمل کرده بود، در مرحله محکمه استیناف هم بپذیرد. این در حالی بود که متهم اقداماتی را برای گرفتن وکیلی دیگر در این مرحله، انجام داده بود. (مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش علمی قضات ایران و اروپا، ۱۳۸۵، صص ۱۰۲).
ب: رایگان بودن وکالت، در صورت ناتوانی متهم بر پرداخت هزینه وکیل مدافع (اصل ششم سند یادشده)

اسناد بین‌المللی و منطقه‌یی برای برخورداری متهم از وکالت رایگان، دو شرط قائل شده است:

اول: منافع عدالت آن را ایجاب کند. این که منافع عدالت دولتها را ملزم به در دسترس قرار دادن وکیل رایگان برای متهم بنماید، بستگی به شدت جرم و مجازات آن دارد. به این معنا که هر گاه جرم و مجازات یک قضیه جزایی به اندازه شدید باشد که بر متهم تبعات سنگینی تحمیل گردد، مانند مجازات اعدام یا حبس‌های درازمدت، در این صورت، محاکمه عادلانه اقتضاء می‌کند که حتماً وکیل در دعوا حضور داشته باشد تا از متهم دفاع کند.
دوم: متهم قادر به پرداخت مصارف وکیل نباشد (قسمت د) بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی).

ج: ماهر و باتجربه بودن وکیل (اصل ششم و نهم سند ذکرشده)

بدیهی است که اگر وکیل مدافع صفت فوق را نداشته باشد، نمی‌تواند دفاع مناسب و مؤثری از متهم بنماید.

نهادهای نظارتی بین‌المللی و منطقه‌یی نیز بر وجود صفات فوق برای وکیل تأکید کرده‌اند. در این راستا کمیته حقوق بشر، کشورها را اکیداً به انجام اقداماتی جهت حصول اطمینان از این که مشاور حقوقی تعیین شده، نماینده مؤثری برای متهم باشد، ملتزم می‌کند (قضیه پاول کلی علیه جامایکا).

کمیسیون اروپایی حقوق بشر، هنگام تفسیر حق مشاوره حقوقی به موجب کنوانسیون اروپایی معتقد است که برای یک کشور این کافی نیست که وکیل مدافع تسخیری برای متهمی تهیدست تعیین کند. آن کشور علاوه بر این که ملزم است وکیلی باتجربه تعیین کند، متعهد است بررسی نماید که آیا این وکیل وظایف خود را به بهترین

وجه انجام داده است یا خیر، در صورت لزوم، مقامات باید بر مشاور حقوقی نظارت کنند، او را تعویض کنند یا وی را وادار به انجام وظایف خویش به نحو احسن کنند.

در قضیه مطروحه نزد محکمه اروپایی حقوق بشر، محکمه کشوری خاص، علی ارغم شکایات متهم مبنی بر عدم انجام وظایف توسط وکیل تسخیری، از تعویض او خودداری کرده بود. محکمه اروپایی اعلام کرد که کشور مذکور با قصور در تعویض وکیل تسخیری، متقاضی را از حق داشتن وکیل محروم کرده است (مرکز حقوق بشر سازمان ملل، ۱۳۸۳، ص ۵۲).

د: فوری بودن برخورداری از وکیل (اصل هفتم سند یادشده)

در این اصل آمده است که: دولت‌ها باید اطمینان حاصل کنند که کلیه افراد دستگیر و بازداشت شده، با اتهام یا بدون اتهام جزایی، فوراً به وکیل دسترسی داشته باشند. در هر صورت طول مدت نباید بیش از ۴۸ ساعت پس از دستگیری و بازداشت باشد.

کمیته حقوق بشر نیز بر فوری بودن این حق تأکید کرده است (۷۹/UN Doc. CCPR/C (Add) ۷۴، ۹۰ April ۱۹۹۷).

از عبارت فوق آشکار می‌گردد که حق برخورداری از وکیل، اختصاصی به جلسه محاکمه ندارد بلکه از لحظات آغازین دستگیری شروع می‌شود.

در قضیه ترگریدین علیه فدراتیو روسیه، متهم ادعا کرد که تا پنج روز پس از دستگیری به وکیل دسترسی نداشته است، در حالی که وی در آن مدت مکرراً مشاوره وکیل را درخواست کرده بوده است. کمیته حقوق بشر این محرومیت را نقض قسمت (ب) بند ۳ ماده ۱۴ میثاق دانست.

محکمه اروپایی حقوق بشر اظهار نظر کرده است که: ماده ۶ کنوانسیون اروپایی اقتضاء دارد که متهم از معاضدت وکیل مدافع از همان مرحله نخستین تحقیقات پلیس بهره‌مند شود (آشوری، ۱۳۸۳، ص ۳۵۵).

ه: ملزم بودن دولتها بر فراهم‌آوری مصونیت وکلا در برابر هر نوع ترس و تهدید (بندالف اصل شانزدهم)

در این بند مقرر شده است: دولت‌ها باید اطمینان حاصل کنند که وکلا قادر به ایفای وظایف مسلکی خویش، بدون هرگونه تهدید، ارباب، ممانعت و دخالت نادرست اند. در قضیه ترگریدین علیه فدراتیو روسیه که در گذشته از آن یاد شد، شاکی مدعی شد که بدلیل ناتوانی محکمه در کنترل فضای خصمانه و فشار ایجادشده از سوی عموم مردم در محکمه، پرسشگری متقابل و مناسب از شهود و راییه دفاع از متهم برای وکیل مدافع، ناممکن شده بوده. کمیته حقوق بشر این مورد را هم تخلف از بند ۳ ماده ۱۴ دانست.

کمیسیون بین‌آمریکایی حقوق بشر از جمله موارد نقض حقوق بنیادین بشر را هنگامی دانست که وکلایی که مسؤولیت دفاع از متهمان سیاسی را به عهده می‌گیرند، مورد تهدید و ارباب واقع شوند و یا جواز وکالت آنان ضبط یا لغو گردد.

در موارد بدرفتاری و اهانت به وکلا، بازداشت شدن، ناپدید شدن یا کشته شدن

آنان، همین قضیه به طریق اولی صادق خواهد بود (امیدی، ۱۳۷۹، ص ۲۱).

و: مصونیت وکلا از تعقیب‌های مدنی و جزایی در قبال اعمال حرفه‌ای خویش (اصل بیستم)

این اصل می‌گوید: وکلا در برابر اظهاراتی که با حسن نیت، به طور کتبی یا شفاهی، جهت محاکمه یا در خلال حضور حرفه‌ای خود در محکمه و یا سایر مراجع حقوقی یا در مقابل مقامات اداری ابراز می‌نمایند از مصونیت مدنی و جزایی برخوردار خواهند بود.

ز: برچسب نخوردن وکیل (اصل هجدهم)

منظور از اصطلاح برچسب یا مارک نخوردن وکیل آنست که نباید وکیل را به این دلیل که از یک متهم دفاع می‌کند، طرفدار وی دانست و اتهام وی را به وکیل هم نسبت داد.

سند اصول اساسی نقش وکلا درباره این اصل مقرر می‌دارد:

وکلا نباید به لحاظ انجام وظایفشان با موکل یا موکلان هم‌سو دانسته شود. کمیسیون بین‌آمریکایی معتقد است که نسبت دادن اعمال غیرقانونی موکل (متهم) به یک وکیل مدافع، خطر و تهدید در تطبیق آزادانه مسلک حقوقی و تخطی از تضمینات اساسی اداره عدلی و جریان مربوط آن، یعنی حق دفاع است.

گزارشگر خاص ملل متحد در امور مربوط به استقلال قضات و وکلا ابراز نگرانی کرد که در ایرلند شمالی، پولیس وکلایی را که دفاع از افراد متهم به تروریزم را به عهده گرفته بودند، با آنان هم‌سو دانسته و از اینرو در روابط بین وکیل و موکل، در هنگام تحقیقات مداخله نموده و در صداقت و اعمال حرفه‌ای وکلا تردید نشان داده بودند. گزارشگر خاص نتیجه گرفت که تعذیب و تخویف وکلا توسط افسران پولیس متواتر و سازمان یافته بوده است.

وی افزود که قتل یک وکیل مدافع که دفاع از متهمان جرایم تروریستی را به عهده داشت و در زمان تحقیقات راجع به موکلینش، از طرف مقامات امنیتی تهدید شده بود، اثر خوفناکی بر مسلک وکالت گذاشته و اعتماد مردم را به نظام حقوقی بیشتر خدشه‌دار ساخته است (راهنمای محاکمات عادلانه، ۱۳۸۴، ص ۸۵).

ح: محرمانه بودن مکالمات وکلا با موکلان خویش (اصل هشتم و بیست و دوم)

این حق، محرمانه بودن هر نوع ارتباط بین وکیل و موکل، شامل گفتگو، مکاتبه و مکالمات تلفنی را در برمی‌گیرد، بنابراین هر نوع ارتباط بین آن دو باید بدون هیچ نوع مداخله، جلوگیری یا سانسور صورت گیرد.

مصاحبه‌های میان فرد بازداشت شده یا زندانی و وکیل قانونی وی می‌تواند در معرض ضابطین قانون باشد اما نباید در محدوده شهود مأموران یادشده باشد. تماس‌های میان فرد بازداشت شده یا زندانی و وکیل قانونی وی، نباید به عنوان مدرکی علیه متهم به کار رود مگر آن که با استمرار یا طرح‌ریزی جنایتی مرتبط باشد.

توقیف خانه‌ها باید اتاق‌های ویژه‌ی را جدا از اتاق‌های ملاقات عمومی، در اختیار مشاوران و افراد بازداشت شده قرار دهد. در این اتاق‌ها باید امکان ارتباط محرمانه و رو در رو وجود داشته باشد و وسایل مناسب برای بازدید (میزو صندلی) نیز فراهم باشد (مرکز

حقوق بشر سازمان ملل، ۱۳۸۳، ص ۵۳.

کمیته حقوق بشر نیز در تفسیر کلی شماره ۱۳ خود بر میثاق حقوق مدنی و سیاسی، بر محرمانه بودن ارتباط متهم و وکیل مدافع تأکید کرده است (۱۳۷۰ UN, Ibid, P). قوانین افغانستان حق بهره‌مندی از وکیل مدافع برای متهم را صراحتاً پذیرفته است. همچنین بسیاری از اصول حاکم بر وکالت را نیز بیان داشته است. در این رابطه ماده ۳۱ قانون اساسی تصریح می‌کند: هر شخص می‌تواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند...

دولت در قضایای جنایی برای متهم بی‌بضاعت وکیل مدافع تعیین می‌نماید. محریمت مکالمات، مراسلات و مخابرات بین متهم و وکیل آن، از هر نوع تعرض مصوون می‌باشد.

عبارت «به مجرد گرفتاری» در ماده ۳۱ قانون اساسی اشاره به فوری بودن حق بهره‌مندی از وکیل مدافع دارد. لزوم محرمانه‌بودن مکالمات وکیل با موکل هم صریحاً در ماده ۳۱ قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. اما در قوانین افغانستان جای دو اصل از اصول حاکم بر وکالت، خالی است: اول: برچسب نخوردن یا مارک نخوردن وکیل.

دوم: مصوونیت وکلا از تعقیب‌های مدنی و جزایی در قبال اعمال مسلکی خویش.

نقطه ضعف دیگر عبارت قوانین مذکور در جهت تضمین اصول حاکم بر وکالت، راجع به اصل منتخب بودن وکیل است. عبارت قانون در این قسمت صریح و رسا نیست. بند ۸ ماده ۷ قانون اجراءات جزایی صرفاً از «تعیین وکیل مدافع یا داشتن مساعد حقوقی مطابق احکام قانون» یاد کرده است و راجع به منتخب بودن وکیل سخنی به میان نیاورده است. ۵- برابری سلاح‌ها (Equality of arms)

اتهام جرم معمولاً از طرف خارنوالی به متهم وارد می‌گردد. این نهاد جزء قدرت حاکمه می‌باشد. پس در یک دعوی جزایی در یکسو نهادهای حاکم که از قوه اقتدار و امکانات استفاده از زور برخوردارند، قرار دارد و در سوی دیگر فرد متهم قرار دارد. در اینجاست که اهمیت تحقق یک محاکمه عادلانه که در آن متهم در وضعیت برابر با خارنوالی قرار داشته باشد تا بتواند در برابر آنها از خود دفاع کند، بیش از پیش برجسته می‌گردد.

به برابری طرفین دعوا، اصل برابری سلاح‌ها گفته می‌شود که در اصل از توافقی بودن دادرسی در نظام کاملاً ناشی شده است.

اهمیت اصلی برابری سلاح‌ها برای تأمین حقوق دفاعی متهم از آن رو است که غالباً متهم در برابر خارنوالی که از همه امکانات حکومتی برای ایراد اتهام و تحمیل آن بر متهم برخوردار است، آسیب‌پذیر است. به همین خاطر است که اسناد بین‌المللی حقوق بشر همواره تلاش کرده است که با استفاده از تضمین‌هایی از وضعیت آسیب‌پذیر متهم

حمایت کند و نقش وی را در پیرویه جزایی به اندازه مقام تعقیب ارتقاء دهد تا از موقعیت برابر برخوردار باشد.

طبیعی است که اگر این اصل رعایت نشود، ممکن است بیگناهان زیادی بر جرم‌های ناکرده اعتراف کنند و نتوانند از خود در برابر اتهامات بی‌اساس دفاع کنند. در اثری منتشرشده از سوی شورای اروپا آمده است: اصل برابری سلاح‌ها به این معناست که هر یک از طرفین دعوا، فرصت برابر برای عرضه کردن مطالبش نزد محکمه داشته باشد، به طوری که وی در وضعیت نامساعدتر نسبت به طرف مقابلش قرار نداشته باشد. طور مثال، در دعوی بونیش علیه اتریش (Bonish V. Austria)، کارشناس تعیین شده از سوی متهم، از امکانات برابر با کارشناس تعیین شده از سوی خارنوالی یا محکمه، برخوردار نبود، محکمه اروپایی حقوق بشر، این مورد را تخلف از بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی دانست.

افزافه بر این، کمیسیون در قضیه جسرپرس علیه بلژیک (Jespers V. Belgium) اعلام داشت که لازمه اصل برابری سلاح‌ها مفاد قسمت (ب) بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون هم می‌باشد که مقامات تعقیب و تحقیق را به افشاء هر نوع مطلبی که می‌تواند به تبرئه یا تخفیف مجازات متهم کمک کند، ملزم می‌نماید، در صورتی که مقامات مذکور این نوع مطالب را در اختیار یا در دسترس داشته باشند.

در قضیه فوچر علیه فرانسه، به متهم اجازه دسترسی به اسناد موجود در آرشیف خارنوال و کپی گرفتن از اسناد موجود در آن، داده نشد، در نتیجه وی نتوانست دفاعیه مناسبی را تدارک ببیند، محکمه اروپایی آنرا نقض اصل برابری سلاح‌ها (مفاد بند ۳ ماده ۶) دانست (Nulla Mole & Cathrina Harby, ۲۰۰۱, pp. ۴۰-۴۳).

در دعوی یاسین و توماس علیه جمهوری گیانا (۶۷۶/۹۶)، کمیته حقوق بشر موضوع تسهیلات کافی برای آماده‌سازی دفاع را بررسی کرد. در این قضیه، اسناد و مدارک موجود نزد پولیس، بردلیل مفقود شدن در محکمه استیناف ارایه نشد و حال آن که در محکمه ابتدائیه ارایه شده بود. کمیته اعلام نمود: از آنجا که ممکن است این اسناد دلایلی به نفع متهم را در برمی‌داشت، عدم ارایه آن نقض بند ۳ ماده ۱۴ محسوب می‌شود. اصل برابری سلاح‌ها نیز در مواد مختلفی از قانون اجراءات جزایی به طور ضمنی پیش بینی شده است.

۶- پرسش از شهود

این حق، هم پرسش از شهود به نفع متهم را در برمی‌گیرد و هم شامل پرسش و آزمودن شهود ضد متهم می‌گردد.

لازمه دفاع مناسب و کافی از سوی متهم این است که بتواند از شهود به نفع خویش، سؤالاتی بنماید و در عین حال از شهود طرف مقابل خویش پرسش کند و نسبت به آن قسمت از اظهارات آنها که قبول ندارد، اعتراض نماید.

این حق در اسناد بین‌المللی (قسمت هـ بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی

و سیاسی) و منطقه‌ی و اساسنامه‌های محاکم بین‌المللی ذکر شده است. به عنوان نمونه، قسمت (د) بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادیهای اساسی، به این موضوع چنین پرداخته است:

هر متهمی حق دارد که شخصاً یا به وسیله وکیل مدافع خود شهودی را علیه او شهادت می‌دهند مورد پرسش قرار دهد و احضار و پرسش از شهودی را که قادراند به نفع او شهادت دهند در همان شرایط ناظر به شهود مخالف، به دست آورد.

توجه به این نکته مهم است که مفهوم شاهد از دیدگاه محکمه اروپایی حقوق بشر، مفهومی مستقل از محاکم داخلی کشورهاست. شاهد فقط کسی نیست که آنچه را دیده یا اطلاع دارد، به سمع پولیس یا محکمه می‌رساند؛ از نظر محکمه اروپایی، شاهد به افراد نفوذی (مثلاً در یک معامله مواد مخدر)، کارشناس یا حتی شاکی خصوصی نیز اطلاق می‌شود.

با این همه، در ارتباط با شهود معمولی که با هویتی آشکار اداء شهادت می‌کنند، مشکل خاصی وجود ندارد. محکمه اروپایی در قضیه اوتته پرتین‌گه بر این نکته اشاره می‌کند که شهود باید در جلسه محکمه استماع شوند و در غیر این صورت متهم باید حداقل این امکان را داشته باشد که آنان را در مرحله تحقیقات پولیس یا تحقیقات مقدماتی - در صورت وجود آن در نظام قضایی - شخصاً یا از طریق وکیل مدافع خود مورد پرسش قرار دهد. برعکس، در مواردی که شاهد به شرط عدم افشای هویت خود حاضر به اداء شهادت (به ویژه در جرایم ارتكابی به وسیله باندهای بزهکار، قاچاق مواد مخدر، قتل عمد و غیره) می‌شود. مسأله سوال و جواب متهم از شاهد ممکن است با مشکلاتی مواجه شود. این مسأله، به ویژه با گسترش مجرمیت سازمان‌یافته در سطح بین‌المللی و خطراتی که متوجه شهود می‌شود اهمیت ویژه‌ای به خود گرفته است و محکمه اروپایی حقوق بشر نیز آراء متعددی را به آن اختصاص داده است. محکمه در اولین رأی خویش که به دنبال شکایت کوستوفسکی در سال ۱۹۸۹ صادر کرده است و پس از اشاره به این که اصولاً شهود باید در جلسه علنی محکمه، مورد استماع و پرسش قرار گیرند، اظهار می‌دارد: «قاعدتاً، ماده ۶ مقرر می‌دارد که به متهم فرصت مناسب و کافی برای رد مؤدای شهادتی که به ضرر اوست، داده شود و بتواند چنین شهادتی را در همان هنگام اداء شهادت یا بعداً مورد پرسش قرار دهد».

در رأی بعدی خود، در سال ۱۹۹۲ و در قضیه لودی، محکمه بدون این که مخالفتی با استفاده از «مأموران نفوذی» - با توجه به ضرورت‌های که در امر کشف مواد مخدر و برخی موارد دیگر وجود دارد- داشته باشد، دولت سوئیس را با این استدلال که عملاً قادر به برقراری مواجهه بین متهم و مأمور پولیس نفوذی بدون افشای هویت مأمور بوده ولی از آن امتناع کرده است، به نقض قسمت دال از بند ۳ ماده ۶ محکوم می‌کند.

سال بعد در قضیه سعیدی که متهم به پخش هروئین به وسیله سه نفر معتاد در فرانسه و در رسیدگی به دادخواست خواهان مبنی بر این که از پشت حائل شیشه‌ی بی با

سه نفر معتاد مواجهه داده شده و فقط اظهارات آنان را می‌شنیده و اینکه مرتباً وی متقاضی مواجهه و رودرویی با آنان بوده، ولی مقامات فرانسوی از این امر امتناع و سرانجام نیز بر مبنای تنها دلیلی که همین شهادت سه نفر معتاد بوده محکوم شده است. محکمه اروپایی حقوق بشر ضرورت ترافعی شدن محاکمه را بر حمایت از شهود ترجیح داده و نقض ماده ۶ را در ارتباط با موضوع اعلام کرده‌اند.

در سال ۱۹۹۶ و در قضیه دورسن، محکمه بدون این که دیدگاه خود در ضرورت رسیدگی ترافعی به اتهامات وارد بر اشخاص و یا استفاده از افراد نفوذی را تغییر دهد، به ارائه برخی راهکارهای مناسب پرداخته است: «باید به هنگام پرسش از شاهدی که هویت او پنهان نگهداشته شده است، یک قاضی دخالت کند، باید این قاضی اعتبار و ارزش اظهارات چنین شهادتی را تأیید کند و سرانجام به این که علاوه بر اداء شهادت از سوی چنین شهادتی دلایل دیگر نیز دال بر بزهکاری متهم وجود داشته باشد» و بنابراین محکمه، با توجه به اینکه مقامات قضایی هلند شروط سه‌گانه فوق را در محاکمه رعایت کرده بودند، به عدم نقض ماده ۶ و عدم محکومیت هلند در مورد فوق اظهار عقیده می‌کند.

بالخره از آراء صادرشده از سوی محکمه و از جمله رأی صادره در قضیه مچلن در سال ۱۹۹۷، چنین استنباط می‌شود که محکمه استفاده از شهودی را که به دلایلی امکان افشای هویت آنان وجود ندارد، مغایر با ماده ۶ کنوانسیون نمی‌داند. با این همه، محکمه در این رأی نیز بر سه شرطی که قبلاً به آنها اشاره شد پافشاری می‌کند: ۱- وجود دلایل دیگر، ۲- دخالت یک قاضی برای بررسی معتبر بودن شاهد و ۳- فراهم کردن امکانات تا این همه متهم یا وکیل او بتواند شاهد را مورد پرسش قرار دهد. در قضیه فوق محکمه، دولت هلند را به استناد این که دلایل دیگری برای محکومیت، مچلن، جز شهادت ۱۱ پولیس که اظهارات آنان در اتاق دیگری به وسیله متهم و وکیل مدافع او شنیده می‌شده، وجود نداشته و این که آندو قادر به پرسش حضوری از پلیس نبوده‌اند، محکوم می‌کند. با توجه به سلسله مراتبی که در ادارات پلیس وجود دارد که آنان را ناگزیر از اطاعت از مقامات قوه مجریه می‌کند. این نکته را تذکر می‌دهد که «... جز در موارد استثنایی، نباید از افراد پلیس به عنوان شهود گمنام استفاده شود (آشوری، ۱۳۸۳، صص ۸-۳۵۶).

پرسش از شهود از جمله شهود، ضد متهم نیز در قوانین افغانستان پیش بینی شده است.

به عنوان نمونه، در بند ۶ ماده ۷ قانون اجراء جزایی، به عنوان یکی از حقوق مظنون و متهم آمده است: «ارایه اسناد مدارک و شهود، استجواب از شهودی که علیه وی شهادت داده اند و حضور و استماع شهودی که به نفع وی شهادت می‌دهند.

نتیجه

معیارهای مربوط به حق دفاع متهم در اسناد بین‌المللی، به صورت مشروح ذکر شده است. قوانین افغانستان بسیاری از جنبه‌های آنرا به خوبی بیان کرده و از آن پاسداری نموده است. تأمین حق دفاع متهم - همان‌طور که در این مقاله توضیح داده شد، منوط به زمان و

- تسهیلات کافی می باشد. موارد ذیل را می توان از جمله تسهیلات لازم و مورد نیاز دانست:
- ۱- حضور در مراحل تحقیق و محکمه
 - ۲- تفهیم اتهام و دلایل آن
 - ۳- بهره‌مندی از مترجم
 - ۴- بهره‌مندی از وکیل مدافع
 - ۵- برابری سلاحها
 - ۶- پرسش از شهود
- امید که این نوشتار بتواند در زمینه حق دفاع مظنون و متهم مفید بوده و در باز گشایی ابعاد آن موثر افتد.

منابع

الف- فارسی

- ۱- آشوری، دکتر محمد و همکاران، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- ۲- امیدی، دکتر جلیل، حقوق بشر در دعاوی کیفری بر اساس اسناد بین‌المللی و منطقه‌یی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۹، پاییز ۱۳۷۹.
- ۳- امیر ارجمند، دکتر اردشیر، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی. یونسکو در دانشگاه شهید بهشتی. تهران ۱۳۸۱.
- ۴- امیر ارجمند، دکتر اردشیر و همکاران، همان، اسناد منطقه‌یی، چاپ اول ۱۳۸۵.
- ۵- حقوق بشر و بازداشت پیش از محاکمه، ترجمه صابر نیاورانی، مرکز حقوق بشر سازمان ملل، ژنو، شاخه پیشگیری از جرم و عدالت کیفری، وین، نشر وفاق، تهران ۱۳۸۳.
- ۶- دادگستری استاندارد در اسناد بین‌المللی، گردآوری و ترجمه: محمود علم، نشر میزان، چاپ اول، تهران، پاییز ۱۳۸۴.
- ۷- راهنمای محاکمات عادلانه، سازمان عفو بین‌الملل، چاپ کابل ۲۰۰۴.
- ۸- علامه، غلام حیدر، جایگاه حقوق بشر در قانون اساسی افغانستان، فصلنامه مطالعاتی- پژوهشی نهضت، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، شماره ۱۹، تهران، پاییز ۱۳۸۳.
- ۹- فضائی، مصطفی، معیارها و تضمین‌های محاکمه عادلانه در دادرسی‌های کیفری بین‌المللی، پایان‌نامه دکتری تخصصی حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۸۴.
- ۱۰- قانون اساسی افغانستان، جریده رسمی وزارت عدلیه شماره ۸۱۸، ۱۵ دلو ۱۳۸۴.
- ۱۱- قانون اجراء جزایی موقت افغانستان، همان، شماره ۳۰، ۸۲۰ حوت ۱۳۸۲.
- ۱۲- قانون مبارزه علیه مواد مخدر افغانستان، همان، شماره ۸۷۵، ۱۵ دلو ۱۳۸۴.
- ۱۳- کریانگ ساک کیتی شیایزری، حقوق بین‌المللی کیفری، ترجمه: بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۳.

- ۱۴- گزیده‌ای از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر، مرکز مطالعات حقوق بشر، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.
 - ۱۵- مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش علمی قضات ایران و اروپا، تحت عنوان: نقش دادستان در دادرسی عادلانه، دادرسی عمومی و انقلاب تهران، چاپ اول ۱۳۸۵.
 - ۱۶- محمودی جانکی، دکتر فیروز، حق دفاع متهم، علوم جنایی، ستاد مبارزه با مواد مخدر، تهران، ۱۳۸۴.
- ب- انگلیسی

- 17- Amnesty International, fair Trials Manual, available at: <http://www.amnesty.org/ailib/intcam/fairtrial/indxftm.htm>
- 18- M.Bassiouni, Crimes Against Humanity In International Criminal Low, Martinus Nijhoff Pub, The Netherlands, 1992;
- 19- Nuala Mole and Cathrina Harby, The right to a fair Trial, Council of Europe, Germany October 2001;
- 20- Rome Statute of The International Criminal Court A/CONF. 9/183 of 17 July 1998;
- 21- Statute of The International Tribunal for The Former Yugoslavia, available at: <http://www.un.org/icty/basic/statut/statute.htm>
- 22- Statute of The International Tribunal for Rwanda Annex To Resolution 955 Adopted by The security council at its 3453rd meeting on 8 November 1994;
- 23- UN, Compilation of General Comments and General Recommendations Adopted by Human Rights Treaty Bodies, HRI/ GEN/ 1/Rev., May 2004.

جایگاه اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان

محمد اعظم طارق

چکیده

قانون اساسی به عنوان قانون مادر و به حیث بنیاد و دستگاه حقوقی یک کشور، از عالی ترین قوت حقوقی برخوردار است؛ از همین رو پیوند اسناد بین المللی با قانون اساسی از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. همان طوری که قانون اساسی یک کشور نمی تواند مناسبات بین المللی را تنظیم نماید، اسناد بین المللی نیز نمی تواند روابط اجتماعی داخلی یک دولت را بدون اجازه حقوق ملی تنظیم کند؛ پس لازم است که میان قانون اساسی و اسناد بین المللی رابطه یی برقرار و جایگاه آنها در نظام حقوقی کشور مشخص نمود. در این مقال به منظور تبیین جایگاه اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان مواد دوم، سوم، ششم، هفتم، هشتم، بیست و هشتم، پنجا و هفتم، پنجا و هشتم، یکصد و بیست و یکم و یکصد و چهل نهم قانون اساسی افغانستان و همچنین ماده های پنجم، شانزدهم و هجدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر و آیه های ۲۱ سوره بقره و ۸۵ سوره آل عمران که با این مواد متعارض به نظر می رسد تدقیق، مطالعه و بررسی خواهد شد.

واژگان کلیدی:

اسناد بین المللی، قانون اساسی، حقوق ملی، تعارض و ابهام

مقدمه

در جهانی که ما زنده گی می کنیم، روابط میان ملت ها و کشورها به حدی گسترده و پیچیده است و منافع و مصالح آنها چنان باهم گره خورده است که بدون در نظر گرفتن آن، پیشرفت و توسعه و حتی دوام و بقای هیچ کشور، نهاد و ملتی ممکن به نظر نمی رسد. در چنین شرایطی هر کشور باید در عرصه جهانی و بین المللی طوری تبارز کند که هم ارزشهای دینی و ملی خود را حفظ کند و هم از فرآورده های مدرن عصر استفاده بهینه به عمل آورد. به بیان دیگر پیچیده گی و گسترده گی مناسبات در عصر کنونی، ما را بر آن وادار می دارد تا نیازهای داخلی و ایجابات جهانی و بین المللی را با هم هماهنگ سازیم و همگام با ملل جهان، در قضایای جهانی و مسایلی بین المللی، تاحدی که ممکن است حرکت نماییم و خویشتن را از کاروان تمدن بشری عقب نگذاریم. این امر زمانی ممکن می نماید که ما مقررات و پرنسب های بین المللی را بپذیریم و قوانین مقررات داخلی مخصوصاً قانون اساسی خود را تا اندازه ممکن، در تطابق با اسناد پذیرفته شده بین المللی تدوین کنیم. افغانستان به عنوان عضو جامعه جهانی و بخشی از سکنه این دهکده، از این قاعده مستثنا بوده نمی تواند. خوشبختانه که قانون اساسی افغانستان، به عنوان یکی از مدرن ترین قوانین اساسی منطقه، ضمن نگرش تقدس مآبانه به ارزشهای دینی، ارج گذاری به داشته های ملی و فرآورده های عصر حاضر، این ویژه گی را نیز در خود دارد که اسناد و پرنسب های بین المللی را تاحدی بپذیرد.

یکی از علت های نوشتن این مقاله، مشخص نمودن جایگاه اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان است و مهمترین هایی که در این مقاله به بررسی گرفته خواهند شد، عبارت اند از معرفی اسناد بین المللی، اسناد بین المللی و حقوق ملی، بازتاب اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان، یکسری تعارض ها و ابهاماتی که در این زمینه وجود دارد و در آخر نتیجه گیری.

مفهوم اسناد بین المللی

اسناد جمع سند است؛ سند در لغت به معنای تکیه، پشتی، پشتیبان و نوشته یی که قابل اعتماد باشد. (۱) اسناد بین المللی به طور کلی به هر گونه مصوبه مکتوب و رسمی اطلاق می گردد که بین دولتها (تابعان حقوق بین الملل) در قالب یک سند تنظیم می شوند؛ نظیر یک سازش نامه، موافقت نامه، قرارداد، پیمان، میثاق، منشور، عهدنامه، پروتوکول و... که در آن اهداف و مقاصد دولت ها در ارتباط با اصول و هنجارهای گوناگون مورد تأیید قرار داده می شود. اگر این سند از جانب کلیه دولتهای دنیا به تصویب برسد، از آن به سند جهانی و بین المللی تعبیر می شود.

برخی از اسناد مهم بین المللی

هر چند که تعداد اسناد بین المللی امروز آن قدر زیاد است که احصاء و شمارش یکایک آنها در این جا نه مناسب است و نه هدف؛ اما بنابر قاعده معروف «مالایدرك كله لايترك كله» برخی از آنها را در این جا ذکر می کنم که عبارتند از منشور ملل متحد ۱۹۴۵م، اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸م، اعلامیه جهانی حقوق طفل ۱۹۵۹م، کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض نژادی ۱۹۶۵م، میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی ۱۹۶۶م، میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶م،

پروتوکول اختیاری کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی ۱۹۶۶م، کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات در برابر زنان ۱۹۷۹م، کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارهای غیر انسانی و تحقیر آمیز ۱۹۸۴م، پروتوکول اختیاری دوم حقوق سیاسی و مدنی ۱۹۸۹م، کنوانسیون حقوق طفل ۱۹۸۹م، کنوانسیون محافظت از حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن ها ۱۹۹۰م، پروتوکول اختیاری کنوانسیون رفع تبعیض در برابر زنان ۱۹۹۹م، پروتوکول اختیاری کنوانسیون حقوق طفل در مورد فروش، استفاده جنسی و مستهجن از طفل ۲۰۰۰م، کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹م، کنوانسیون حقوق دیپلماتیک ۱۹۶۱م، کنوانسیون حقوق قونسلی ۱۹۶۳م، کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲، پروتوکول اختیاری کنوانسیون حقوق طفل در مورد استخدام در نیروهای مسلح ۲۰۰۰م و پروتوکول اختیاری منع شکنجه ۲۰۰۲م. (۲)

بازتاب اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان

مؤثریت و مبرمیت اسناد بین المللی در شرایط کنونی جهان، کنشها و واکنشهای بین المللی در قبال قضایا و مسایلی افغانستان و هم چنان تحولات و حوادث دهه های اخیر این کشور، تدوین کننده گان قانون اساسی را برآن داشت تا اهمیت و جایگاه ویژه یی را به اسناد بین المللی، در میان سه گفتمان اصلی قانون اساسی یعنی میثاق های بین المللی، دموکراسی و اسلام تثبیت و به یکی از موضوعات محوری تبدیل نمایند. در قانون اساسی افغانستان به اسناد بین المللی توجه زیاد شده و با واژه های چون: رعایت، حمایت، احترام، دفاع و... که همه حاکی از قبول، قوت و منزلت آنها می باشد، اهمیت و جایگاه آنها تعیین گردیده است. چنان که از منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و معاهدات بین الدول به صورت اخص و از میثاق های بین المللی که افغانستان به آن پیوسته است، به صورت اعم در چندین موارد یاد آوری گردیده است که از آن جمله می توان موارد ذیل را بر شمرد:

۱. در مقدمه (بارعایت منشور ملل متحد و با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر... به منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی)
۲. در ماده ششم (دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی...)
۳. در ماده هفتم (دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند.)
۴. در ماده هشتم (دولت سیاست خارجی کشور را بر مبنای حفظ استقلال، منافع ملی و تمامیت ارضی و عدم مداخله، حسن همجواری، احترام متقابل و تساوی حقوق تنظیم می نماید.)
۵. در ماده بیست و هشتم (هیچ یک از اتباع افغانستان به علت اتهام به جرم، به دولت خارجی سپرده نمی شود مگر بر اساس معامله بالمثل و پیمان های بین الدول که افغانستان به آن پیوسته باشد.)
۶. در ماده پنجا و هفتم (دولت حقوق و آزادی های اتباع خارجی را در افغانستان، طبق قانون تضمین می کند. این اشخاص در حدود قواعد حقوق بین المللی به رعایت قوانین دولت افغانستان مکلف اند.)
۷. در ماده پنجا و هشتم (دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت

از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس مینماید. هر شخص میتواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نماید. کمیسیون میتواند موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی را جع سازد و در دفاع از حقوق آنها مساعدت نماید. تشکیل و طرز فعالیت این کمیسیون توسط قانون تنظیم میگردد.

۸. در ماده یکصد و بیست یکم (بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آنها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه می باشد.) (۳)

از سیاق، سباق، مفاد و محتوای مجموع موارد هشت گانه فوق بر می آید که اسناد بین المللی تحت هر عنوانی که از جانب جامعه بین المللی به تصویب رسیده باشد و شرایط، ظرفیت، زمینه و امکانات عملی شدن آنها در جهان موجود باشد و افغانستان به آنها پیوسته و یا آنها را پذیرفته باشد، در قانون اساسی افغانستان به رسمیت شناخته شده و از اهمیت و جایگاه ویژه یی برخوردار است. این اهمیت و جایگاه از آنجا ناشی می شود که قانون اساسی، دولت افغانستان را به رعایت اسناد بین المللی، به احترام اعلامیه جهانی حقوق بشر، حمایت از انسان و دفاع از حقوق وی که در اسناد مختلف بین المللی تسجیل گردیده، مکلف ساخته است.

اسناد بین المللی و حقوق ملی

شاید فکر شود که این یادکردهای مکرر اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان، به معنای آن باشد که آنها به عنوان جز حقوق ملی شناخته شده اند و در صورت تعارض، اولویت به اسناد بین المللی داده شده و نسبت به سایر قوانین از قوت بیشتری برخوردار اند؛ چنان که در بسیاری از کشور های جهان، مانند: آلمان، هالند، اوکراین، روسیه و... چنین چیزی وجود دارد. (۴) علاوه بر آن، هرگاه معاهده یی با قانون اساسی در تضاد باشد، روش بسیاری از کشورها این است که قبل از تصدیق آن از سوی پارلمان، تغییرات لازم در آن وارد می گردد؛ به طور مثال می توان از کشور فرانسه نام برد که پیش از الحاقش در پیمان ماستریخت سال ۱۹۹۲م در باره اتحادیه اروپا اقدام به تغییرات در قانون اساسی کرد. شورای قانون اساسی فرانسه در آن وقت فیصله نمود که پیمان ماستریخت مفادی دارد که با قانون اساسی مغایرت دارد، لذا قبل از تصویب آن از سوی پارلمان، باید تغییرات متناسب به قانون اساسی وارد گردد. (۵) اما در قانون اساسی افغانستان این مسأله مبهم و گنگ است و هیچ صراحتی در این باب وجود ندارد. در حالی که یکی از راه های که اسناد بین المللی عملکردش را در داخل یک کشور به نمایش بگذارد، این است که در قانون اساسی کشور تسجیل می گردد که موازین معاهدات معتبر بین المللی کشور جزء لاینفک حقوق ملی است؛ از همین جهت، مخاطبان اسناد بین المللی تنها دولت هاست و حقوق و مکلفیت برای شهروندان و اشخاص حکمی ایجاد نمی نمایند. ولی نکته قابل مکت این است که در قانون اساسی افغانستان واژه «رعایت و احترام» به کار برده شده است که به سبب عمومیتش تنها یک جهت مسأله را می تواند روشن کند و آن جنبه بین المللی بودن آن است؛ یعنی دولت را مکلف می سازد تا در قبال تعهدات بین المللی خویش پابند باشد و تعهد دولت برای رعایت معاهدات بین المللی که در این ماده ذکر شده است، بدین معنا نیست که اسناد بین المللی

جزئی از نظام حقوقی افغانستان بوده و برای افراد حقوق و وجایب ایجاد می کنند. برای این که دولت افغانستان بتواند موازین و میثاقهای بین المللی را جزو حقوق ملی خود سازد، لازم است که به وضع قوانین و مقررات ویژه در این زمینه بپردازد و این کار علاوه بر آن که در شرایط فعلی جنبه عملی ندارد، طبق صراحت ماده دوم و سوم قانون اساسی در افغانستان امکان پذیر نیست؛ زیرا یکسری مقررات بین المللی با اصول و مقررات اسلامی تطابق ندارد و ماده های دوم و سوم، دروازه ورود کلیه اصول و مقرره های خلاف شریعت اسلامی را به حوزه های حقوقی افغانستان مسدود کرده است.

تعارض و ابهام قانون اساسی افغانستان در زمینه پذیرش اسناد بین المللی

با توجه با آنچه که قبلاً اشاره شد، قانون اساسی افغانستان در زمینه پذیرش اسناد بین المللی، دچار یکسری پارادوکس ها و ابهاماتی است که از آن جمله می توان دو مورد آن را ذکر و بررسی کرد: یکی در مورد پذیرش معیارهای حقوق بشری است که در برخی موارد با شریعت اسلامی مطابقت ندارد و دوم در این زمینه که هر گاه اسناد بین المللی با قانون اساسی مطابقت نداشته باشد، دیوان عالی افغانستان چه تدابیری باید اتخاذ نماید؟ شاید علت این تناقض و پارادوکس ها این باشد که قانون اساسی افغانستان در شرایط نا مساعد و بحرانی تدوین شده است؛ قانون گذاران ناگزیر بودند تا یکسری ارزشهای گوناگون مانند ارزشهای سنت و تجدد و ارزشهای برخاسته از هویت های متکثر را در قانون اساسی جمع نمایند. در نتیجه قانون اساسی در چندین مورد از جمله در زمینه پذیرش اسناد بین المللی دچار تعارض و ابهام شده است.

الف- تعارض صریح قانون اساسی در زمینه پذیرش اسناد بین المللی

قانون اساسی از احترام به حقوق بشر سخن گفته و میثاقهای بین المللی حاکم بر حقوق بشر را پذیرفته و به اجرای آنها متعهد شده است، اما در این مورد دچار پارادوکس شدیدی شده است. مثلاً قانون اساسی در مورد رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر به صراحت کلام خویشتن را چنین مکلف می کند: «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند.» (۶) و برای عملی کردن این موارد تشکیل کمیسیون خاص را نیز پیش بینی نموده است: «دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس می نماید.» (۷)

در عین حال در ماده دوم قانون اساسی تصریح شده است که: «در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» (۸) همچنان با توجه به ماده دوم قانون اساسی که دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان را دین اسلام مقرر کرده است، اجرای حدود الهی از مشخصه های حکومت اسلامی به شمار می رود؛ در چنین صورتی سخن گفتن از حقوق بشر به مفهوم غربی و لبرالی آن بی معنا خواهد بود. زیرا مقایسه مقررات اسلامی که بر اساس خدامحوری و وحی گرایی بنا یافته با اسناد حقوق بشر که بر بنیاد انسان محوری و عقل گرایی تشکیل گردیده است، نشان از تفاوت ژرف و بنیادین این دو نظام دارد.

۲. در ماده هجدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: « هر کس حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و مذهب بهره‌مند گردد؛ این حق شامل آزادی تغییر مذهب یا باور و نیز آزادی اظهار مذهب یا باور به شکل آموزش، عمل به شعائر، نیایش و به جای آوردن آیین‌ها چه به تنهایی و چه به صورت جمعی نیز می‌گردد». (۱۲)

بر این اساس، لازمه تساوی حقوقی انسان‌ها و نفی تبعیض دینی، آزادی عقیده و مذهب است. آزادی عقیده و مذهب، آزادی بیان، عقیده و مذهب، آزادی اجرای اعمال و مراسم دینی، آزادی ترک اعمال دینی، آزادی تغییر عقیده و مذهب، آزادی تبلیغ عقیده و مذهب از اجزای اصلی این ماده است. طبق مفاد این ماده، همه انسان‌ها آزادند تا هر نوع دین و مذهبی را برگزیده و احیاناً اگر خواستند آن را عوض نموده به دین و آیین دیگری روی بیاورند.

این قسمت از اعلامیه به صراحت با آموزه‌های اسلامی در تعارض می‌باشد. زیرا در اسلام گرویدن به ادیان دیگر مردود دانسته شده است:

« وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (۱۳) و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است»

هر کس این کار را انجام دهد، از نظر شریعت اسلامی مرتد شناخته می‌شود و حکم مرتد قتل است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «من بدل دینه فاقتلوه...» (۱۴)

۳. در ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: «هیچ کس را نباید مورد ظلم و شکنجه و رفتار یا جزای غیر انسانی و یا تحقیر آمیز قرار داد» (۱۵)

این ماده، مجازات‌هایی از قبیل: قصاص، سنگسار کردن (رجم)، به صلیب کشیدن، یا قطع دست راست و پای چپ، یا شلاق زدن و... را از مصادیق مجازات‌های خشن و خلاف شئون بشری و برخلاف انسانیت می‌شمارند و در نتیجه همه حدود شرعی را که سبب مجازات‌های معین فوق‌الذکر است، منافی حقوق بشر اعلام می‌دارند؛ در حالی که مجازات‌های از قبیل سنگسار، قطع دست دزد، اعدام و شلاق زدن جزء حدود الهی و مجازات‌های حتمی دین اسلام است و اجرای حدود الهی از مشخصه‌های حکومت اسلامی است. (۱۶) بنابر این برخی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی با احکام و مقررات اسلامی تعارض دارد و متأسفانه که برای رفع این تعارض راه حل مستقیم و روشنی در قانون اساسی ارائه نشده است.

پرسش این جاست که افغانستان در این زمینه چه باید بکند؟ تعهدهای پذیرفته شده بین‌المللی اش را بپذیرد یا در صورت وقوع ارتداد، قصاص، سرت و غیره یکی از شهروندانش را به جزای اعمالش برساند؟ این‌ها همه پرسشهایی‌اند که پاسخ آنها از توان دادگاه عالی افغانستان به عنوان یگانه مرجع تفسیر قانون اساسی نیز بیرون است.

به بیان دیگر پرسش اصلی این است که در وضعیت موجود، تعارض ماده سوم با ماده هفتم قانون اساسی را چگونه باید حل کرد؟ به نظر می‌رسد که این تعارض با فورمول‌های حل تعارض که در علم اصول و غیره ذکر شده‌اند، امکان پذیر نیست؛ مثلاً:

۱- یکی از قواعد حل تعارض این است که «الجمع اولی من الالغاء و التعتیل» (۱۷) تا زمانی که جمع بین (دو حکم) امکان پذیر باشد، اقدام به ترک حکم درست نیست. این قاعده در این جا قابل

به بیان دیگر در موجودیت ماده دوم و سوم قانون اساسی افغانستان، اجرا و اعمال ماده‌های که دولت را مکلف به رعایت منشور ملل متحد، میثاق‌های بین‌المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌کند، از توان مجریان قانون در افغانستان بیرون است. این از بزرگترین تعارضی به شمار می‌رود که در قانون اساسی افغانستان وجود دارد.

موارد متعارض حقوق بشر با اسلام

شاید برخی‌ها فکر کنند که اسناد بین‌المللی مخصوصاً اعلامیه جهانی حقوق بشر در مخالفت با اسلام قرار ندارد؛ اینک برخی از ماده‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر در این جا ذکر می‌گردد که به گونه واضح مغایر احکام صریح دین مقدس اسلام است:

۱. در بند یک ماده شانزدهم سند حقوق بشر آمده است: « هر مرد و زن بالغی حق دارند بدون هیچ‌گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با هم زناشویی کنند. مرد و زن در ازدواج، در طول دوره ازدواج و فسخ آن از حقوقی یکسان برخوردارند» (۹)

بر مبنای این ماده، طرفداران اعلامیه جهانی حقوق بشر عدم تساوی حقوقی زنان با مردان و تقدم جنسیت بر انسانیت را فاقد دلیل دانسته می‌پرسند که: اگر تفاوت نژادی و تفاوت رنگ پوست منشأ تفاوت حقوقی نمی‌تواند باشد، چرا تفاوت جنسی منشأ تفاوت حقوقی شود؟ و معتقدند که در دنیا نیز می‌باید با تمهید فرصت‌ها و امکانات مساوی عرصه را برای یک رقابت سالم فراهم آورد. زنان نه در عقل، نه در کسب علم، نه در مهارت‌های شغلی و نه در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی چیزی از مردان کم ندارند. در مجموع تساوی حقوقی آدمیان فارغ از جنسیت مطابق عقل سلیم است و تبعیض جنسی حقوق زنان نسبت به حقوق مردان خلاف انصاف و عدالت و عقل است.

اما مفاد بندیک ماده شانزدهم سند حقوق بشر مخالف نص صریح قرآن مجید می‌باشد: « وَلَا تَنْكُحُوا الْمُشْرَكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَهْمُ مُمْنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تَنْكُحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْجَبِكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَعْرِفَةِ يَدِّئِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ » (۱۰)

و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند؛ قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند [زیبایی] او شما را به شگفت آورد و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند؛ قطعاً برده با ایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است، هر چند شما را به شگفت آورد. آنان [شما را] به سوی آتش فرا می‌خوانند و خدا به فرمان خود [شما را] به سوی بهشت و آموزش می‌خواند و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند. »

و بدین لحاظ است که فقهای مسلمان ازدواج مسلمان با غیر مسلمان را جایز نمی‌دانند و از طرف دیگر تساوی حقوق زن و مرد چه در دوره زناشوی و چه پس از آن در اسلام پذیرفته نشده است، مانند: بهره‌مندی مساوی از ارث، آزادی اشتغال (علی القاعده زن برای داشتن کار نیاز به رضایت همسر دارد)، آزادی در طلاق (زن حق طلاق دادن ندارد و تنها در صورتی که بتواند شوهر خود را به هر قیمتی راضی کند و یا محکمه وی را حمایت کرده میان‌شان تفریق نماید)، آزادی مردان در انتخاب چند همسر، حق شوهر بر کنترل، سرپرستی و وضع محدودیت حتی در روابط سالم اجتماعی همسر و... (۱۱)

تطبيق نمی باشد، چراکه این دو ماده به هیچ وجه با یکدیگر قابل جمع نیست، زیرا براساس ماده سوم ازدواج یک زن مسلمان با غیر مسلمان باطل است و بر اساس ماده هفتم باطل نیست؛ چطور می شود که یک زن در یک زمان برای یک مرد هم روا باشد و هم نا روا؟ (۱۸)

۲- دیگر از قواعد حل تعارض این است که «اذا تعارضاً تساقطاً» (۱۹) یعنی هر گاه (دو حکم) باهم در تعارض قرار گیرند (از عمل) ساقط می شوند. این قاعده نیز در این جا جنبه عملی ندارد، چراکه اصلاً امکان ندارد که به صورت قانونی هم احکام اسلام را حذف کنیم و هم دستورات اعلامیه حقوق بشر را.

۳- راه حل سومی این است که قاعده «مطلق و مقید» را عملی بسازیم؛ یعنی اعلامیه حقوق بشر را به صورت مقید بپذیریم و ماده سوم را به گونه مطلق. بدین مفهوم موادی که موافق با احکام اسلام است قبول و از پذیرش مواد معارض با اسلام ساکت بمانیم. چنان که بعضی از کشورهای اسلامی، از جمله ایران این روش را در پیش گرفته اند، اما این قاعده نیز قابل تعمیم نمی باشد، چرا که حکومت اسلامی افغانستان اعلامیه جهانی حقوق بشر را به صورت مطلق پذیرفته است نه به صورت مقید. (۲۰)

۴- از دیگر راه حل های رفع تعارض عمل به قاعده «ناسخ و منسوخ» است؛ این قاعده نیز در باب ماده سوم و هفتم قانون اساسی افغانستان کاربرد ندارد، زیرا اگر گفته شود که ماده سوم حکم سابق و ماده هفتم یک حکم لاحق است، قاعده این است که حکم لاحق حکم سابق را منسوخ می کند. تطبيق این قاعده ممکن نمی نماید، چراکه اجتماع احکام ناسخ و منسوخ در یک مجموعه ای که همزمان به تصویب برسد، یک کار بیهوده است؛ قانون گذاران قانون اساسی در هنگام تصویب حتماً این نکته را در نظر داشته اند. (۲۱)

۵- از راه حل های دیگری که در زمینه رفع تعارض وجود دارد، قاعده «عام و خاص» (۲۲) است؛ هر چند که این قاعده از نظر شکلی تاحدی می تواند کاربرد داشته باشد، اما از بعد محتوایی و مفهومی جنبه تطبیقی ندارد. زیرا بر مبنای این قاعده اگر ماده ۳ را (به دلیل اهمیت و استفاده ادوات عام (هیچ) در آن) عام بگوییم و ماده ۳ را خاص، نتیجه چنین می شود که هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مبین اسلام باشد، مگر مواردی که در ماده هفتم ذکر گردیده است؛ یعنی اگر منشور ملل متحد و معاهدات بین المللی مخالف احکام دین مبین اسلام باشند، برای دولت مجاز است به آنها بپیوندند. در این صورت ماهیت اسلامی بودن این قانون اساسی که در مقدمه آن آمده است (۲۳) زیر سوال رفته و اساساً غیر اسلامی تلقی می شود؛ در حالی که این نه اهداف قانون گذار در زمان تصویب آن بوده و نه قابل پذیرش برای مردم مسلمان افغانستان می باشد. اما اگر ماده ۷ قانون اساسی را عام و ماده ۳ را خاص بگیریم، در این صورت از جمع بین این دو ماده نتیجه ای که به دست می آید این است که ماده ۷ تا جایی قابل پذیرش است که ماده ۳ حفظ شود. اما این جا مشکلی که وجود دارد، این است که اول ماده ۷ خود یک ماده خاص است، چون موارد آن مشخص و معین است و دوم آنکه هیچ یک از ادوات عام (هر، همه، سایر، جمیع، هیچ ...) که دلالت عام بودن آن را کند، در آن به کار نرفته است. پس اگر در ماده ۷ کلمه «همه» به کار می رفت، دلالت بر عام بودن آن را می کرد و ماده ۳ را خاص آن تلقی می کردیم.

۶- راه حل دیگری که در زمینه حل این تعارض برخی ها پیشکش کرده اند، قاعده «حاکمیت» است؛ چنانکه طرفداران ماده سوم، با استناد به ماده یکصد و چهل و نهم، بدون در توجه عام و خاص بودن آنها می گویند که ماده ۳ یک ماده حاکم بر همه قانون اساسی است و امکان تخصیص، منسوخ و حتی تعدیل آن وجود ندارد. اما حقیقت این است که اگر بر اساس حاکمیت دین اسلام در کشور بنگریم، درست یک ماده حاکم است. اما از کجای قانون اساسی استفاده می شود که یک ماده حاکم است؟ و دلیل حاکم بودن آن در قانون اساسی چیست؟ لذا تنها راه حل عملی این است که قانون اساسی افغانستان در فرصت های بعدی، ناگزیر باید اصلاح شود. البته این روش در کشورها یک امر معمول است که قانون اساسی بعد از تدوین مدتی اجرایی می شود و سپس بعد از شناسایی نقص و ابهامات احتمالی اصلاح می گردد.

ب- ابهام قانون اساسی در زمینه عدم مطابقت اسناد بین المللی با قوانین افغانستان یکی دیگر از مواردی که قانون اساسی افغانستان در زمینه پذیرش اسناد بین المللی به چالش مواجه می باشد، مبهم بودن آن در این زمینه است؛ مثلاً قانون اساسی افغانستان در ماده ۱۲۱ ضمن این که از مطابقت قوانین و معاهدات بین المللی با قوانین اساسی یاد آوری می کند، در صورت عدم مطابقت آنها با قانون اساسی یا قانونهای دیگر هیچ گونه راه حل یا پیشنهادی را ارائه نکرده و در این زمینه کاملاً ساکت مانده است. (۲۴) اگر این ماده با نگرش های علمی و نقادانه مورد بررسی و کنکاش قرارگیرد، ابهامات زیرین، در آن به مشاهده می رسد:

۱) ابهام در زمینه مغایرت اسناد بین المللی با قانون اساسی

نخستین ابهامی که در ماده فوق الذکر مشاهده می گردد، این است که در صورت مغایر بودن اسناد بین المللی با قانون اساسی، هیچ راه کاری برای تفسیر کننده گان قانون اساسی بیان نشده است، تا در روشنایی آن تصامیم لازم را اتخاذ نمایند. به عبارتی دیگر حکم صریح و یا عبارتی النص ماده فوق این است: یگانه مرجعی که صلاحیت بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی و اسناد بین المللی را با قانون اساسی در اختیار دارد، دادگاه عالی افغانستان است و این یکی از صلاحیت انحصاری این اداره به شمار می رود؛ اما در این ماده علاوه بر مبهم بودن سایر موارد مندرج، این مسأله که در صورت عدم مطابقت آنها با قانون اساسی این دادگاه چه تدابیری باید اتخاذ نماید و مکلفیتهای، تصامیم و اقدامات بعدی آن در این زمینه چه باید باشد، نیز چیزی گفته نشده و مبهم باقی مانده است.

۲) ابهام در زمینه مشخص نبودن جایگاه اسناد بین المللی در برابر حقوق ملی

دومین موردی که بیانگر ابهام این ماده است، مشخص نبودن جایگاه اسناد بین المللی در مقابل هنجارهای حقوق ملی است. ابهام موجود در این مورد را می توان با طرح چند پرسش بیان نمود: پرسش اول: میان قواعد مندرج اسناد بین المللی، قاعده های قانونی داخلی از یکسو و فرمان های تقنینی از سوی دیگر چه رابطه وجود دارد؟

پرسش دوم: در صورت مغایرت اسناد بین المللی با قوانین داخلی یا فرمان تقنینی قواعد، کدام یک از این منابع حقوقی اولویت و اولیّت دارد؟

پرسش سوم: هرگاه میان اسناد بین المللی و قوانین داخلی تعارض واقع شود، در زمینه رفع و حل آن به کدام منبع مراجعه صورت گیرد؟ مرجع داخلی یا بین المللی؟

شده اجرای احکام الاهی از مشخصه حکومت افغانستان و هیچ قانونی در این کشور خلاف اسلام بوده نمی تواند. مثلاً تغییر یا رد اسلام از سوی یک مسلمان، در اعلامیه جهانی مجاز و از حقوق بشری انسان‌ها شمرده شده است، در حالی که در اسلام شدیدترین جزا را دارد.

هم چنان قانون اساسی در زمینه مغایرت اسناد بین المللی با این قانون و جایگاه اسناد بین المللی در برابر حقوق ملی، کاملاً ساکت و گنگ است؛ هیچ راه حلی برای مفسران این قانون در این زمینه وجود ندارد. مثلاً وظیفه مفسران قانون اساسی در صورت مطابقت اسناد بین المللی با قوانین افغانستان معلوم است؛ اما این مسأله که اگر مطابقت نداشته باشد، وظیفه دادگاه عالی چیست، مشخص نیست. بدین گونه این مسأله نیز مبهم است که آیا اسناد بین المللی جزئی از حقوق ملی است یا در صورت مغایرت و تعارض کدام یک مقدم و کدام یک مؤخر است، معلوم نیست.

پیشنهادها:

برای این که ابهام و تعارض های موجود در خصوص جایگاه اسناد بین المللی در قانون اساسی افغانستان رفع شود، می توان نکات ذیل را به عنوان راه کار پیشنهاد کرد:

۱. وضع ماده جدید و مستقل به منظور تثبیت و تشخیص جایگاه و درجه اسناد بین المللی در قانون اساسی
۲. رفع تعارض موجود در خصوص پذیرش اسناد بین المللی مرتبط با حقوق بشر از طریق تعدیل ماده های ششم، هفتم، هشتم، بیست و هشتم، پنجا و هشتم و اصلاح مقدمه قانون اساسی یا تعدیل ماده های دوم و سوم
۳. رفع ابهام موجود در ماده ۱۲۱ در زمینه مغایرت اسناد بین المللی با قانون اساسی از طریق تعدیل ماده مذکور و یا وضع ماده های جدید
۴. رفع ابهام موجود در زمینه مشخص نبودن جایگاه اسناد بین المللی در برابر حقوق ملی، با وضع ماده های جدید
۵. رفع ابهام موجود در زمینه مرجع درخواست کننده تفسیر اسناد بین المللی، با وضع ماده جدید

منابع

- ۱- لغت نامه دهخدا، ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید ۱۳۷۷ هـ.
- ۲- حقوق بشر، جزوه درسی، از نشرات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان ۱۳۸۹ هـ ص ۵۷.
- ۳- قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مصوبه سال ۱۳۸۲ هـ، ناشر: کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی ماده سوم.
- ۴- مثلاً در ماده ۹۳ قانون اساسی هالند
- ۵- نیاز، عبدالوحید، حقوق اساسی مقایسه یی، انتشارات یوسف زاده، کابل، چاپ چهارم ۱۳۹۱ هـ ص ۳۲۰.
- ۶- قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده سوم.
- ۷- همان، ماده هفتم.

پرسش چهارم: اگر فرض کنیم که جایگاه اسناد بین المللی پایین تر از جایگاه فرمان های تقنینی است، پس در این صورت اسناد بین المللی باید نسبت به سایر قوانین نیز جایگاه پایین تر داشته باشد؟ پرسش پنجم: اگر فرض کنیم که اسناد بین المللی و فرمان های تقنینی از قوت حقوقی مساوی برخوردارند، پس مسأله تعارض آن دو را به نفع کدام یک می توان حل کرد؟ به نفع اسناد بین المللی یا فرامین تقنینی؟ در حالی که مفاد هر دو نه تنها باید با قانون اساسی بلکه با سایر قانون ها نیز مطابقت داشته باشند.

پرسش ششم: هرگاه فرض کنیم که قوانین داخلی با اسناد بین المللی در یک درجه قرار دارند، پس جایگاه اسناد بین المللی بالاتر از فرمان های تقنینی می باشد، که در این صورت فرامین تقنینی نمی توانند با معاهده های بین المللی اصلاً در تضاد و تناقض قرار گیرند؛ ولی تعارض قوانین داخلی و اسناد بین المللی باهم کماکان به حال خود لاینحل باقی می ماند، زیرا هر دو دارای عین قوت حقوقی اند. در کلیه این موارد جایگاه اسناد بین المللی مشخص نمی باشد. قانون اساسی افغانستان از وجود این مشکل و حل آن چشم پوشیده است. در کشورهای دیگر با استفاده از تجربه های حقوقی که دارند این تعارض را حل می کنند.

۳) ابهام در زمینه مرجع درخواست کننده تفسیر اسناد بین المللی

از عبارت النص ماده متذکره دانسته می شود که تنها حکومت و محاکم می توانند از ستره محکمه در مورد تفسیر اسناد بین المللی و تطبیق آنها با قانون اساسی درخواست کنند؛ در حالی که از شورای ملی که یکی از مراجع درخواست کننده نیز می تواند باشد، نامی برده نشده است. این ابهام می تواند ناشی از دو دلیل یا دو انگیزه باشد: یکی این که شورای ملی حق درخواست چنین تفسیری را ندارد و این محدودیت باعث می گردد تا شورای ملی از توانایی طرح چنین شکایتی محروم باشد؛ در نتیجه حکومت تنها از قوانین و موادی به ستره محکمه شکایت کند که از قبل نتیجه فیصله ستره محکمه را به نفع خویش پیش بینی کرده باشد. دوم این که شورای ملی نیز یکی از مراجع درخواست کننده تفسیر می باشد؛ اما این مسأله از قید قلم قانون گذران باقی مانده است که در هر دو صورت، مبهم بودن این ماده کاملاً مشهود است.

نتیجه

نتیجه آنچه که تا به حال گفته آمدیم این است که گسترده گی روابط جهانی ایجاب می کند که جایگاه اسناد بین المللی در قوانین اساسی جهان مشخص باشد. خوشبختانه که این مسأله در قانون اساسی افغانستان حل گردیده است؛ اسناد بین المللی در این قانون از جایگاه رفیع و ارزشمندی برخوردار است، چنان که یادکرد مکرر این اسناد و تعیین تکلیف برای دولت افغانستان در زمینه اجرا و عملی ساختن آنها بیانگر این مدعاست. اما متأسفانه که قانون اساسی افغانستان در این زمینه دچار پارادوکس و ابهام است و آن این که قانون اساسی از احترام به حقوق بشر سخن گفته و به اجرای میثاقهای بین المللی متعهد شده است، در حالی که ماده های دوم و سوم این قانون سد راه اجرای این تعهد است؛ زیرا برخی موارد اسناد بین المللی از جمله ماده های پنجم، شانزدهم و هجدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر در مغایرت با شریعت اسلام قرار دارد. بر مبنای ماده های ذکر

- ۸- همان، ماده پنجاه و هشتم.
- ۹- منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده شانزدهم، سید مهدی کمالان، چاپ اول، ۱۳۸۶ هـ.
- ۱۰- سوره بقره، آیه ۲۱.
- ۱۱- زحیلی، دکتر وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، ناشر: نشر احسان ۱۴۲۷م، ج ۹، ص ۶۷۴۹-۶۸۷۷-۷۰۴۴.
- ۱۲- اعلامیه جهانی حقوق بشر، پیشین، ماده ۱۸.
- ۱۳- آل عمران، آیه ۸۵.
- ۱۴- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، مکتبه شامله، ج ۴، ص ۷۵.
- ۱۵- اعلامیه جهانی حقوق بشر، پیشین، ماده ۵.
- ۱۶- نذیر، دادمحمد، حقوق جرای اختصاصی اسلام، چاپ انتشارت سعید، ۱۳۸۵ هـ ص ۷۶-۲۳۵-۳۴۲.
- ۱۷- بغدادی حنبلی، عبدالمومن، تیسیر الوصول الی قواعد الاصول و معاهد فصول، مکتبه شامله، ج ۱، ص ۱۷۱.
- ۱۸- اصول بزودی، علی بن محمد بزودی حنفی، ناشر مکتبه جاویدپریس- کراچی، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۱۹- تیسیر الوصول، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۲.
- ۲۰- سرخسی، محمد بن احمد، اصول سرخسی، ناشر: دارالکتب علمیه بیروت لبنان، چاپ اول ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۳م ج ۱، ص ۲۶۸.
- ۲۱- زکریا ابن غلام قادر پاکستانی، اصول الفقه علی منهج اهل الحدیث، ناشر: دارالخراز، بی تا. ص ۱۲۱.
- ۲۲- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الاشباه و النظائر، ناشر: دارالکتب علمیه، چاپ اول ۱۴۰۳ هـ، ج ۱، ص ۱۹۱.
- ۲۳- ما مردم افغانستان؛ با ایمان راسخ به ذات پاک خداوند(ج) و توکل به مشیت حق تعالی و اعتقاد به دین مقدس اسلام...
- ۲۴- بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آنها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه می باشد.

عدالت

ویژگی های آن

محمد منیر مروت

چکیده

عدالت خواهی و قسط طلبی از شؤون فطری انسان بوده و آدمی به حکم فطرت و خرد، با جذبۀ خاص به سوی عدل و داد در حرکت است، چون عدل و داد از ضروریات اولیۀ حیات اجتماعی به شمار می رود.

عدالت و دادخواهی در وجود انسان «اعتدال» و «استقامت» می آفریند و در جامعۀ بشری، عامل رشد، توسعه، رفاه، امنیت، وحدت و یکپارچگی اجتماعی می باشد. عدالت جامع ارزشها و فضایل انسانی، امر فطری، ملاک شناسایی و تشخیص حق از باطل، غایت فرد و جامعه است که ذکر این ویژگی ها در سطور بعدی بیان می گردد. عدالت نه تنها کیفیتی نفسانی است که انسان را به رعایت تقوا و پاکی و انجام واجبات و ترک محرمات می خواند؛ بلکه دارای بعد گسترده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز است. کسی که از ملکه عدالت برخوردار گردید، می تواند جامع همه فضایل فردی و اجتماعی باشد. بر همین اساس تحقق و اجرای عدالت امری اجتناب ناپذیر است که باید سرلوحه هدف تمامی افراد و گروهها و نهادهای سیاسی و اجتماعی باشد.

واژه های کلیدی:

عدالت، قسط، ویژگیهای عدالت و معیارهای شناخت عدالت.

«عدالت» و «قسط» دیرینه ترین خواسته و بنیادی ترین آرمان آدمی است. این آرمان از عالیترین ارزشهای حاکم بر اندیشه و زندگی انسان می باشد. بشرعقل و اندیشمند همیشه از عدالت سخن گفته و در تلاش برای تحقق آن در جامعه خود بوده است. میل به عدالت، گرایش به قسط و عدالتخواهی و قسط طلبی امری است برخاسته از نهاد و طبع درونی انسان و به تعبیری در خمیر مایه او سرشته شده است.

عدالت اصلی است که جامعه بشری را حیات و زندگانی می بخشد و بدون آن جامعه دچار مرگ تدریجی می گردد. در این خصوص به مثابه آبی می ماند که درخت وجود و هستی جوامع بشری و حیات انسانی بدان سرسبز و خرم است و بدون آن این درخت می خشکد و به سوی نیستی می رود. مفسیرین درباره آیه مبارکه «یحی الارض بعد موتها» (۱) می گویند: هدف و مقصد این آیه این است که: در زمین انسان های را خلق می کند که زندگی را با قسط و عدل رونق می بخشند. وحدت اولیه جامعه بشری نیز بر چنین گرایشی مبتنی است. این است که می بینیم آنجایی که قرآن سخن از وحدت اولیه بشری به میان می آورد، بدین امر هم نظر دارد که انسان اولیه بر مبنای عدل و قسط دارای وحدت بوده است، زیرا بدون وجود «عدل و قسط» سخن گفتن از وحدت جامعه بشری ناممکن است؛ بدین معنا که فقدان عدل و وجود ظلم تحقق امت واحده و وحدت را غیر ممکن ساخته و خصومت را به وجود می آورد. خداوند در کتاب خود می فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۲) [در آغاز] مردم امتی واحد بودند. خداوند پیامبران را فرستاد و با آن ها کتاب حق را نازل کرد تا میان مردم در خصوص آنچه اختلاف می کردند، داوری و حکم کند.

پیامبران الهی نیز برای تحقق قسط و عدل - همراه با توحید - برانگیخته شدند و انزال کتب و میزان نیز در همین راستا صورت گرفته است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزل معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس...» (۳). ترجمه: هر آینه فرستادگان خود را با نشانه های آشکار فرستادیم و همراه با آنان کتاب و میزان را نازل کردیم تا این که مردم به قسط قیام نمایند و آهن را فرو فرستادیم، [که] در آن سختی شدید و سودهایی برای مردم است.

پیامبران، پیام آور و تحقق بخش دو اصل اساسی «دعوت به توحید» و «قیام به عدل و قسط» اند. دعوت به توحید، بیانگر قرار گرفتن کامل انسان در مدار عبودیت و ایجاد ارتباط با «الله»، منشأ و مبدأ تمام کمالات فردی و قیام به قسط، نشان دهنده اداره کلیه زندگی انسان است. بنابراین این دو، منشأ تمامی اعتقادات و برنامه های حیات مادی و معنوی انسان می باشند و با تحقق آنها انسانیت انسان کمال می یابد. این است که دیده می شود، پیامبر اسلام (ص) در جهت تحقق این دو امر مهم از هیچ گونه تلاش و از تحمل هیچ شکنجه یی دریغ نوزید. پس از آن نیز آرمان مطلوب و ایده آل تمام فلاسفه، فقها و اندیشمندان اسلامی، مسأله قسط و عدل بوده است.

عدالت و قسط برای ستمگران و ظالمان، تلخ ترین دارو و برای اهل ایمان و

انسانهای آزاده و پاک، شیرین تر از عسل است. این است که ستمگران تاب تحمل عدالت را ندارند، زیرا عدالت آنها را برابر با انسانهای زیردست قرار می دهد و ستمگران این برابری - در حقوق - را مغایر خواسته های خود می دانند. از دید اینان انسان ها یکسان نیستند؛ برخی برتر از برخی دیگر اند، پس باید از امکانات بیشتری برخوردار باشند و امتیازاتی داشته باشند که دیگران از آن محروم اند. برعلاوه، دیگران باید برده وار به اطاعت از آنها مشغول شوند. در حالی که جوهر عدالت مغایر چنین وضعیتی است. در عدالت مبنی و اساس، لیاقت و شایستگی و حق است، به گونه یی که هرچیز درست در سر جای خود قرار گیرد. این است که به تعبیر قرآن همان گونه که پیامبران آماج حملات ستمکاران اند، انسان های عدالت خواه نیز آماج تیرهای آنان قرار دارند: «ویقتلون النبیین بغیر الحق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعباد الیم.» (۴)

آری عدالت و عدالتخواهی، همیشه امید بخش زندگی انسانهای آزاد و سوزاننده بنیان ستمکاران بوده است؛ اما آنچه قبل از هر چیز در این باب دارای اهمیت می باشد، این است که عدالت چیست و عدالت چه معنا و چه مفهومی دارد؟ این موضوعی است که همواره مورد توجه و عنایت متفکران، فلاسفه، فقها و رهبران انقلاب و انسانهای بزرگ تاریخ بشر بوده است. کمتر انسان اندیشمند و صاحب نظری بوده است که در این میدان وارد بحث نشده باشد.

مفهوم عدالت و قسط

الف - بحث لغوی و ادبی

عدل، عدالت، معدلت و قسط همه مصدر عربی اند و در لغت به معانی متعددی چون: داد، انصاف، اعتدال، تعادل، استحقاق، مساوات، حق، راستی، میانه روی، «وسط»، قصد، نامی از نامه های پرودگار عالم، دادگری و... آمده اند. برای نمونه در لغت نامه فارسی دهخدا می خوانیم:

«عدل: مقابل ستم، مقابل بیداد، داد، مقابل جور، ... مقابل ظلم، قسط، عدالت، انصاف، امری بین افراط و تفریط، مساوات در مکافات به نیکی نیکی و به بدی بدی... حق، راست، درست، برابر... میانه روی، قصد... میزان... کیل... برابر کردن میان کسان»، «انصاف دادن، داد ستدن و...»

و در مورد قسط نیز چنین آمده است:

«قسط: عدل و داد، بهره از هر چیزی... مقدار، رزق، ترازو، ... عادل و دادگر» (۵)

همچنین در فرهنگ معین برای عدل بعنوان مصدر نُه (۹) معنی آمده است که برخی از آنها عبارتند از:

«۱- داد کردن، داد دادن، ۲- نهادن هر چیزی به جای خود، ۳- حد متوسط میان افراط و تفریط در هر یک از قوی، ۴- دادگری، انصاف، عدالت مقابل ظلم و جور، ۵- داد، ۶- اندازه و حد اعتدال...» (۶)

از لحاظ لغوی عدل و قسط، گاه به صورت برابر و معادل بکار رفته اند و گاه عدل دارای مفهومی گسترده تر از قسط مطرح شده است؛ به گونه‌ای که رابطه این دو را می توان به زبان منطقیه‌ی عموم و خصوص مطلق دانست.

در فرهنگ ها و واژه نامه های عربی نیز کم و بیش همین معانی و مضامین در مورد عدل، عدالت و قسط آمده است. برای مثال در المنجد عدل به معنای چون: «داد، داددهنده، عادل، مساوی، همتا، راستی، سادگی، انصاف، دآوری، درستی و...» آمده است. (۷) لسان العرب نیز در این باره می نویسد:

«عدل آن چیزی است که در نظر انسانها دارای استقامت و راستی باشد. عدل و قسط نقطه مقابل جور و ستم؛ عدالت به معنای حد وسط بین افراط و تفریط در امور. عدالت عبارت است از تعدیل جمیع قوای باطنی و ظاهری و روحی و نفسی. عدالت به مثابه والاترین فضایل بشری و از امهات فضایل اخلاقی است، بلکه عدالت مطلقه، تمام فضایل باطنی و ظاهری و روحی و قلبی و نفسی و جسمی است. العدالة عبارة عن ملكة راسخية باعثة على ملازمة التقوى من ترك المحرمات و فعل الواجبات. عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است» (۸).

ب - در قرآن

هر دو واژه عدل و قسط با مشتقاتش در قرآن کریم آمده است. واژه عدل، در مجموع به تنهایی و بدون مشتقات سبزه مورد و در هفت سوره از سوره های قرآن ذکر شده است. عدل در پاره یی از آیات به معنای «عوض» و «برابر» - نظیر آیه ۴۸ از سوره بقره - ولی در عمده موارد موجود به مفهوم داد، دادگری و به عنوان یک ویژگی اخلاقی - انسانی آمده است که هم به انسان - به مثابه فرد و شخص تعلق می گیرد و او را متصف به خود می سازد و هم به وجود جمعی و گروهی انسان یعنی گروهها، سازمانها، نهادها و شؤون اجتماعی و به طور کلی به جامعه اختصاص می یابد. برای نمونه در آیه ۹۰ سوره نحل به «عدل» امر شده است.

«ان الله يأمر بالعدل والاحسان...» (۹)

یا در آیه ۵۸ سوره نساء امر شده است که دآوری و حکومت میان مردم را براساس عدل انجام دهید:

«ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...» (۱۰)

و یا در آیه ۹ سوره حجرات نیز آمده است که بین گروههای مسلمان را براساس عدل و صلح آشتی دهید:

«فاصلحوا بینهما بالعدل» (۱۱)

به طور کلی عدل در قرآن بیانگر مفهومی گسترده چون رعایت اعتدال و استقامت و تسویه در امور، حالت و پذیرش درونی، امری فطری و مخمور در وجود آدمی، میزان، برابری و انصاف و... می باشد. ولی مهمتر از همه رعایت اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط

و حرکت در مسیر حنیفیت و مطابق فطرت است. از این دیدگاه عدل می تواند صفت و ویژگی افراد انسانی باشد و هم حالت و ویژگی گروهها و نیروهای اجتماعی و هم خصلت نهادهای اجتماعی.

از نظر قرآن عدل از صفات حق، جنود عقل و بخشی از فطرت انسانی است و عالم هستی بر پایه آن در حرکت و جریان است. آری عدالت سرشت انسانی است که انسان بدان سرشته شده است و ذاتاً بدان تمایل و گرایش دارد، آن را می پذیرد و بدان عشق می ورزد و در راه تحقق و اعتلای آن می کوشد و آن را هدف اساسی خود قرار می دهد و برای تحقق آن ایثار می کند. اصطلاح «قسط» نیز بدون در نظر گرفتن مشتقاتش در قرآن ۱۵ بار و در ده آیه از آیات قرآن آمده است. برای نمونه، در یکی از این آیات خدا خود را «قائماً بالقسط» - برپا دارنده قسط یا قائم بر قسط - معرفی کرده است ولی در بیشتر موارد از «التزام به قسط»، «قیام به قسط»، «گواهی به قسط»، «عمل به قسط» و... سخن به میان آمده است. برای نمونه:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...» (۱۲)

«بگو پروردگار من به قسط (عدالت) فرمان می دهد.

در این آیه خداوند تحقق قسط را به شکل امر و فرمان خواستار می شود. در آیه ۲۵ سوره حدید نیز نزول بینات و ارسال رسولان را برای برپایی قسط از سوی مردم و بدست مردم می داند. گاه نیز به برپایی قسط در کیل و میزان و... تأکید شده است. به طور کلی، در قرآن هم قسط و هم عدل بر مفهوم اعتدال، استقامت، فقدان افراط و تفریط، به سامان بودن امور و... دلالت دارند؛ ولی برخی بررسیها نشان می دهد که اولاً عدل مفهومی فراگیر و گسترده تر از قسط دارد؛ چه عدل هم ناظر بر درون و نتیجه تقوا و پاکی است و هم ناظر بر بیرون و نتیجه تقوای اجتماعی و سیاسی یک جامعه است. ولی قسط بیشتر به بیرون توجه دارد، یعنی رو به جامعه داشته و نوعی سنجش پذیری و ایجاد اعتدال بین افراد انسانی است. ثانیاً؛ قسط و عدل هر دو بر نوعی سرشت درونی مبتنی اند و لذا امری شهودی اند و انسان فطرتاً خواهان تحقق عدل و قسط در نفس و جان خود و نیز در جامعه خود است. ثالثاً آیاتی که به مفهوم عدل توجه داشته اند، بیشتر به نوعی حالت، صفت پایدار، وضعیت شهودی و نیت مندی توجه دارند؛ در حالی که آیات مربوط به قسط بیشتر جنبه فعل و کنش - آنها در ارتباط با دیگران - را مورد عنایت قرار می دهند.

بنابراین شاید بتوان از لحاظ تقدم و تأخر نیز عدل را مقدم بر قسط دانست و گفت بدون تحقق عدل در درون فرد و جامعه، رسیدن به قسط امری ناممکن تلقی می گردد. در هر حال تحقق عدل و قسط، فرایندی است تکاملی و تدریجی و در عین حال فردی و اجتماعی که ریشه اش در سرشت آدمی قرار دارد و فطرت او بر اساس آن ایجاد شده است؛ یعنی ذات و گوهر وجودی انسان بدان مخمور گشته است. این فرایند که ما آن را از حنیفیت می نامیم، از فطرت برمی آید و درون فرد را متحول می سازد و در آن اعتدال و راستی ایجاد می کند. افراط ها و تفریط ها را بدور می ریزد و بدینسان فرد «عادل» به وجود می آید

در بعد فردی عدالت انسان را از افراط و تفریط به دور ساخته و از ظلم به نفس باز می دارد و در مسیر حق و حقیقت قرار می دهد. زیر بار ظلم رفتن مثل ظالم - ظلم کردن، هر دوی از ناحیه عدم تزکیه است «قد افلح من تزکی» اگر ما به این رسیده بودیم، نه حالی انفعالی پیدا می کردیم برای پذیرش ظلم و نه ظالم بودیم.

چه در جلوه معارف الهیه... که عدالت در آن عبارت است از عدم احتجاب از حق به خلق و از خلق به حق... و چه در عقاید و حقایق ایمانی که عدالت در آن عبارت است از ادراک حقایق وجودی علی ما هی علیه از غایة القصوای کمال اسمائی تا منتهی النهایه رجوع مظاهر به ظاهر... و چه در اخلاق نفسانیه که اعتدال قوای ثلاثه است.

۳- تلازم حق و عدل

وجود عدالت نشان وجود حق است و در هر امری که عدالت و قسط یافت شود آن امر حق و دارای حقانیت است ولی هر امری که فاقد عدالت باشد، باطل است. در واقع نوعی تلازم بین عدل و حق دیده می شود. بدین معنا که هر امر عادلانه یی حق است و هر حقی نیز عادلانه. برای نمونه حکومتی که در مسیر عدالت قرار دارد حق است و غیر آن باطل می شود.

۴- عدالت و قسط غایت انسان و جامعه

عدالت و قسط نه یک غایت فردی، گروهی، طبقه یی یا مکتب خاص است، بلکه یک غایت انسانی است. لذا در همه زمانها و مکانها و برای همه آدمیان مطرح است. این روح پرنشاط و شاداب بشری می تواند محیطی برخوردار از رفاه و آسایش و امنیت و معنویات را برای مردم فراهم آورده و جایی برای ظلم و ستم در هیچ نقطه یی از جهان و در هیچ زمانی از زمانها و برای هیچ گروهی از گروههای بشری و برای هیچ فردی از افراد بشری باقی نگذارد.

ملت‌ها را این که باید همیشه مقابل ظلم بایستند، غفلت نکنند. بر همه ما تکلیف است که با دستگاه‌های ظالم خصوصاً دستگاه‌های که با اساس [اسلام و عدالت] مخالف اند، مقابله کنیم.

در این جا ذکر این نکته لازم است که هر چند ظلم ستیزی، لزوماً با عدالت خواهی یکی نیست، ولی معمولاً این دو با هم اند، نفی ظلم به معنای خواستن عدالت است زیرا ظلم نفی عدالت و عدالت نفی ظلم است.

۵- عدالت عامل رشد و شکوفایی استعدادهای آدمیان و رفاه و توسعه جوامع

استقرار عدالت و قسط در جامعه، نه تنها زمینه را برای احیای معارف دینی و مکارم اخلاقی فراهم می کند، بلکه محیط امنیتی مطمئنی را به وجود می آورد که در آن استعدادها به شکوفایی می رسند، قدرتهای خلاقه شکفته می شود و رشد و توسعه در تمامی ابعاد جامعه ایجاد می گردد. زیرا امنیت اقتصادی و سیاسی و فکری زمینه را برای بالندگی فرهنگی

ولی فرد به تنهایی و فی نفسه نمی تواند ایفای کمال کند. کمال آدمی در درون جامعه و شهر معنا می یابد و لذا اینجاست که بعد دوم عدل یعنی بعد بیرونی آن که شاید بتوان معنای قسط را در آن یافت مطرح می شود و عدالت از فرد به جمع سرایت می کند و قسط برقرار می گردد.

تعریف عدالت از منظر دانشمندان

فارابی پنج تعریف برای عدالت ذکر کرده است که در این جا به سه مورد اشاره می شود:

۱- عدالت به مثابه برترین و تمام فضایل: «استعمال الانسان افعال الفضیلة فیما بینة و بین غیره ای فضیلة کانت قسمة الخیرات المشتركة التي لاهل المدينة علی جمیعهم». (۱۳) یعنی (عدالت) عبارت است از به کار بردن افعال فاضله میان خود و دیگران، هر فضیلتی که [ممکن] باشد.

عدالت در جامعه به معنای تقسیم برابر خیرات (عدالت عبارت است از تقسیم خیرات و خوبی هایی که میان همه اهل مدینه مشترک است). و منظور او از خیرات در جامعه مدنی امنیت، سلامت، کرامت، مراتب (حرمت، آبرو و پرستیژ) و سایر خیراتی که می توان در آنها شریک شد، است. و در این تقسیم، سهم همه - براساس اهلیت - مساوی است.

۳- عدالت هدف نهایی تمام قوانین و مقررات مدینه است. برای نمونه در موارد مجازات بیشتر از حد جرم می نویسد: «چه بسا مجازات بیشتر از حد جرم، ستم به تمام اهل مدینه باشد».

معیارهای شناخت عدالت

۱- عدالت امر فطری است

عدالت و قسط ریشه در وجود و ذات انسان دارد یعنی انسان طبعاً موجودی است که تمایل و گرایش فطری به حرکت به سوی عدالت و برقراری قسط در جامعه را دارد و از بی عدالتی و تبعیض... رویگردان است. به همین جهت عدل را از جنود عقل می داند که مطابق فطرت مخمور است. زیرا در اندیشه امام خمینی، عدل فضیلت نفسانی است و در حد وسط دو نقیصه یعنی افراط و تفریط قرار می گیرد. نقایص مورد تنفر ذات انسان اند، در حالی که نفس انسان به سوی فضایل کشش و گرایش دارد. بر همین اساس انسان دارای عقل سلیم و فطرت پاک، از افراط و تفریط ذاتاً احساس تنفر می کند؛ در حالی که به عدل و قسط توجه و گرایش دارد و لذا ذاتی اوست. بنابراین طبیعتاً انسان دارای حس عدالت خواهی و حق جویی است. به بیان آن بزرگوار: از فطرت‌های الهیه، که در کمون ذات بشر مخمّر است حب عدل و خضوع در مقابل آن است، و بغض ظلم و عدم انقیاد در پیش آن است... .

۲- عدالت امر شامل و فراگیر است

قسط دارای مفهوم گسترده و فراگیر است و تمامی ابعاد وجود فرد و جامعه را در برمی گیرد.

جامعه فراهم می آورد. از سوی دیگر چون جلوی چپاولها و غارتها گرفته می شود و جامعه از محرمات و پلیدیها پاک می گردد، بنابراین نعمتها از هر سوی به انسانها روی می آورد. همان گونه که در قرآن می فرماید:
«و ان لو استقاموا على الطريقة لاسقیناهم ماءً عَدَقًا» (۱۴)
بنابراین عدالت و قسط عامل مهم رشد و شکوفایی استعدادهای بشری و رفاه و توسعه جوامع انسانی است

نتیجه

«عدالت» و «قسط» یک میزان و مقیاس است، میزان و ملاکی که در سلسله علل قرار می گیرد و اوامر و نواهی براساس آن تعیین می شود. در حقوق و فقه، در سیاست و اقتصاد و اخلاق، عدالت یک اصل اساسی اولی است. میزانی است که سایر امور با آن سنجیده می شود، قوانین بر اساس عدل و قسط تدوین و تصویب می شوند و براساس عدل و قسط به مرحله اجرا درمی آیند و براساس عدل و قسط با قانون شکنان برخورد می شود. نقش عدالت و قسط در علوم انسانی و حقوق و فقه، از این نظر شبیه به نقشی است که قواعد اولیه در ریاضیات و در منطق و فلسفه ایفا می کنند.

فهرست منابع:

- ۱- الحدید، آیه ۱۷.
- ۲- بقره، آیه ۲۱۳
- ۳- حدید، آیه ۲۹
- ۴- آل عمران، آیه ۲۱
- ۵- تیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶)، غررالحکم و دررالکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلام، ص ۳۵۴-۶.
- ۶- علی اکبر، دهخدا، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، دوره جدید، ۱۳۷۳ هـ. ش. ج ۹ صص ۱۳۹۰۴-۱۳۹۰۷.
- ۷- المنجد في اللغة و الاعلام، به کوشش جمعی از محققان، بیروت، دارالشروق، چاپ بیست و ششم (بی تا) صص ۴۹۱-۴۹۲. ۸-
- ۸- محمدبن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه ۱۳۶۳ هـ. ش. ج ۱. ص ۴۳۰-۹.
- ۹- نحل، آیه ۹
- ۱۰- نساء، آیه ۵۸.
- ۱۱- حجرات، آیه ۹.
- ۱۲- حدید، آیه ۲۹. ۱۳-
- ۱۳- رضا داوری، اردکانی، فلسفه مدنی فارابی، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی، ۱۳۵۴ هـ. ش. ص ۲۶۷-۱۴.
- ۱۴- الجن، آیه ۱۶-۱۵.

د ادب او ژورنالیزم بپلتون

او

ورته والی

رحیم الله خیرک

لنډيز:

ادب د لیکوال د احساساتو راسپړل دي، ولې په ژورنالیزم کې بیا احساسات نه ځایېږي. په ژورنالیزم کې لیکنه کې ژورنالیزم مهمې پېښې یا واقعات په یو ځل د لوستونکیو مخې ته ږدي، خو په ادبي لیکنه کې ادیب د اصلي پېښو له وړاندې کولو نه وړاندې ډېرې نورې خبرې لیکي او په پای کې بیا اصل خبرې ته راځي. لکه د خبر په لیکلو کې چې په لومړي پراگراف کې ژورنالیزم د پېښې د ځای، څرنگوالي، وخت، ولې، څومره او... په شان اساسي پوښتنو ته ځواب وایي او لوستونکي پرې نه دي چې تر پایه ټول خبر ولولي، خو په ادبي لیکنه کې لوستونکی پرې دی چې تر پایه لیکنه ولولي او که داسې ونه کړي، د لیکني پایلې ته نه شي رسېدلای.

په ژورنالیزم کې حقایقو ته زیات اهمیت ورکول کېږي، هغه څه چې د راډیو پر څپو خپریږي او یا د ورځپاڼو پر مخونو لیکل کېږي، باید حقایق وي او که لیکل شوي مطالب یا د راډیو پر څپو خپاره شوي موضوعات رېښتیني نه وي، دغه راډیو یا ورځپاڼه د وگړیو تر منځ خپل باور له لاسه ورکوي او وگړي بیا نوموړې ورځپاڼه نه لولي او دغه ډول راډیو ته د غوږ نیولو زحمت نه باسي یانې په ژورنالیزم کې خیال هېڅ ځای نه لري. له بلې خوا د ادیب لپاره ضروري نه ده چې لیکني یې پر حقایقو ولاړې وي. ادیب ځینې وخت

خیالي ناولونه او کیسې لیکي او ځینې وخت یې لیکنې بیا پر حقایقو ولاړې وي.

سرریزه:

د رسنیو تر ټولو مهمه او اړینه دنده په لږ وخت او سمه توگه، د پیغامونو رسول دي، له بله اړخه «ژبه د خلکو د داخلي احساساتو په بیان او لېږدولو او همدارنگه د خیالونو، واقعیتونو او د بشر د ژوند د پېښو په انځورولو کې خورا مهم رول لري» (۳: ۱).

نو دغه کار د ژبې د زده کولو لپاره ځانگړې علم ته اړتیا لري، چې بې له ادبیاتو او له ادب پوهېدلو څخه به دا کار ناشونی وي او همداسې خلکو ته د دې واقعیتونو رسول او انعکاس ورکول د ژورنالېزم په غاړه دي. اوس موږ ته دا جوته شوه چې ژورنالېزم او ادبیات یو مهم شریک ټکی په خپل منځ کې لري چې هغه ژبه ده او دا دواړه علمونه بې له ژبې نیمگړې بلل کېږي. همداسې د دې دواړو علمونو تر منځ ورته والی او بېلتون هم شته دی، چې ادبیات د احساساتو انتقال دی هغه که په واقعي ډول وي او که په غیر واقعي ډول مگر ژورنالېزم بیا پر حقیقت څرخېږي او بې له واقعیت او حقیقت څخه پرته بل شي ته انعکاس نه شي ورکولای. نو ویلای شو چې ژورنالېزم پر حقیقت ولاړ علم دی او ادبیات کېدای شي پر حقیقت یا هم پر غیر حقیقت ولاړ علم وي.

په ادبیاتو او ژورنالېزم کې د تل پاتې ارزښتونو، خوځنده احساساتو او عواطفو پر بنسټ اوس هم ځینې کسان د لوړې کچې ادب او ژورنالېزم یو گڼي. دا خبره له دې پلوه سمه ده چې په دواړو کې یو گډ بنسټیز ارزښت شته. ژورنالېزم د ټولنې او وخت عکاس دی او رښتینی ژورنالېزم د خپل وخت عکاس گڼل کېږي. د لوړې کچې د ادب یوه ښېگڼه دا ده چې، که د خپل پېر انځور ونه لري، نو بې ارزښته دی. مگر په اوس وخت کې د دې دواړو علمونو تر منځ څرگند توپیر محسوسېږي چې هغه رښتینولي ده. اوس پوښتنه دلته پیدا کېږي چې ایا ادب او ژورنالېزم یو دی او که فرق لري؟ که دا دواړه علمونه سره یو وي، د دوی دواړو تر منځ ورته والی او یووالی په څه کې دی؟ او که بېل وي نو د دوی دواړو د بېلتون نښې نښانې کومې دي؟ دا هغه پوښتنې دي چې موږ یې ځوابونو ته په دې مقاله کې ځای ورکړی دی.

د ادب او ژورنالېزم بېلتون او ورته والی

وړاندې تر دې چې د ادب او ژورنالېزم په اړه هراړخیز بحث وړاندې شي، اړینه بولم تر څو لوستونکو ته دا هم روښانه شي، چې ژورنالېزم او ادب څه ته وايي او په ژوند کې یې موخې څه دي او څه ارزښت لري.

ادب:

که چېرې د ادب د کلمې تاریخي شالید راوسپړل شي، نو له شک پرته به خبره کتابونو ته ورسېږي دلته غواړم یوازې د ادب او ادبیاتو د کلمې د ارزښت او د هغه په موخه او لنډو تعریفونو باندې رڼا واچوم.

لوی استاد عبدالحی حبیبي ادب داسې رابېژني: ((ادب د لغت او اصطلاح له مخې

هغه ښېگړه ده، چې سړی له خطا او بدو څخه ساتي او په خوی او خلق اړه لري، چې بیان یې د اخلاقو د علم کار دی)) (۴: ۱۱).

او د لغوي معنا په اړه یې بیا داسې راځي: ((لغوي معنا خو یې تهذیب دی او څه شی، چې له چا یا کوم شي سره لایق او مناسب وي هم ادب ورته ویل کېږي، لکه: د مجلس ادب، د معاشرې ادب او داسې نور... اصطلاحاً ادب هغه پوهه ده چې انسان پخپله وینا او بیان کې له خطا او غلطۍ څخه ساتي، ځکه ادبي علوم هماغه علوم بلل کېږي، چې د وینا ښه والی او بدوالی، غلط او صحیح، خوروالی او پیکه توب ښيي او په منثور او منظوم کلام کې د فصاحت او بلاغت لخوا بحث کوي)) (۲: ۳).

د همدې کلمې په اړه د پښتو ژبې دروند استاد پوهاند صدیق الله رښتین بیا داسې څرگندونې لري: ((د عربو په لغت کې د پوهې، زیرکۍ، بلنې او د هر شي د اندازې د ساتلو په معنا راغلی دی او په اصطلاح کې ادب پر دوه ډوله دی، چې یو نفسي ادب چې اخلاقي فضیلت او ښېگړې ته وايي او بل داسې ادب دی، چې له دې څخه مطلب په ښه طریقه ویل او لیکل او په خپل مطلب ښکاره کول دي)) (۶: ۵).

د ادبیات کودکان کتاب لیکوال وايي: ((په بېلابېلو ښو او شکلونو کې د الفاظو او کلماتو په وسیله د احساساتو، عواطفو او افکارو د تعبیر او بیان څرنگوالي ته ادب یا ادبیات وايي)) (۷: ۶۳).

که د ادب او ادبیاتو په اړه تعریفونه راټول کړو نو له شک پرته به یې شمېر زرگونو ته ورسېږي، نو دلته اړینه بولم چې د ادب او ادبیاتو ارزښت او موخې ته هم لږ تم شو. ادبیات د انسان د ذهن او تخیل هغه هنري الفاظ او زېږنده دی، چې انسان ته د بشري ژوند نیمگړتیاوې ورپه گوته کوي او د هغوی سمون ته یې هڅوي. ادب یو ژبني هنر دی چې واقعیتونه په انځورونو کې وړاندې کوي له انځور تصویر یا ایماژ څخه مقصد دا دی، چې ادب واقعیت کټ مټ او ښخ په ښه نه بیانوي، بلکې د ادبي اثر د لیکونکي له خوا په ښکلي او احساس پارونکي ډول وړاندې کېږي، یا په بله ژبه نوښتگر شاعر یا کیسه لیکونکی له واقعیت څخه خپله انطباق او برداشت په عاطفي بڼه انځوروي د همدې مفکورې پر بنسټ ویل کېږي، چې بیا جوړونه د ادب او په عام ډول د هنر یوه مهمه ځانگړنه ده. د ادب دغه ځانگړنه د تخیل په مرسته ترسره کېږي، تصویر جوړونه په حقیقت کې د تخیل له قدرت سره ښخ په ښه اړیکې لري، ځینې ادیبوهان د خیال، ایماژ او ذهني انځور کلمې په یوه مفهوم سره کاروي. د ادبي اثر شعر، کیسه، ډرامه، طنز او داسې نورو تر ټولو عمده ځانگړنه د احساس لېږدول دي که یو ادبي اثر احساس ونه لېږدوي او د اوریدونکو یا لوستونکو پر عواطفو اغېز ونه کړي نو هغه ادبي اثر نه دی، په شعر او داستانونو په تېره بیا په فولکلوري نکلونو کې داسې پېښې بیانېږي چې واقعیت نه لري. د ادب په تعریفونو کې له واقعیت څخه موخه دا ده چې د پېښې مواد له ژوند او واقعیت څخه اخیستل کېږي.

د ادب او ادبیاتو بنسټیزې او اساسي موخې د افکارو او نظریاتو رامنځته کول دي او همدارنگه دغو نظریاتو او افکارو ته جامې وراغوستل، خلکو او ټولنې ته په بېلابېلو لارو

دې خبرې د ثبوت له پاره اړینه برېښي چې ادبي لېکنو ته پام وکړو، شعر او نثري ادبيات لکه: لنډه کیسه، ناول، رومان، ادبي ټوټه او نورې ټولې ادبي لېکنې یوازې له یوه کرکټره راڅرخېږي او یو کرکټر د کېسې د هیرو په څېر په ټولو مسایلو کې په مستقیم او غیر مستقیم ډول شریک وي.

خو ژورنالېزم لکه څنگه مو چې وړاندې وویل ټولنیزو مسایلو ته پام کوي او ژورنالېزم تر ډېره ټولنیز علم بللی شو؛ د دې له پاره چې دا هم ثابت شي چې رښتیا هم ژورنالېزم پر ټولنیزو مسایلو پام کوي نو ضرور ده چې د ژورنالېزم ژانرونو ته پام وکړو خبر. مرکه، مقاله او گزارش تر هغې نه لیکل کېږي، تر څو چې یو ټولنیز منفي یا مثبت حرکت نه وي راپیدا شوی، خبر چې د ژورنالېزم لومړنۍ څښتنه بلل کېږي، تعریف یې هم همدا دی؛ چې: «هره هغه نوې، زړه او راتلونکې پېښه چې د زیاتو خلکو پر ژوند اغېز ولري خبر بلل کېږي» (۳: ۴مخ).

ادبيات که څه هم په فردي مسایلو بحث کوي؛ خو همدا فردي مسایل دومره غمجن کوي چې د یوه عادي او لېوني مین کیسه به داسې غمجنه کړي؛ چې له سترگو به دې اوبښکې وپهوي، د اوبښکو دغه داره د هېواد، دین، وینې او مذهب پر بنیاد نه بلکې د هغه عاطفې د جټکې له امله رامنځته کېږي چې د ادبیاتو د قوت په پایله کې منځته راځي. مونږ تاسو ډېر سرپالونه، فلمونه، کېسې او نور وینو چې هیرو یې زموږ سره نه مذهبي تړاو لري نه وطني او نه ملي خو بیا هم د سریال، ډرامې د کتلو او د کیسو او نورو نثري ادبیاتو د لوستلو پر مهال اکثراً د کیسې هیرو تر ټولو ځانته نږدې حس کوو چې په هره بده پېښه، چې د کېسې کرکټر او فلمي اکټر ته پېښېږي دردیږو، چې دا د ادیب او لېکوال کمال بللی شو.

خو ژورنالېزم بیا په انسان کې د ملت پالنې جذبه ځواکمنوي، ځکه ژورنالېزم د ادبیاتو په شان د زړه، عاطفې او مینې علم نه دی؛ ژورنالېزم د ستراتیژيو، پالیسیو او سیاستونو پر وړاندې تگلاره جوړوي، چې ملت او نړۍ کومې خواته بوځي؟! په اکثره اخبارونو، غږیزو او تصویري رسنیو کې یوه پالیسي موجوده وي؛ چې کومو مسایلو ته له کومې زاویې وگوري؟! د مرکه کوونکي څخه کوم ډول پوښتنې مطرح شي؟ دا که څه هم زیاتره د ژورنالېست خپلې پوښتنې وي؛ خو مجبور دی چې د رسنۍ پالیسي مراعات کړي.

پخوا ژورنالېزم ته شخصي ژورنالېزم ویل کېده. ځکه هغه مهال تکره پوهانو او د قلم خاوندانو د مهمو موخو د پوره کولو لپاره ورځپانې چلولې او په ورځپانو کې د هغوی خپلو لیکنو ته زیات ارزښت ورکول کېده. که کوم خبریال له ورځپانې څخه بېلېده نو ورځپانه یې اغېزې کېده. په هغه ژورنالېزم کې دا ځانگړتوب و چې ادب ته ځانگړی و. اوس ژورنالېزم ټولنیز شوی دی. اوس ورځپانه داسې یوه اداره ده چې په هغه کې یو فرد ډېر ارزښت نه لري. بلکې ډېرې لیکنې د نوم ورکو کسانو وي. خبرونه د څو کسانو لاس ته راوړنه ده. سرلیکنې هم بېلابېل خلک لیکي او پر هغه د چا نوم نه وي. ځکه نن سبا د ورځپانې نظر

رسول او انعکاس ورکول دي.

ادب او ادبیات د خلکو په منځ کې د ډېر لوړ ارزښت او اهمیت څخه برخمن دی، ځکه چې ادب او ادبیات د خلکو فرهنگ او کلتور دی، چې پرته له کلتور او فرهنگ څخه ژوند کول ناشونی دی.

ژورنالېزم:

((د ژورنالېزم اصلي او بنسټیزه موخه، خلکو ته د حقیقت وړاندې کول او د هغه سپړل دي، تر څو خلک هغه معلومات او اطلاعات، چې دوی ورته د قدرت، مشارکت او حاکمیت لپاره اړتیا لري، په خپل واک او اختیار کې ولري)) (۳: ۳).

((ژورنالېزم د یوې ټولنې هېنداره ده، هر هغه څه، چې په ټولنه کې تېرېږي که هغه ښه وي یا بد هغه به هرورمرو د یوه ژورنالېست په وسیله د ډله ییزو رسنیو په یوه خپرونه کې خپرېږي او ولس به ترې خبروي؛ نو ځکه وایم، چې ژورنالېزم د ټولنې هېنداره ده؛ خو هېنداره تر هېندارې ده؛ ځینې هېندارې انسان په حقیقي بڼه ښکاره کوي او ځینې بیا تکلفي، ان ځینې هېندارې سرې دومره لوی او پېر ښکاره کړي، چې هغومره تمه د انسان له ځانه نه وي)) (۱: ۱).

لکه څرنگه چې ژورنالېزم د یوه دولت څلورمه قوه بلل کېږي او همداسې د دولت او خلکو تر منځ د اړیکو پول هم ورته ویلای شو، د خلکو تر منځ د زیات اهمیت او ارزښت څخه برخمن دی، دا ځکه چې اوسنی پېر د اړیکو او معلوماتو پېر دی او دا هر څه له ژورنالېزم څخه پرته ناشوني برېښي او همدارنگه ژورنالېزم ته د ټولنو او ان د نړۍ بدلونکی هم ویلای شو.

بیا هم یادونه کوم چې د ادب او ژورنالېزم په اړه بحث کول په رښتیا خبره کتابونو ته رسیږي، خبره رالنډوم.

د ادب او ژورنالېزم بېلتون:

دا مهال د ادب او ژورنالېزم تر منځ څرگند توپيرونه شته او موږ نه شو کولای د هغه مشترکو ټکو پر اساس چې ژورنالېزم او ادب یې په خپل منځ کې لري دواړو ته یو ټولگی ووايو. لومړی غواړو د ادبیاتو او ژورنالېزم پر بحثونو باندې تم شو چې دا دوه علمونه په ځانگړې ډول په څه شي بحث کوي؟

«که څه هم دا به مطلقه نه وي؛ چې ووايو ژورنالېزم په ټولنه او ادبیات په فرد بحث کوي. خو په نسبي ډول کولای شو ووايو چې ژورنالېزم ټولنیز او ادبیات فردي علم دی. ادبیات او ادبي لېکنې زیاتره له فرد سره سر او کار لري. ادبي ژانرونه زیاتره فردي کېسې رااخلي او په فردي کیسو، لېکنو کې کله کله لوی شهکارونه راوتوکېږي چې تر ډېره په ولس کې سیاسي انقلابونو ته لار هواروي. ډېر کله د لیکوال او شاعر له مرگ وروسته دا انقلابونه رامنځته کېږي او یا داسې کېږي چې شاعر او لېکوال مړ شي خو لیکل شوی اثر یې د نوبل یا بله لویه جایزه وگټي چې دا کار ډېر ترسره شوی هم دي.

د دې له پاره چې په دقیق ډول پوه شو چې رښتیا ادبیات له فرد سره کار لري؟ د

د یوه کس نظر نه وي، بلکې د یوې ادارې یا د یوه فکري ښوونځي ټولنیز نظر وي. د دې بر عکس په ادب کې د دې ځانگړتوب شتون اوس هم شونی دی، ادب پنځونکی د نظر خاوند ادیب کېدای شي. د هغه خیال ځانگړی وي که هغه څومره لوی، بريالی او پوه ادیب وي یا نه وي.

او که خدای نا غوښتلې په سالنگونو کې موټر ټکر وکړي، د کندهار او بدخشان پر خلکو او موټر چلونکو هم اغېز کوي، دوی هم دې ته اړ کوي، چې د موټر چلونې پر مهال احتیاط وکړي؛ تر څو هم ځان بچ کړي هم په موټر کې ناست کسان. نو دې ټولو خبرو ته په کتو سره ویلای شو چې ادبیات فرد او ژورنالېزم ټولني ته ارزښت ورکوي. د ادبیاتو او ژورنالېزم په اړه دا خبرې د ریاضي حساب نه دی؛ چې ۲+۲ څلور کېږي دا یوه مطلقه خبره نه ده بلکې دا یوازې یوه نقطه ده؛ چې د دې دوو علمونو مسیر مونږ ته رانښيي، چې کوم علم په څه شي او کوم یې په څه شي بحث کوي؟

کېدای شي، څوک ووایي که ژورنالېزم ټولنیز علم وي، نو بیا د بام څخه د راغورځېدو، وزیر، مخترع یا بل چارواکي پېښه ولې د خبر په بڼه خپرېږي؟ زموږ ځواب باید دا وي؛ چې پورته یاد شوي چارواکي عادي کسان نه دي؛ له دوی سره د یوې لویې اجماع خلکو ژوند تړل شوی دی او د سیاست د ځنځیر کې بلل کېږي. مخترع بیا د یوې لویې کتلې خلکو د ژوند د بدلولو له پاره کار کوي. نو دوی که یوازې هم دي خو د ډېرو خلکو پر ژوند مستقیم اغېز لري، نو ځکه دا فرد نه؛ بلکې یوه دریمه کټگوري خلک بللی شو؛ چې د فرد او اجماع تر څنګ کار کوي.

که د شاعر او ادیب په اړه څوک وپوښتي چې ولې په یوه نیمه کیسه کې یو گروپ، حکومتي ډله د کیسې، ناول، رومان او ډرامې اتلان وي؟ زموږ ځواب باید دا وي؛ چې هر څومره ډېر کسان چې د کیسې د کرکټر په توګه په کیسه کې وړاندې وروسته کېږي، خو اصلي کرکټر بیا هم یو تن وي. دا نور واړه کرکټرونه هر څومره چې لوی هم شي په کیسه او نورو اړوندو ادبي برخو کې د اصلي کرکټر ځای نه شي نیولی.

نو له همدې امله زموږ پخوانۍ خبره چې د ادبیاتو د علم په اړه مو کړې وه، نور هم حقیقت ته نږدې کېږي او دا ویلای شو چې ادبیات زیاتره په فردي مسایلو راڅرخېږي او ژورنالېزم بیا ټولنیزو مسایلو ته لومړیتوب ورکوي.

د ژورنالېزم او ادب د گډو ارزښتونو سره سره په دواړو کې بیا هم توپیر شته. «په ژورنالېزم کې رښتینولي بنسټیز ارزښت لري. یعنې په ورځپاڼو کې چې څه شی چاپېږي هغه باید سم وي. خبرونه، څېړنې، معلومات، نومونه، عدونه، شمېرې لنډه دا چې هر څه سم، رښتیني او ناپېیلي پکار دي».

په بله وینا: په ژورنالېزم کې د پېښو رښتینولي اړینه ده ولې په ادب کې حتمي نه ده، د لومړني پېر ادب مافوق الفطرت پېښې لري. دا مهال په دې ټینګار کېږي چې په ادب کې بیانېدونکې پېښې باید غیر فطري نه وي. اړینه نه ده چې په داستانونو، ډرامو، ناول او نورو کې چې کومې پېښې وړاندې کېږي، هغه دې خامخا پېښې شوې وي، یا دې په

حقیقي ژوند کې موجودې وي، یعنې په ادب کې د دغې رښتینولۍ بندیز نشته؛ خو په دې شرط چې غیر طبیعي نه وي. شاعري هم کټ مټ همداسې ده، یعنې شاعر چې څه وايي، د هغو بنسټ پر واقعیت نه وي. شاعر مبالغه هم کولای شي. فرضي پېښې هم بیانولی شي، خپل خیال د یوه نظم په بڼه وړاندې کولی شي. په شاعرۍ کې د خیالونو او اندونو ترتیب هم اړین نه گڼل کېږي. لېکن په ژورنالېزم کې مبالغه او بې ترتیبی ځای نه لري.

ادب او ژورنالېزم د پېښو د بیان له پلوه هم توپیر سره لري. په دې چې خبریال ته ښايي چې خبرونه په ناپېیلي ډول وړاندې کړي، یانې خپل عواطف او احساسات ورگډ نه کړي. خبر ازاد او ناپېیلي پکار دی.

هر څوک له پېښو او حالاتو اغېزمنېږي. پېښې، جرمونه، جگړې، سوله ییز پاڅونونه، د مینې یا کرکې غیر معمولي بڼې، ارزښتناک موضوعات، رازونه، ترینګلتیا، پلټنه، ځانگړې ډله ییز او ټولنیز بریالیتوبونه، ناکامۍ، بوختیاوې، کړنې، پرمختیاوې، د حیرانتیا وړ نااشنا او نوي موضوعات، موندنې لنډه دا چې د یادونې وړ، نوی یا غیر عادي شی د ژورنالېزم او ادب دواړو موضوعات کېدی شي. ژورنالېزم دا ټول په ناپېیلي ډول، بې له دې چې خپل غبرگون څرگند کړي بیانوي. مگر ادیب د هرې موضوع په بیان کې خپل غبرگون څرگندولی او ورگډولی شي. یعنې «په ژورنالېزم کې ناپېیلتوب OBJECTIVITY او په ادب کې داخلیت SUBJECTIVITY وي او دا یو مهم توپیر دی» (www.tand.com).

ادب او ژورنالېزم د وخت او زمان له مخې هم توپیر لري. په ژورنالېزم کې د پېښو او حالاتو نوی والی او ناڅاپي والی یو بنسټیز شرط دی.

په ورځني ژورنالېزم کې د نوي والي یا مهالني نږدېوالي شتون لازمي دی. له دې امله د خبر یو تعریف دا دی: «د په زړه پورې پېښو ژر او ناپېیلي بیان» (۵: ۳). که خبر ژر بیان نه شي، نو نویوالی او خبري ارزښت یې له منځه ځي. د تېرو څلورويشتو ساعتونو پېښه په ورځپاڼه کې د خبر په بڼه نه خپرېږي، نو ځکه په ځینو پرمختللو هېوادونو کې ورځپاڼې د ورځې څو ځله چاپېږي. لکه سهارنۍ، غرمۍ او ماښامۍ. په غرمۍ ورځپاڼه کې د سهارنیو او په ماښامۍ ورځپاڼه کې د غرمیو پېښو خبرونه نه خپرېږي.

د خبرونو په څېر د ځیرنو، سرلیکنو او خبري لیکنو پر وخت او ځای خپرول هم اړین دي، په کومه مهمه تازه پېښه که تبصره پر وخت خپره نه شي نو گټورتوب یې له منځه ځي.

د ادبي، علمي او ژورنالېستي لیکنو په پنځونه کې هم توپیر وي. ژورنالېست هره ورځ یا پر ټاکلي وخت خپل کار کوي، د خبرونو برابرېدونکي په څو ساعتونو کې زیات خبرونه برابروي. سرمقاله لیکونکي پر ټاکلي وخت سرلیکنه لیکي او هغه هم دومره چې ټاکلی ځای ډک کړي. لنډه دا چې ژورنالېست د ژر کار کولو له امله د فکر کولو، کلیمو غوره کولو او د جملو د اوبدلو لپاره ډېر وخت نه لري، له همدې امله د هغوی په لیکنو کې یو ډول برسېرتوب، له اړتیا ډېره سادګي او لنډون وي. ادیب په بیره کار نه کوي، چې څه وخت

که څه هم زموږ په هېواد کې ډېر خلک په دې اند دي چې ادب او ژورنالېزم یو شی دی، نه یوازې دا چې دواړه صنفونه له یو بل نه جدا او مختلف دي، بلکې د دوی تر منځ توپیر د ادبي او ژورنالېستيکي ژبو تر بریده رسېدلی دی او د شاعر او ژورنالېست تر منځ توپیر خو د دوی له زېږېدو نه پیلېږي. شاعر د مور له خېټې نه شاعر زېږي او د وخت په تېرېدو سره د شاعر شعر ویل وده کوي، ولې ژورنالېست بیا داسې نه دی، لکه: (Journalists are made, not born). یعنې ژورنالېست نه زېږي، بلکې جوړېږي.

«دا چې ادب پیاوړی دی که ژورنالېزم؟ په دې اړه بېلابېل خلک بېلابېلې تیورۍ لري، خو یوه خبره جوتنه ده او هغه دا چې، تر څو ادیب خپله لار پېرېږي، ژورنالېست جوړېدلی نه شي» (www.tand.com).

د افغاني ټولنې په شان د دریمې نړۍ په ټولنو کې عموماً د زده کړو له مخې وگړي په درې ډوله دي. یو د لوړو زده کړو لرونکي، دویم د منځنیو زده کړو لرونکي او درېم د لږو زده کړو لرونکي وگړي دي. په ژورنالېزم کې چې څه لیکنې کېږي، هغه د ټولنې د ټولو وگړیو لپاره وي او ان په راډیويي ژورنالېزم کې چې د راډیوگانو په مټ خپریږي، نالوستي وگړي هم پرې پوهېږي. ولې که په ادب کې څه لیکل کېږي پر هغو له خاصو وگړیو پرته عام ولس نه پوهېږي. په ادب کې هغه شخص پیاوړی گڼل کېږي، چې په خپله لیکنه کې له کاره لوېدلو کلیمو ته ځای ورکړي او د چا خبره چې څومره ډېره لغت پراني پکې وشي، لیکنه خوندوره بلل کېږي. له بده مرغه چې دې کار زموږ د ځینو هېوادوالو لیکنو ته هم لاره پیدا کړې ده، چې د خبرونو په لیکلو کې گرانې کلیمې کاروي چې د لوستلو پر مهال ځینې لوستونکي مجبور دي چې له بل چا نه یې په اړه پوښتنه وکړي چې دا کار د ژورنالېزم د آرونو خلاف دی. ژورنالېست بیا مجبور دی چې په گړنیزه ژبه لیکل وکړي، ځکه چې د هغه لومړنۍ موخه له واقعاتو نه د خلکو خبرول دي او که هغه په لیکنه کې گرانې کلیمې وکاروي، موخې ته رسېدلی نه شي او په نیمه لاره کې پاتې کېږي.

په ادبیاتو کې که ادیب له چا سره شخصي تضاد ولري، پر خلاف یې چې څه وغواړي، لیکي او که څوک یې زړه ته نږدې وي، بیا یې له دې پرته چې څه ثبوت ورته پیدا کړي، په شعر یا نثر د مبالغې تر بریده صفت کوي. له بلې خوا ژورنالېست هغه که وغواړي او که نه، له ثبوت پرته د چا په اړه څه لیکلی نه شي. د ټولو اړخونو سره به ورته چلند کوي او د قضیې ټولو اړخونو ته به موقع ورکوي، تر څو د خپل ځان نه دفاع وکړي. ان په ژورنالېزم کې خو له ثبوت پرته د صفاتو پر کارولو هم بنديز دی او که څوک کوم صفت وکاروي، باید ثبوت ورته ومومي. مثلاً که یو څوک ولیکي چې: ((د ننگرهار عالي لېسې زده کوونکي د هېواد په کچه تر ټولو لایقه زده کوونکي دي)) لیکوال ښايي چې خپلې دغې ادعا لپاره داسې ثبوتونه ولري. د بېلگې په توگه که د ننگرهار عالي لېسې زده کوونکي د هېواد په کچه د کانکور په ازموینه کې د نورو لېسو تر زده کوونکیو پرمختللي وي یا داسې یو بل دلیل وي، د دغه خبرې لیکل پر ځای دي او که داسې نه وي، نو ژورنالېزم لیکوال ته د داسې لیکنې اجازه نه ورکوي.

یې خوښه وي نو لیکنې کوي. د خپلو پنځونو په ښکلي کولو څو ورځې لگولی شي. څرگنده ده چې په ژر او په غور لیکل شویو لیکنو او خبرو کې توپیر وي. ادبي پنځونې په آرام او د ژورنالېزم هغه په چټکۍ پنځېږي.

د دې برعکس په ادب کې د تازه والي یا مهالني نږدېوالي بنديز نه وي. دا سمه ده چې ادب باید د خپل وخت ښکارندوی وي. اړینه نه ده چې ادیب هم د ژورنالېست په څېر د هرې پېښې په هکله سملاسي غیرگون وښيي. ځکه ادیب کولی شي څو اونۍ، میاشتې او کلونه وروسته د تېرو پېښو اړوند خپل غیرگون څرگند کړي. ادیب عموماً پر مهمو موضوعاتو لیکنې کوي.

د بېلگې په توگه د جگړې پر مهال په ورځپاڼو کې هره ورځ د یوې او بلې غاړې بریاوو او ناکامیو خبرونه خپریږي. مگر ادیب د جگړې پر مهال یا د جگړې له پای ته رسېدو وروسته هم جگړه غندلی شي.

«په ادب او ژورنالېزم کې یو توپیر دا هم دی چې ادیب نړۍ یا خپلې ټولنې ته د خپل فلسفي ژوند له سترگيو گوري. هغه مومن هم کېدای شي او ملحد هم. هغه په پنځونو کې د خپل ژوند فلسفه څرگندولی شي. د ولسواکو هېوادونو په ژورنالېزم کې د ژوند د فلسفې پر ځای قانون، پوهه او پالیسي چلېږي. هره ورځپاڼه د سمو ارزښتونو او قوانینو په رڼا کې یوه پالیسي خپلوي او دغه پالیسي عموماً د ورځنیو مسایلو د هوارې اړوند وي. خو ډېری ژورنالېستیک ژانرونه لکه خبرونه په ناپېیلي ډول بیانېږي» (www.tand.com).

عموماً په ژورنالېزم کې هره ورځ د ژوند، زمانې او ټولنې په اړخونو بحث کېږي او هغه هم د جزئیاتو په بڼه. د بدگنيو، غلا، قتل یا اورلگېدنې خبر د یوې پېښې په بڼه په ورځپاڼه کې چاپېږي. په دغه ډول پېښو د تبصرې کولو پر وخت په ټولیز ډول د هغه د وړاندې کولو هڅه کېږي. خو بیا هم د دغې پېښې ناڅاپي والی او د هغې د غیر ټولنیز کېدو عنصر پاتې کېږي. لنډه دا چې په ژورنالېزم کې په عارضې او ورځنیو مسایلو بحث کېږي. د دې برعکس په ادب کې عموماً په خپلواکو او همېشنيو ارزښتونو بحث کېږي. ادیب د قتل یا غلا پر یوه پېښه د بحث کولو پر ځای د یوې ټولنیزې ستونزې په توگه هغې ته گوري او وړاندې کوي یې. ادیب او ژورنالېست دواړه د خلکو ترجمان دي، خو په دومره توپیر چې د ادیب فکر ځانگړی وي. د هغه جذبې خپله ځاني وي. نن سبا د عامه نظر د معلومولو لپاره ورځپاڼې گوري په دې چې د خلکو نظرونه، احساسات یا عواطف د انځورونو او خبرونو په بڼه په ورځپاڼو کې ځای نیسي. ادیب په خپل ډول په بشپړه توگه په عام نظر د پوهېدو هڅه نه کوي. ځکه د هغه له لوري د عامه نظر د ترجمانۍ دعوه نارښتینې وي. په دې چې د ادیب د پام وړ ټکي انفرادي او د ژورنالېست ټولنیز وي. د دې له پاره په ادب او ژورنالېزم کې همغه توپیر وي، کوم چې په ځانگړتوب او ټولنيزوالي کې وي.

له دې ټولو بېلگو دا روښانه کېږي، چې په ادب او ژورنالېزم کې د ځینو گډو ارزښتونو تر څنګ د دواړو په موخه، جوړښت، اسلوب او وړاندې کولو کې ځینې بنسټیز توپيرونه هم شته.

په ژورنالېزم کې د پېښو وخت په نظر کې نیول دي. ژورنالېست مجبور دی، چې ډېر ژر واقعات وليکي او خلکو ته یې وړاندې کړي چې نن سبا ان د دقیقو په حساب ژورنالېستان له یو بل نه د مخکې کېدو هڅه کوي، خو په ادب کې وخت اهمیت نه لري. د ادیب په ذهن کې ښایي د څو کلونو مخکینی پېښه لټې ووهي او په اړه یې لیکنه وکړي. په ادب کې ادیب واقعاتو ته د خپل ذهن له زاویې څخه گوري، خو ژورنالېست داسې نه شي کولای. هغه باید حقایقو ته په بېطرفه ډول انعکاس ورکړي. ژورنالېست مجبور دی چې په یوه ټاکلي وخت کې خپله لیکنه بشپړه کړي، ځکه خو ژورنالېست تل د لیکنې پر مهال بېرته کوي، خو ادیب د فکر کولو لپاره ډېر وخت لري او مجبور نه دی چې په ټاکلي وخت کې خپله لیکنه بشپړه کړي.

د ژورنالېست دنده خلکو ته د حقایقو وړاندې کول دي، ځکه په ډېره ساده ژبه لیکنه کوي، خو ادیب بیا د لیکنې لپاره ډېر وخت لري، نو ځکه پر کلیمو او متنونو فکر کوي او رنگینې کلیمې او متنونه کاروي او د ادیبانو مقصد د خلکو متاثره کول دي. همدارنگه د ادبي صنعتونو په کارولو کې هم نه شو کولای له ژورنالېستيکي ژبې گټه واخلو په داسې حال کې چې ادبي صنعتونه د ادب اصلي او اساسی توکي دي او بې له ادبي صنعتونو، ادب بې خونده او نیمگړی دی. خو دا هم نه شو ویلای چې په مطلق ډول ادبي صنعتونه په ژورنالېستيکه ژبه کې د کارولو وړ نه دي لکه:

۱- تشبه: د یو شي د ورته کولو په مانا ده. یو له مهمو لارو چې کولای شو ډېر په اسانه ژورنالېستي جمله له ادبي جملې څخه بېله کړو، پر همدغه ادبي صنعت باندې پوهېدل دي. د بېلگې په توگه: هر کله چې مور په یوه جمله کې ووايو، د رنگ سپینوالی یې د واورې په شان دی، دا جمله له لرې معلومېرې چې په دې جمله کې له ادبي صنعت څخه گټه اخیستل شوې او یوه ادبي جمله ده.

۲- مجاز: دا هم له هغو عناصرو څخه دی، چې له مور سره مرسته کوي تر څو ډېر په اسانۍ سره د ادبي او ژورنالېستي جملو تر منځ توپیر وکړو. دا د بیان هغه برخه ده، چې کله کله مور په ژورنالېزم کې د خبر د ظرافت په خاطر له دې څخه گټه اخیستلی شو.

۳- کنایه: په غیر مسقیم ډول یوه شي ته اشاره کول دي. دا هم د بیان هغه برخه ده؛ چې کله کله په ژورنالېزم کې هم گټه ترې اخیستل کېدای شي. خو په دې ادبي فن پورې اړوند جملې په ادبیاتو پورې اړه لري.

نو همدغه ادبي صنعتونه دي چې د هغو په مرسته مور عادي خبرې په ادبي جملو بدلوو او د ژورنالېستي جملو سره یې په ډېرې اسانۍ سره توپیر کولای شو. د ادب او ژورنالېزم تر منځ ورته والی:

ځینې خلک ژورنالېزم او ادب یو صنف گڼي. کېدای شي دغه خلک د خپل عامه فکر لپاره ډول، ډول دلیلونه ولري، ولې ځینې داسې برخې شته چې پکې ژورنالېزم او ادب له یو بل سره ورته موخې لري. د بېلگې په ډول ژورنالېزم کېدای شي د یوه خاص دور تاریخ وگڼل شي چې د اوچتې پایې ادب هم همدا ځانگړتیا لري. همدارنگه که د ناخوالو پر خلاف

په لنډ ډول ویلای شو چې په ژورنالېستيکو لیکنو کې د ژورنالېزم څلورو مهمو اصولو (بې طرفي، توازن، برابري او انصاف) او همدارنگه د سرچینې ذکر ته پوره پام کېږي او د دې شیانو ذکر کول اړین دي، مگر په ادب کې د دې شیانو ذکر کولو ته هېڅ اړتیا نه لیدل کېږي.

په ادب کې په ځینو خاصو شرایطو کې لاندې لیکنې کېږي، که ادیب یوه خاصه منظره وویني یا خوشاله شي یا غم پرې راشي، لیکنه کوي. یانې په ادب کې لیکنوکی خپل احساسات څرگندوي او که د احساساتو تر سیوري لاندې رانه شي، په نورمال حالت کې ډېر کم داسې پېښې چې څه وليکي. ژورنالېست خوشاله وي او که خپه، واده وي او که غم، څه چې پېښې یوازې هغه لیکي او خپل احساسات شاته ږدي. ادب د لیکوال د احساساتو راسپړل دي، ولې په ژورنالېزم کې بیا احساسات نه ځایېږي.

په ژورنالېستيکي لیکنه کې ژورنالېست مهمې پېښې یا واقعات په یو ځل د لوستونکیو مخې ته ږدي، خو په ادبي لیکنه کې ادیب د اصلي پېښو له وړاندې کولو وړاندې ډېرې نورې خبرې لیکي او په پای کې بیا اصل خبرې ته راځي. لکه د خبر په لیکلو کې چې په لومړي پراگراف کې ژورنالېست د پېښې د ځای، څرنگوالي، وخت، ولې، څومره او... په شان اساسي پوښتنو ته ځواب وایي او لوستونکي اړ نه دي، چې تر پایه ټول خبر ولولي، خو په ادبي لیکنه کې لوستونکي اړ دي چې تر پایه لیکنه ولولي او که داسې ونه کړي، د لیکنې پایلې ته رسېدلی نه شي. په ژورنالېزم کې حقایقو ته زیات اهمیت ورکول کېږي، هغه څه چې د راډیو پر څپو خپرېږي او یا د ورځپاڼو پر مخونو لیکل کېږي، باید حقایق وي او که لیکل شوي مطالب یا د راډیو پر څپو خپاره شوي موضوعات رښتیني نه وي، دغه راډیو یا ورځپاڼه د وگړیو تر منځ خپل باور له لاسه ورکوي او وگړي بیا نوموړې ورځپاڼه نه لولي او دغه ډول راډیو ته د غور نیولو زحمت نه باسي یانې په ژورنالېزم کې خیال هېڅ ځای نه لري. له بلې خوا د ادیب لپاره ضروري نه ده چې لیکنې یې پر حقایقو ولاړې وي. ادیب ځینې وخت خیالي ناولونه او کیسې لیکي او ځینې وخت یې لیکنې بیا پر حقایقو ولاړې وي.

په ادب او ژورنالېزم کې د حقایقو د وړاندې کولو لارې هم له یو بل نه توپیر لري. ژورنالېست چې څه لیکي، هغه په ناپېيلي ډول وړاندې کوي. هېڅکله ژورنالېست ته اجازه نه شته چې په لیکنه کې خپلو احساساتو ته ځای ورکړي، خو د ادیب لیکنې د احساساتو ښکارندویه دي، ځکه ژورنالېست که وغواړي یا ونه غواړي، پېښې باید وليکي، خو ادیب بیا داسې نه دی. ادیب هغه وخت لیکنه کوي چې خوشاله یا خپه شي او کله چې پر انسان دغه ډول حالت راشي، بیا انسان توازن له لاسه ورکوي او څه چې یې زړه غواړي، هغه لیکي چې ځینې وخت پکې د څه شي، ځای یا کوم شخص ستاینه او ځینې وخت د دغو شیانو پر خلاف لیکنې کوي.

په ادب کې کولای شو تر ډېره بریده خیال پردازی وکړو مگر په ژورنالېزم کې د تخیل څخه په هېڅ صورت گټه نه شي اخیستل کېدای.

بني دي، خو بيا هم راډيويي او ټلويزيوني ژورنالېزم رامنځته شو. په ورځپاڼو کې اوس هم کله کله ادبي موضوعات خپرېږي. دارنگه په ادبي جريدو کې هم په ځينو داسې سياسي يا ټولنيزو مسايلو نظر څرگندېږي، چې د ژورنالېزم په ډله کې راځي.

په ادب کې هم بڼه، خراب يا په زړه پورې رول وړاندې کېږي او په ژورنالېزم کې هم بڼه، خراب او هر ډول خبرونو، ځيرنو او فيچرونو ته ښکلا ورکوي.

د ادب او ژورنالېزم د دغو گډو ارزښتونو له امله تر ډېره وخته د ادب او ژورنالېزم تر منځ توپير نه محسوسېده. ادبي او علمي پنځونې په ورځپاڼو او جريدو کې چاپېدې. د لوړې کچې خبريالانو په عالمانه انداز د ورځنيو پېښو اړوند خپل نظرونه څرگندول، نو ځکه د رسالو او جريدو ژورنالېزم ته ادبي ژورنالېزم ويل کېده، ځينې خلکو هغه خبره چې په بل انداز بيانېدل، ژورنالېستيک ادب گانې. ځينې خلک ژورنالېزم د ادب پېژندنه يا د ادب روزنتون گڼي. د دې لامل دا دی چې ډېری تکړه ليکوالان د ژورنالېزم په بڼه (داش) کې د سرو زرو په څېر پاڅه شول او د پوهې او ادب پر هسک، د ستورو په څېر وځلېدل.

ژورنالېستان د راتلونکې ورځې د چارو او مسايلو اړوند نظرونه وړاندې کوي. دارنگه هغوی ته پر مسايلو او چارو د پوهېدو، شننې، په اغېزمن ډول د بيانولو او پر ژبه د برلاسي لرلو روزنه ورکول کېږي. له پر لپسې لوستلو او ليکلو سره يې پوهه زياتېږي او قلم يې پياوړی کېږي. خو د دوی دا ورته والی د دې لامل کېدای نه شي چې دواړه يو صنف وگڼل شي.

ډېر ژورنالېستان شته چې له ادب نه ژورنالېزم ته راغلي دي چې تر لږ وخت وروسته دوی ادب ته شا کړي او د ژورنالېستانو لاره يې غوره کړې ده او که ژورنالېست ادب پرېږدي، نه شي کولای چې ژورنالېستي وکړي.

پايله:

ځينې خلک ژورنالېزم او ادب يو صنف گڼي. کېدای شي دغه خلک د خپل عامه فکر لپاره ډول، ډول دليلونه ولري او ځينې داسې برخې شته چې پکې ژورنالېزم او ادب له يو بل سره ورته موخې لري. د بېلگې په ډول ژورنالېزم کېدای شي د يوه خاص دور تاريخ وگڼل شي چې د اوچتې پايې ادب هم همدا ځانگړتيا لري. همدارنگه که د ناخوالو پر خلاف ژورنالېزم غېر پورته کړی، ادب هم چوپ نه دی پاتې شوی او په يو ډول يې د ظالم پر خلاف څه ويلي او مظلوم يې ستايلی او د ظلم پر خلاف په هڅو يې پر شا ډبولی دی او همداسې د ژورنالېزم او ادب تر منځ يو داسې گډ ټکی شتون لري چې پرته له هغې دا دواړه علمونه نيمگړي دي نو هغه ټکی ژبه ده. دا ځکه چې ژبه د دواړو تر منځ يوه مشترکه وسيله ده او ادب، هغه حرفونه او چوکاټونه منظموي او ژورنالېزم بيا همدغه چوکاټونه د ژبې په وسيله خلکو ته رسوي. او بله مهمه خبره چې د دوی دواړو تر منځ شريکه ده. هغه دا چې د دغو چوکاټونو او حروفو رسولو خلکو ته بايد په سمه او دقيقه توگه سرته ورسېږي چې دا بيا د ژبې زده کولو ته اړتيا لري ځکه چې ژورنالېستان د ژبې په وسيله خلکو ته خپل معلومات رسوي او د ژبې زده کول نو بيا

ژورنالېزم غېر پورته کړی، ادب هم چوپ نه دی پاتې شوی او په يو ډول يې د ظالم پر خلاف څه ويلي او مظلوم يې ستايلی او د ظلم پر خلاف په هڅو يې پر شا ډبولی دی.

په افغانستان کې د شوروي د يرغل پر مهال که ژورنالېستانو د نړيوالو او داخلي خبري سرچينو له لارې نړيوالو ته د افغان جهاد په اړه خبرونه ورکول، اديانانو هم د يرغل پر خلاف او د مجاهدينو په ملاتړ شور جوړ کړی وو. که دا او ځينې نورې برخې په نظر کې ونیول شي، دواړه تر يو بريده سره ورته والی لري او همداسې لکه څنگه چې دمخه يادونه وشوه چې ژورنالېزم او ادب تر منځ يوه داسې مشترکه نقطه شتون لري چې پرته له هغې دا دواړه علمونه نيمگړي دي نو هغه نقطه ژبه ده. ژبه د ادب او ژورنالېزم دواړو تر منځ يوه مشترکه وسيله ده او ادب چې دی، هغه حرفونه او چوکاټونه منظموي او ژورنالېزم بيا همدغه چوکاټونه د ژبې په وسيله خلکو ته رسوي او بله مهمه خبره چې د دوی دواړو تر منځ شريکه ده، هغه دا چې د دغو چوکاټونو او حروفو رسولو خلکو ته بايد په سمه او دقيقه توگه سرته ورسېږي چې دا بيا د ژبې زده کولو ته اړتيا لري ځکه چې ژورنالېستان د ژبې په وسيله خلکو ته خپل معلومات رسوي او د ژبې زده کول بيا نو په ادبياتو پورې اړه لري. ځکه ژبپوهنه د ادبياتو د علم برخه ده.

همداسې پخوا دواړه، ادب او ژورنالېزم يو گڼل کېدل، اوس هم ځينې کسان د لوړې کچې ادب او ژورنالېزم يو گڼي او د دوی دليل دا دی چې په دواړو کې تلپاتې ارزښتونه، خوځنده احساسات، عواطف او کتنې (مشاهدې) موجودې دي. دا خبره له دې پلوه سمه ده، چې په دواړو کې يو گډ بنسټيز ارزښت شته.

ژورنالېزم د ټولنې او وخت عکاس دی او رښتيني ژورنالېزم د خپل وخت تاريخ گڼل کېږي. د لوړې کچې د ادب يوه ښېگڼه دا ده چې که د خپل پېر انځور ونه لري، نو بې ارزښته دی. معياري ژورنالېزم د انسانانو د ستونزو او مسايلو د پېژندلو او هوارې د هڅې نوم دی، يعنې د لوړې کچې د ژورنالېزم موخه د خلکو خدمت دی.

په افغانستان کې د وژنو لړۍ د هر هېواد د ورځپاڼو د بحث موضوع ده. د ويتنام د جنگ په پای ته رسولو د ډېرو هېوادونو خبريالانو لږ او ډېر ټينگار وکړ. اديانانو، شاعرانو او پوهانو هم په بېلابېلو وختونو کې جنگ د خپلو پنځونو موضوع گرځولې او په خپل خپل انداز يې د جنگ مخالفت کړی دی.

معياري ژورنالېزم د خلکو د ستونزو د هوارۍ لارې ښيي، خلکو او چارواکو ته لارښوونه کوي. د لوړې کچې د ادب هم دغه موخه وي. اديب په لږ بېل انداز د خپل اټکل له مخې د ټولنې او حالاتو د بدلولو او جوړولو هيله من وي. معياري ژورنالېزم د ظلم، بې انصافی او زېښناک (استثمار) پر ځای لوړو انساني ارزښتونو ته وده ورکول خپله موخه گڼي. دارنگه په معياري ادب کې هم په لږ بېل انداز د دغو موخو د پوره کولو هڅه کېږي. که ژورنالېزم په معياري ټولنلي او زېږ ژورنالېزم وپشل کېږي، نو ادب هم د معياري ټولنلي، ناسم او فحش ادب په ډولونو وپشل کېږي. د ژورنالېزم او ادب د وړاندې کولو وسيلې يو دي. ادب د کتابونو په بڼه وړاندې کېږي. راډيو، ټلويزيون او نورې پخوانۍ او اغېزمنې بڼې چاپي

په ادبیاتو پورې اړه لري. ځکه ژبپوهنه د ادبیاتو د علم یوه برخه ده.

ادب او ژورنالېزم د پېښو د بیان له پلوه هم توپیر سره لري په دې مانا چې ژورنالېست په خپلو لیکنو کې له احساساتو کار نه شي اخیستی، مگر ادیب ته اجازه شته. د ادبي، علمي او ژورنالېستي لیکنو په پنځونه کې هم توپیر وي. ژورنالېست هره ورځ یا پر ټاکلي وخت خپل کار کوي، د خبرونو برابر وونکي په څو ساعتونو کې زیات خبرونه برابروي. مگر ادیب په بیره کار نه کوي. چې څه وخت یې خوښه وي نو لیکنې کوي. همدارنگه د ادبي صنعتونو په کارولو هم نه شو کولای په ژورنالېستيکې ژبې کې ګټه واخلو په داسې حال کې چې ادبي صنعتونه د ادب اصلي او اساسي توکي دي او بې له ادبي صنعتونو، ادب بې خونده او نیمګړی دی. خو دا هم نه شو ویلای چې په مطلق ډول ادبي صنعتونه په ژورنالېستيکه ژبه کې د استفادې وړ نه دي.

که څه هم د ادب او ژورنالېزم تر منځ داسې ګډ ټکي شته چې پرته له هغو دا دواړه علمونه نیمګړي دي، خو موږ نه شو کولای د هغو پر اساس دې دواړو علمونو ته یو ټولګی ووایو دا ځکه چې د دې دواړو علمونو تر منځ داسې بېل ټکي هم شته چې دا دواړه علمونه له یو بله جلا کوي. نو په لنډ ډول ویلای شو چې ادب او ژورنالېزم جلا جلا علمونه دي.

اخځلیکونه

- ۱- آهنگ، محمد کاظم. (۱۳۸۹ ل.ل)، د مرکې ډولونه، (ژباړه: ارشاد رغاند)، ننگرهار: مومند خپرندویه ټولنه.
- ۲- الفت، گل پاچا. (۱۳۷۳ ل.ل)، ادبي بحثونه، پېښور: سازمان مهاجرین افغانستان.
- ۳- باختري، منیژه. (۱۳۸۷ ل.ل)، روزنامه نگاري، کابل: عازم خپرندویه ټولنه.
- ۴- حبيبي، عبدالحی. (۱۳۸۴ ل.ل)، د پښتو ادبیاتو تاریخ، پېښور: دانش خپرندویه ټولنه.
- ۵- رحیم، صفیه. (۱۳۹۴ ل.ل)، خبرنگاري، کابل پوهنتون.
- ۶- رښتین، صدیق الله. (۱۳۲۵ ل.ل) د پښتو ادبیاتو تاریخ، کابل: پښتو ټولنه.

انسان مورد دید

مولانا

صدیق الله کلکانی

چکیده

انسان و انسان دوستی، از گذشته ها در علوم بشری و ادبیات مورد توجه دانشمندان و اندیشمندان بوده است. علوم بشری به ویژه روان شناسی، از دیدگاه خود انسان را خلاف آنچه علوم دیگر به آن توجه دارد، تعریف و تشریح می کند. آنچه در ادبیات پارسی به ویژه متون عرفانی به انسان و انسانیت می پردازد، خیلی شگفت و امیدوار کننده است. در این باره مولانا که یکی از شاعران بزرگ عرفان اسلامی و ادب پارسی است، می خواهد انسانی را با مایه گرفتن از متون دینی به معرفی بگیرد که آن انسان می تواند، این جهان را به آبادی و سازنده گی سوق دهد. اگر انسان مورد نظر مولانا در این جهان مسؤل امور مردم مقرر گردد، همه بدبختی ها، آدم کشی و خشونت های گوناگون را از روی زمین می زداید.

کوتاه بگویم که این گونه انسان، هم نوع خویش را از همدیگرسوزی به انسان سازی و جهان سازی می کشاند. انسانی که مولانا می خواهد از آن قراأتی بیرون دهد، آن انسان دیگر به خاطر برتری قومی، جنسی و مذهبی هم نوع خود را نمی کشد و انسان را به خاطر این که از روح خدا در بدنش دمیده شده است، می پذیرد و خودش نیز خداشناس و خداگونه می باشد.

واژگان کلیدی:

مولانا، انسان، عشق، ادب، علم.

مقدمه

مولانا جلال‌الدین محمد از شاعران اندیشمند شرق و بی‌گمان در رده بی‌بزرگترین شاعران و عارفان جهان قرار دارد. ویژه‌گی ویژه مولانای روم این است که وی انسان‌دوستی و انسانیت را در آثار و افکارش پروریده است که به عنوان یک‌مسلمان و یکتاپرست هیچ‌گاه نخواست است با پیروان ادیان دیگر از در دشمنی به سبب هم فکر نبودن با آن‌ها پیش آید؛ بلکه وی روش تسامح و تساهل را با همه انسان‌های جهان پیش گرفته است. به خاطری که همه انسان‌ها بی‌آن که پیرو دین واحد باشند، آفرینش شده‌ی پروردگار اند و از روح پروردگار در آن‌ها دمیده شده است (قرآن، هجر: ۲۹).

با در نظرگیری آنچه گفته شد، مولانا تعریفی غیر آنچه دیگران از انسان می‌دهند، می‌کند که در آن انسان‌ها با هم برابر اند و انسان‌ها به خاطری که پرورده یک‌باغ‌اند، باید میان یک‌دیگر عشق داشته باشند و یک‌دیگر را به بهره‌گیری از علم و ادب بپذیرند. انسان که مولانا آن را به جهان ما پیشنهاد می‌کند، اگر ما آن را داشته باشیم و خویش را مطابق نسخه پیشنهادی مولانا بسازیم؛ دیگر این جهان گل و گلزار می‌شود و آن زمان پایان همه بدبختی‌ها خواهد بود.

تعریف انسان

مولوی آدم را با صفات ویژه انسان معرفی می‌کند. در بعضی موارد وی همین انسان مورد نظر خویش را، آدم و گاهی انسان و در برخی شعرهایش عاشق و یا انسان عاشق می‌خواند. بر همه ثابت و مبرهن است که انسان با پیچیده‌گی‌های ساختار عالی و زیبایی، همواره به حیث یکی از عناصر مورد شناخت در تاریخ بشر، زیر بحث قرار دارد. اما شناخت مولانا از انسان این موجود شگفت‌انگیز زیبا به داشتن و پروراندن صفاتی است که در پی می‌آید. ساده این که مولوی، انسان را متصف به صفاتی می‌سازد که آدم به اساس داشتن آن صفات، انسان مورد نظر و آرمانی می‌گردد و آدم‌های فاقد آن صفات، انسان آرمانی مولانا نیست.

چنانچه حکمای قدیم، از جمله افلاتون انسان را به تنهایی در مقابل کل عالم لقب عالم صغیر می‌دهد. مولانای بزرگ این لقب را تنها در مورد صورت ظاهری و ساختمان صوری انسان می‌پذیرد و ساختار معنوی و روحانی انسان را بالا از همه آفریده‌ها و بزرگتر از همه عالم می‌داند:

پس به صورت عالم اصغر تویی هم به معنی عالم اکبر تویی

(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۴۹۲)

سیمای ظاهری انسان را خداوند توانا چنین توصیف کرده است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (قرآن، تین: ۴). یعنی ما انسان را در بهترین و زیباترین صورت خلق کردیم. این را باید اضافه کرد که یکی از مفاهیم ضمنی و توضیح آیت یاد شده، باید

این باشد که هیچ دوانسانی شبیه هم نیستند. سیمای ظاهری انسان را که می‌نگریم، به بهترین شکل برای خودش ساخته شده است که عین صورت را در انسان دیگری دیده نمی‌توانیم.

علی شریعتی اندیشمند بزرگ ایران تغییر تصویری از پیدایش و عناصر ساختمانی انسان بر مبنای متون دین می‌دهد. وی انسان را پرنده‌یی ارجمندی که متشکل از دو بال معنی‌دار است، معرفی می‌کند. بالی که در عوض پرواز آن را به زمین می‌ساید و اندیشه زمینی و خاکی به سردارد و زمین‌گیر است و با بالی دیگر به اوج فلک پرواز می‌کند. در این جاست که ذره بی‌از ذوق زمین و خوشی آن در دماغش نیست. او می‌گوید: اگر این انسان خیلی به زمین نزدیکی کند و زمینی بیندیشد، در حقیقت همان جنبه خاکی که «از گل آفریده شده است» (قرآن، هجر: ۲۶) را پروریده و زمینی شده است. اگر این انسان به سوی بلندی‌های قدسی و اوج کهکشان بپرد و در اندیشه پایینی‌ها خاک و زمین نه باشد؛ در حقیقت جنبه آسمانی خود را یافته و خدایی می‌اندیشد. این انسان مورد تصدیق این آیه: «و نفخت فیہ من روحی» (قرآن، هجر: ۲۹) و مولانا و دیگر اندیشمندان بزرگ است.

این انسان باید روحانی بزید و برنامه زنده‌گی خویشتن را خداگونه بسازد؛ این جاست که دنیای ما دنیای آرمانی مولانا و دیگر بزرگان عرفان می‌گردد و در آن زنده‌گی دیگر خشونت، تعصب، آدم‌کشی، جنگ، تجاوز به کشورهای ناتوان‌تر از خویش... جای ندارد. مولانا، انسان را نیز به صورت و معنی تقسیم می‌کند و با روح و صورت. وی درباره این که انسان متشکل از صورت و معنی و یا آشکارا و نهان می‌باشد، چنین می‌فرماید:

پس به صورت آدمی فرع جهان وز صفت اهل جهان این را بدان

ظاهرش را پشه‌یی آرد به چرخ باطنش باشد محیط هفت‌چرخ

(برزین مهر، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

باید بدانیم که مولانا به ظاهر انسان چندان توجه ندارد. ظاهرش را ساخته از همان پوست و گوشت می‌داند و باطن انسان را سرچشمه همه خوبی و آن را در مقابل هفت اقلیم قرار می‌دهد. همه خوبی‌ها و بدی‌ها و خشونت، در حقیقت از باطن و از روح انسان منشاء می‌گیرد و صادر می‌شود و بخش بیرونی و صورت آن را اجرا کننده است. ساده بگویم فرمان از باطن و روح انسان صادر می‌شود؛ صورت - گوشت و پوست - مأمور اند.

به همین گونه مولانا تعبیری دیگر نیز از اجزای تشکیل دهنده انسان دارد و می‌گوید که جسم و تن و پا و صورت، به مثابه لباس و پوشش برای روح اند و همه فعل و انفعالات از روح صادر می‌شود نه از جسم و تن. به همان سبب است که در وقت رفتن روح از بدن، جسم بی‌کاره می‌گردد و از وی کنشی و حرکتی صادر نمی‌گردد.

تا بدانی که تن آمد چون لباس
روح را توحید الله خوشترست
رو بجزو لابس لباسی را ملیس
غیر ظاهر دست و پای دیگـرست
آن تویی که بی بدن داری بدن
پس مترس از جسم جان بیرون شدن
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۳۴۸)

مولانا، ارشاد می‌فرماید که روح را توحید گفتن خوش است و روح غیر این دست و پا، دست و پایی دیگر نیز دارد که آن دست و پا اراده، خوش خلقی، ادب... می‌باشد. در بیت اخیر مسأله را روشن می‌کند و می‌گوید: به نداشتن بدن، ترس نداشتی باش؛ زیرا بدنی دیگر در تو نهفته است که بنیاد آن روح است.

صفت‌های بازر انسان از دید مولوی

با استناد به حدیث قدسی، علت به وجود آمدن انسان در روی زمین، عشق و محبت به انسان قلمداد شده است. پروردگار توانا از زبان پیامبرش می‌فرماید: من گنجی بودم نهانی؛ دوست داشتم تا به وسیله انسان شناخته شوم؛ پس من مخلوق را پیدا کردم تا مرا بشناسند (ملاعلی قاری، الموضوعات الکبری: ۱۷۹).

به این اساس علت به وجود آمدن ما از عدم، دوستی گفته شده است. سنایی که پیشرو مولانا است، این حدیث قدسی را در یک بیت چه زیبا آورده است:

گفت گنجی بدم نهانی من
خلق الخلق تا بدانی من
(سنایی، ۱۳۷۷: ۶۷)

مولانا به اساس و پیروی همین حدیث قدسی، انسان آرمانی و ایده‌آل خود را، انسانی می‌داند که عشق و دوستی در نهادش نهادینه شده باشد و هزار زرق و برق و مادیات دنیا و نفع و سود را به اصطلاح «به یک تار موی انسان تبدیل نکند».

پیش‌تر عرض کردم که انسان به سبب دوستی و محبت خدا، به وجود آمده است و به یک تعبیر اوج دوستی و محبت را عشق گویند؛ پس انسان نیز باید به اساس مبدای خود از این عشق خداگونه برخوردار باشد و این را همه عارفان به ویژه مولانا از عناصر بنیادی انسان آرمانی خویش و مورد پذیرش عرفان می‌دانند.

مولوی انسانی را که از عشق حقیقی و انسانی محروم است و به تعصب و سخت‌گیری می‌خواهد قدرت و سلطه خود را تا مدت زیاد بالای انسان‌های دیگر تحمیل نماید، چنین گوید:

سخت‌گیری و تعصب خامی است
تا جینی کار خون‌آشامی است
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۳۳۸)

ناگفته پیداست که مولانا در دید انسانی خود که بر مبنای داشتن عشق حقیقی به انسان و آفریده‌گار وی استوار است، از هر قید و بند مانند مذهب و دین... می‌گذرد و فقط نزد وی انسان به خاطر انسان بودنش پذیرفتنی است و بس. پیروان ادیان و مذاهب گوناگون که همان جوهر انسانی را داشته‌اند؛ نزد مولانا به اساس سخن پروردگار، پذیرفتنی است و دارای جایگاه بلند انسانی. نزد مولوی تمییز رنگ و بو و نژاد حرام است و می‌فرماید:

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی
موسی و فرعون دارند آشتی
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۹۵)

به سببی که انسان در زمین خلیفه خداست و خدا مخلوقات را البته از هر گروه را بدون کم و کاست خلق کرده است؛ همه نزد خدا یک مقام دارند و دوست‌داشتنی‌ند و امتیازی میان شان نیست. پس انسان که نماینده خدا در روی زمین است می‌باید تطبیق‌کننده برنامه او باشد و خداگونه فکر کند.

برای این که سخن دراز نگرده، به چند گپ بنیادی اشاره می‌کنم:

- فلسفه انسان شناسی مولوی، آسمانی است نه فلسفه بشری. جایگاه انسان در فلسفه مولوی آن است که خدا برای انسان داده است. از نظر صوفیه، انسان کامل در تاریخ، ظهورات گوناگون داشته است که به ولی یا جلوه حقیقت محمدیه به آن عبارت می‌شود و مولانا انسان را جلوه حقیقت می‌داند.

- از نظر مولانا، عشق قوه محرکه همه کاینات است، اگر عشق نبود، هیچ چیز نبود و این نیروی بزرگ هستی، در وجود همه کاینات ساری و جاری است (ج. ۱۳۶۲: ۱۰۳):

اگر این آسمان عاشق نبود
وگر خورشید هم عاشق نبود
نبودی سینه او را صفایی
وگر خورشید هم عاشق نبود
زمین و کوه اگر نه عاشقند
نرستی از دل هردو گیاهی
اگر دریا زعشق آگه نبود
قراری داشتی آخر به جایی
(مولوی، ۱۳۸۱: ۱۰۰۹)

عشق نیز مانند عالم، بی‌آغاز و بی‌انجام است: «شاخ عشق اندر ازل دان و بیخش اندر ابد». مولانا عشق را طیب جمله علت‌ها و پادزهر همه زهرها می‌داند (ج. ۱۳۶۱: ۱۰۳). - مولانا انسانی را که مورد نظر دارد، صد در صد باید عاشق باشد؛ چون هیچ موجودی بدون عشق بوده نمی‌تواند. علت و معلول همه چیز و آفرینش عشق است:

شادباش ای عشق خوش‌سودای ما
ای طیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما
ای تو افلاتون و جالینوس ما

(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۶)

باعشق همه کارها انجام می‌یابد، بدون عشق انسان کامل نمی‌شود و انسانی که آراسته باعشق باشد، در حقیقت به تعبیر صوفیه او انسان کامل است.

- مولوی، از قلب های خالی از آتش عشق به خدا و انسانیت و آزاده گی که هیچ دردی را دوا نمی‌کنند، بیزاری می‌جوید و آن‌ها را نفرین می‌گوید:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هرکه این آتش ندارد نیست باد
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵)

پیرامون عشق از دید مولوی، سخن زیاد است که پرداختن به همه آن‌ها، از توان این نوشته بیرون است و آنچه گفتم، تنها اشاره کوچک درباره عشق بود، به سببی که مولانا چنین گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
(مثنوی، دفتر اول، بردن پادشاه طیب را)

مولوی صفت‌هایی که برای انسان مورد نظر خویش، پس از عشق می‌خواهد بدهد، یکی آن صفت‌ها «عقل» است.

عقل در تصوف و ادبیات یکی از موضوعات پرچنگال است؛ یعنی بعضی شاعران عارف از عقل تمجید کرده اند و برخی دیگر آن را مذموم دانسته اند. آنچه مولانا را از دیگران در موضوع گیری پیرامون عقل جدا می‌کند؛ تقسیم بندی وی است که عقل را به عقل جزوی (مذموم) و عقل کلی (ممدوح) بخش کرده است.

عقل مذموم یا جزیی: مصلحت‌طلب است که معمولاً برای به هدف رسیدن، دیگران را وسیله می‌داند. به صورت کلی اختلاف، تشمت و ناراحتی‌های حقوقی و اخلاقی، از خودخواهی این عقل است. مولوی در دفتر سوم مثنوی عقل جزوی را ظلمات و وهم می‌داند:

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن زآنکه در ظلمات شد اورا وطن
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۳۴۶)

مولانا می‌فرماید که عقل جزوی اگر گاهی چیره شود، سبب سرنگونی انسان خواهد شد. در بیت «۱۲۴۶» در دفتر چهارم مثنوی چنین گوید:

عقل جزوی گاه چیره گه نگون عقل کلی ایمن از ریب المنون
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۳۳۱)

انسانی را که مولوی مورد نظر دارد، نباید مطابق میل عقل جزوی کاری انجام دهد: عقل جزوی را وزیر خود مگیر عقل کل را ساز سلطان ای وزیر
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵۱۹)

مولانا، همان‌گونه که نفس انسان را به نفس اماره و نفس لوامه تقسیم کرده است و تنها نفس اماره را جهان‌سوز می‌داند؛ عقل انسان را نیز به کلی و جزوی تقسیم کرده است. به عقیده وی، عقل کلی جهان‌ساز و عقل جزوی جهان‌سوز است. او می‌گوید: که عقل جزوی که از اثر تحصیل علوم تجربی حاصل می‌شود، به تنهایی و بدون تعلیمات وحی و بدون عقل کلی جهان‌ساز شده نمی‌تواند. عقل کلی، از مجموع عقل جزوی، عبادت، ریاضت، تعلیمات وحی، تربیت بنده‌گی و عادت به خیر و فلاح حاصل می‌شود. مولانا می‌گوید که عقل جزوی بدون تعلیمات وحی، ارشادات پیامبران و مذهب، انسان را به حقایق مطلوب نمی‌رساند؛ ولی زمانی که تعلیمات وحی، ریاضت و عبادات با عقل جزوی همراه شود، انسان را به مقام انسانیت می‌رساند:

قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب وحی تعلیمش کند
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵۲۰)

اما عقل کلی یا ممدوح، این عقل را گاهی در روایات، بالاتر از عبادات معمولی و اعتیادی می‌دانند و مولانا آن را در بیت «۳۲۳۳»، دفتر پنجم چنین بیان داشته است:

بس نکوگفت آن رسول خوش جواز ذره عقلت به از صوم و نماز
زان که عقلت جوهر است این دوعرض این دو در تکمیل آن شد مفترض
تا جلا باشد مر آن آیینه را که صفا آید زطاعت سینه را
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۶۳۵)

علت مهم‌بودن عقل نسبت به روزه و نماز آن است که عقل اول است بعدش عبادت؛ یا ساده بگویم: زمانی که انسان مسلمان به بلوغ عقلی می‌رسد، آن‌گاه روزه و نماز بالایش واجب می‌شود و از سوئی آدم به قدرت عقل، به ارزش نماز و روزه پی می‌برد. سرانجام به نقطه یی می‌رسیم و می‌بینیم که مولوی در مثنوی، دیوان شمس و دیگر اثرهای خود به عقل کل و تفکر توجه زیاد داشته است، تا با در نظر داشت آن به انسان مورد دید خویش خوب بپردازد. بحث عقل کل را نیز به چند بیت او پایان می‌دهیم:

جهد کن تا پیرعقل و دین شوی تا چوعقل کل تو باطن بین شوی
(مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵۵۲)

گفت پیغمبر که احمق هرکه است
 هرکه او عاقل بود او جان ماست
 عقل دشنامم دهد من راضیم
 نبود آن دشنام او بی فایده
 احمق ار حلوا نهد اندر لبم
 من از آن حلوا ی او اندر تبم
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵۴۴)

مولانا صفت دیگری که برای انسان آرمانی خود می‌گزیند «ادب» است، وی می‌گوید: انسان باید در همه عرصه‌ها جانب ادب را مراعات کند. در این جا لازم است پیرامون «ادب» توضیح کوتاه بدهیم. در نزد صوفیه ادب آن است که در ظاهر و باطن حدود و آداب شریعت، طریقت و حقیقت را نگه دارد و از حد تجاوز نکند. مولوی با در نظر داشت این سخن پیامبر که گفته است: «پروردگار مرا ادب فرمود و نیکو تادیب کرد»، ادب را برای انسان واجب دانسته و می‌فرماید: انسان باید در همه حالات پاس ادب را نگه دارد و بی ادب نزد وی بی آبرو نیز است: آن گروهی کز ادب بگریختند آب مردی و آب مردان ریختند
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۴۳۸)

و همین گونه مولانا می‌فرماید که بی ادبی در سخن حق آدم را دل مرده می‌سازد:

بی ادب گفتن سخن با خاص حق دل بمیراند سیه دارد ورق
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۲۱۳)
 او می‌گوید: هر آدم استعداد مودب شدن را ندارد؛ زیرا او رانده شده است:

نک عصا آورده ام بهر ادب هرخری را کو نباشد مستحب
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵۷۵)

بی ادبی از دید او آتشی است که جان و جهان را می‌سوزد:

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب
 بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۸)

مولوی، صفت دیگری که بر انسان مورد نظرش می‌دهد علم است. علم به معنی دانستن، آگاهی و کشف مجهولات جهان است. صوفیه به علوم ظاهری که شرط اصلی آن تکرار و

تقلید است، توجه یی چندان ندارند و علمی را اصیل می‌دانند که از طریق صفایی نفس، تهذیب اخلاق و فراخی دل حاصل شود؛ از نظر آنان علمی مفید است که انسان را به حق نزدیک کند.

مولانا، با در نظر داشت آن که نخستین آموزه دین اسلام به «اقرأ» آغاز می‌یابد و مطابق آیه «علم آدم الاسماء کلها...» (قرآن، بقره: ۳۱) علم آموختن را امر پروردگار می‌داند:

بوالبشر کو علم الاسما بگ است صد هزاران علمش اندرهررگ است
 چشم آدم چون به نور پاک دید جان و سر نام‌ها گشتش پدید
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۵۰)

آدم خاکی ز حق آموخت علم تا به هفت آسمان افروخت علم
 خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت معناست علم
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۴۲)

مولانا، علم را دریایی می‌داند که انسان مورد نظر را پاک و آراسته پذیرش مسؤولیت‌های انسانی می‌داند:

علم دریایی ست بی حد و کنار طالب علم است غواص بهار
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۹۲۶)

وی، همه انکشافات و علت پیدایش همه چیزها را علم می‌داند؛ یا کوتاه بگوییم او پیدایش کاینات را در گرو علم دانسته است:

از محبت تلخ ها شیرین شود از محبت مس‌ها زرین شود
 از محبت درد ها صافی شود از محبت درد ها شافی شود
 این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه برچنین تختی نشست
 (مثنوی مولانا، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

انسانی که مورد پذیرش مولانا است متصف به صفت‌های زیاد است که ما به سبب دراز نشدن سخن از ذکر صفات دیگر و تشریح همه آن‌ها خودداری می‌کنیم چون دو صفت مذکور - ادب و علم - در معنی بزرگ خویش، صفات دیگر را نیز در خود تعبیه دارند که لایق انسان مورد نظر مولانا می‌باشد.

نتیجه

آنچه در این مقال نوشتیم، نسخه یی ترکیبی است که مولانا برای موجودی مرکب از صفاتی به نام انسان می‌دهد. این انسانی که تصویر آن را مولانا در اندیشه و آثارش دارد، متشکل

از صفاتی است برابر و بر مبنای متون دین. مولانا برای انسان مورد نظر خود صفاتی برگزیده است که من در این نوشته به سه صفت بنیادین آن پرداخته ام. نخستین صفت که وی آن را برای انسان ضرور می‌داند عشق است و عشق سازنده بزرگ انسان است. اگر انسان عشق را در وجود خود نهادینه سازد، آن گاه انسان از جهان‌سوزی به جهان‌سازی تغییر موقعیت می‌دهد؛ چنانچه خود مولانا می‌گوید:

از محبت نار نوری می‌شود از محبت خار حوری می‌شود

دو صفت دیگر آن، ادب و علم است؛ انسان پیشنهادی مولوی اگر با این صفات آراسته باشد، ما دیگر مشکلی از هم‌نوع خود در جهان نه داریم و جهان جهنم ما به دست این انسان، به جهان جنت تغییر شکل می‌دهد. کوتاه این که انسان مورد نظر مولوی، به بحث گسترده و بزرگ نیاز دارد. امیدوارم این چند جمله من راه را برای پژوهش بعدی باز کند. واپسین کلام این سخن مولوی:

این چنین آدم که نامش می‌برم گریستیم تا قیامت قاصرم

بررسی منع خشونت علیه زنان در اسناد بین‌المللی

حقوق خرابی افغانستان

خواه با بکر خیل

چکیده

خشونت علیه زنان در تمام انواع آن، پدیده رایجی است که در کشورهای مختلف مشاهده می‌شود. افغانستان نیز از این موضوع مستثنی نبوده است و در طول تاریخ، خشونت‌های نهادینه علیه زنان در این کشور وجود داشته و حتی گزارش‌های اخیر مبنی بر افزایش این پدیده است. در سطح جهانی از نیمه دوم قرن بیستم، تلاش‌هایی برای مقابله با این نوع خشونت صورت گرفته و اسناد بین‌المللی چون کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر در این رابطه به تصویب رسیده‌اند. مقاله حاضر ضمن بیان استندهای بین‌المللی در مورد مبارزه با خشونت علیه زنان در اسناد بین‌المللی، به بررسی حمایت‌های جزایی از زنان در قوانین و در حقوق افغانستان پرداخته است.

واژگان کلیدی:

خشونت، اسناد بین‌المللی، حقوق، جزا، افغانستان، زن.

مآخذ

- ۱- برزین مهر، عبدالغنی. (۱۳۸۴). مولانا شناسی. پشاور: ناشرانجمن نشراتی دانش.
- ۲- بلخی، محمد حنیف. (۱۳۸۱). بیدل و دلدار. کابل: ناشر و چاپ مطبوعه احمد.
- ۳- ر. ج. (۱۳۶۲). «بحثی برگستره جهان بینی مولانا». ماه نامه عرفان (مجله ی آموزش و پرورش و ادبیات). سال ۶۱، شماره سوم و چهارم، جوزا و سرطان.
- ۴- سنایی غزنوی ابومجد محدود بن آدم. (۱۳۷۷). حقیقة الحقیقة شریعة الطریقة (تحشیه مدرس رضوی) تهران: چاپ پنجم، ناشر موسسه انتشارات
- ۵- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، تهران: چاپ دوم، ناشر انتشارات تلاوت، ۱۳۸۸
- ۶- ملا علی قاری، محمد بن علی. (سال چاپ معلوم نیست). الموضوعات الکبری. کراچی: ناشر کتابخانه قدیمی.
- ۷- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۷). مثنوی معنوی (بامقدمه زرین کوب). تهران: چاپ پنجم، ناشر اهورا.
- ۸- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۱). دیوان کلیات شمس تبریزی (بامقدمه فروزان فر). تهران: ناشر انتشارات میلاد.

مقدمه

سیاست جنایی دولت‌ها در قبال جرم، در ابعاد مختلف تقنینی، قضایی و اجرایی، با آرمان‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی جامعه ارتباط نزدیک دارد. به این لحاظ فقط مبارزه قانونی، قضایی و پولیسی با جرم، برای از بین بردن ریشه‌های این پدیده اجتماعی کافی نیست، بلکه اتخاذ تدابیر و اجرای سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی بر اساس قواعد اخلاقی و بشری حاکم بر جامعه ضرورت دارد. خشونت علیه زن در برخی از کشورها، به خصوص در افغانستان، به جزئی از فرهنگ تبدیل شده است. در سال‌های اخیر، عدم توجه علمی منطبق بر واقعیات اجتماعی برای مقابله با خشونت برابر زن باعث افزایش شدید آمار وقوع این پدیده و از بین رفتن زشتی این عمل شده است و باعث گردیده که ارتکاب آن به‌عنوان یک اقدام متعارف اجتماعی قبول شود؛ به قولی، این دیو هفت‌سر، مثل اختاپوس به جان مردم چسبیده و دست‌بردار هم نیست. به عبارت دیگر عمل مجرمانه و وقیحانه خشونت در برابر زن، قباحت و زشتی خود را در جامعه از دست داده و این، یعنی تباهی روحی، اخلاقی و ذهنی این مردم، خشونت در برابر زن به یک فرهنگ قابل قبولی تبدیل شده تا آن اندازه که ارباب رجوع هیچ فکر نمی‌کند که کارش بدون خشونت حل شود.

با توجه به اهمیت حقوق زن و آمار بالای خشونت در برابر آن در افغانستان، در این تحقیق به بررسی و تحلیل منع خشونت علیه زن در قوانین جزایی افغانستان و اسناد بین‌المللی می‌پردازیم و بیشتر سعی خواهد شد که مجازات عمل خشونت علیه زن از منظر قانونی تبیین گردد.

خشونت علیه زن

خشونت نسبت به زن تنها خشونت بدنی نیست، بلکه به کلیه رفتارهایی که با قصد اثبات قدرت برای تسلط به زن باشد، گفته می‌شود. خشونت نسبت به زنان به دو صورت بدنی (جسمانی) و روانی (غیرجسمانی) صورت می‌گیرد که خشونت بدنی شامل: زدن، سوءاستفاده جنسی، زهردادن، ضرب‌وشتم، زخمی کردن، شلاق‌زدن، کشیدن موی سر، بریدن اعضای بدن مانند بینی، صدمه‌زدن به اشیای مورد علاقه زن، تهدید و ترساندن مانند گرفتن چاقو و اسلحه به روی زن، تهدید به زندانی کردن یا بیرون انداختن از خانه و... می‌شود. خشونت روانی یا احساسی، شامل سوءاستفاده لفظی مداوم، تحقیر، توهین، فحاشی، بدزبانی، اذیت و آزار لفظی، رفتار توهین‌آمیز، تحدید محرومیت فیزیکی، مالی و استقلال شخصی است.^۱ خشونت به معنای درشت‌شدن، درشتی کردن، درشتی، ناهمواری، مقابل نرمی، درشت‌خویی و تندخویی می‌باشد.^۲ همچنین خشونت به مفهوم عام عبارت از ارتکاب اعمالی است که موجب صدمه به شخصیت، جسم، مال یا روان انسان می‌گردد.^۳ درمعنای خشونت و تعریف آن، بین صاحب‌نظران توافقی وجود ندارد؛ در ارائه تعریفی از این مقوله، مشکلی

اساسی وجود دارد؛ با این همه، می‌توان گفت که در این تعریف، اجماعی نسبی وجود دارد که برحسب آن، خشونت این‌گونه تعریف می‌شود: «هر گونه تهاجم فیزیکی علیه هستی انسان که با انگیزه آسیب، رنج و یا لطمه‌زدن همراه باشد».^۱

این تعریف از جهات عدیدیه قابل تأمل است:

۱- در این تعریف، تأکید صرف بر تهاجم فیزیکی می‌شود، در حالی که ممکن است برخورد و تهاجم به نحوی کلامی باشد و چه بسا در برخورد کلامی، وجه خشونت قوی‌تر و مؤثرتر از تهاجم فیزیکی تلقی گردد. مگر این که در تعریف مورد بحث، اصطلاح فیزیکی به معنای عام به‌کار برده شود که در این صورت، دو مشکل جدی پیدا می‌کند: نخست تهاجم در محاورات به‌طور الزامی متضمن خشونت کلامی نیست؛ دوم در برخورد کلامی، آنچه خشونت‌زا است، الفاظ، اصوات یا امواج صوتی نمی‌باشد، بلکه مفاد کلمات است که مخاطب را آزرده‌خاطر می‌سازد.

۲- با توجه به لفظ تهاجم، به نظر می‌رسد که خشونت تنها شامل اعمال غیرمجاز می‌گردد، در صورتی که نوع مجاز آن را نیز باید در نظر گرفت. مانند: دفاع مشروع یا مجازات‌های قانونی مجرمین. در هیچ یک از این خشونت‌ها، مفهوم تهاجم صدق نمی‌کند، زیرا در دفاع مشروع، تهاجم از جانب مقابل است و اقدام مجاز فرد مورد تهاجم، نوعی دفاع جهت خنثی کردن اثر تجاوز است و در مجازات‌ها، متجاوز مورد ضرب‌وشتم قرار می‌گیرد، اما تهاجمی نسبت به او واقع نمی‌شود. تنها خشونت مجازی که با مفهوم تهاجم سازگار است، اقدام پولیس و خارنوال برای دستگیری مجرم است که ممکن است به صورت هجوم به منزل یا محل اختفای وی صورت گیرد؛ در هر صورت، کلمه تهاجم دربرگیرنده تمامی مصادیق خشونت‌های مجاز نمی‌باشد.

۳- تهاجم بر حقوق، آزادی، اعتبار و حیثیت افراد به هر وسیله‌ای که باشد، نمی‌توان آن را تهاجم فیزیکی نامید، هرچند اطلاق خشونت به این امور غیرقابل تردید است.

۴- خشونت به همگان (همه گروه‌ها) را نمی‌توان به اعمال و اقداماتی خاص نسبت داد، زیرا مقوله مورد بحث، امری نسبی است؛ چنانچه برخورد تند نسبت به باورها و معتقدات شخص و همچنین توهین به مقدسات افراد، می‌تواند از مصادیق بارز خشونت باشد و نظریه اختلافی که بین عقاید طرفداران مکاتب وجود دارد، اعمال خشونت‌آمیز نسبت به افراد یا گروه‌های مختلف یکسان نخواهد بود. به‌عنوان مثال «اومانسیم» بر اصل «حق‌مدار بودن» انسان تأکید می‌ورزد؛ بدین معنی که ملزم نمی‌داند تا با مقتضیات جهانی خود را منطبق سازد و در این امر تا آنجا پیش می‌رود که از پذیرش قوانینی که به‌طور تکوینی در عالم وجود دارد و از روابط بین موجودات انتزاع می‌شود، خودداری می‌کند. هرچند این عقیده و نظر با تناقضات زیادی مواجه است، لیکن این تحقیق از نقد دیدگاه‌های فلسفی معذور است؛ بنابراین اگر با دیدی «تکلیف‌مدار» به معتقدان نظریه پیش گفته برخورد شود و

۱- راهنمای آموزش جندر، پیشین، ص ۵۱.

۱- نشریه حورا، شماره ۹، بهمن ۱۳۸۳، ص ۹.

۲- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۶، حرف، خ.

۳- سروستانی، رحمت الله صدیق، آسیب‌شناسی اجتماعی، ۱۳۸۳، دانشگاه تهران.

زنان، اصلاح نظام مراقبتی و آموزش، تعقیب و مجازات مرتکبان جنایت و خشونت علیه زنان به طور قاطع، دسترسی زنان به مراکز حمایتی و مراقبتی.

۴- جلوگیری از خشونت علیه زن

جلوگیری از خشونت علیه زن با ریشه‌یابی عوامل خشونت و رفع آنها می‌تواند صورت گیرد. عوامل و ریشه‌های خشونت علیه زن در افغانستان، قدامتی به درازای عمر خود زن دارد که در جامعه با سنت‌های قبیله‌یی، مذهب، دین و سیاست حکمرانان در آمیخته است. شناخت این عوامل و شناسایی راه‌های مقابله با آن، نیاز به دوره‌های زمانی و مکانی دارد.

۵- تأمین آگاهی و آموزش عامه در مورد خشونت علیه زن

نهادهای دولتی نقش بسیار زیادی را در ارتقای سطح آگاهی‌های عمومی، ارائه راهکار جهت نیل به احقاق حقوق‌شان و جبران خسارت وارده بر آنان ایفا می‌کنند. آموزش‌های حضوری، تبیین موضوعات خشونت، تنظیم برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی می‌تواند در این جهت نقش بسیار مهمی را ایفا نماید.

۶- تعقیب عدلی (قضایی) مرتکب جرم خشونت علیه زن

بر اساس ماده ۱ و ۲ قانون جزا افغانستان، هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانون؛ هیچ کس را نمی‌توان مجازات نمود، مگر مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

احکام مجازات عوامل خشونت علیه زنان

قانون‌گذاری در امر خشونت‌ها از طریق قوانین عمومی جزایی می‌شد که غالباً نتایج آن رضایت‌بخش نبوده و قربانیان این خشونت‌ها نمی‌توانستند به طور کامل از این طریق به حقوق خود دست یابند. لذا نیاز به تصویب قوانین و رویه خاصی که راه‌حل‌های جبرانی معینی داشته و در مورد جرائم بین اشخاص که در درون خانواده با همدیگر روابط صمیمی دارند، احساس شد. از آنجا که خشونت‌های خانوادگی غالباً در بین کسانی مطرح می‌شود که با یکدیگر رابطه صمیمانه و نزدیک دارند، لذا مسأله برخورد با آن، قدری پیچیدگی پیدا می‌کند و قانون‌گذار سدر کم نموده به طوری که متحیر است که با این جرم چگونه رفتار نماید؟ اگر با این جرم همانند جرم معمولی برخورد شود، موضوع عدالت جزایی مطرح می‌شود که حمایت از این طریق در برخورد با خشونت‌های خانوادگی بیانگر قدرت قانون در دستگیری، تعقیب و محکوم کردن توأم با مجرمین است که در واقع حاکی از محکوم کردن آشکار جامعه در مورد رفتار و عمل شخص سوءاستفاده‌کننده می‌باشد و مسئولیت فردی او را برای عملی که انجام داده است، مورد تصدیق قرار می‌دهد. افزون بر این تحقیقات متعددی فاش ساخته است که مداخله نظام عدالت جزایی اغلب ساز و کار مؤثری است که اعمال خشونت‌آمیز را چه در بلندمدت و چه در کوتاه‌مدت متوقف می‌سازد و یا موجب محدود شدن آن اعمال می‌شود. علی‌رغم اهمیت و نقش نظام کیفری در پیشگیری و برخورد با موضوع خشونت‌های خانوادگی، آنچه جالب توجه است، ماهیت فوق‌العاده و منحصر به فرد این جرائم می‌باشد که در درون خانواده و مابین اشخاصی که از نظر روحی و عاطفی و حتی مالی دلبستگی‌های به یکدیگر دارند، به وقوع می‌پیوندد و سیاستی

حتی به منظور تأمین سلامت جسم یا روح طرفداران این نظریه، قواعد و قوانینی را بر ایشان تحمیل یا حتی توصیه نمود یا از انجام اعمالی خاص ایشان را نهی کرد، در این صورت این اقدام از نظر این افراد نوعی خشونت تلقی می‌شود؛ چنانکه ژان پل سارتر، زنان ناهنجار را زیر عنوان آزادی مورد تشویق قرار می‌داد و پاپ به خاطر مخالفت با همجنس‌بازی از دریافت جایزه نوبل صلح محروم شد.^۱

حمایت جزایی در قانون منع خشونت علیه زن

با توجه به گذشته نابسامان زنان در افغانستان و حمایت ویژه در نظام جدید از آنان که در قالب حمایت جزایی تحت عنوان قانون منع خشونت علیه زنان در چهار فصل و ۴۴ ماده در جریده رسمی ۹۸۹ در سال ۱۳۸۸ طی یک فرمان به نشر رسید، به عمل آمده است. اکنون چکیده این قانون را مورد تحلیل و تجزیه قرار می‌دهیم.

اهداف قانون منع خشونت علیه زن

تنوع صورت‌های واکنش اجتماعی چه به شکل اقدامات حمایتی و پیش‌گیرنده و چه به شکل اقدامات کوبنده (مجازات)، حکایت از بینش دوگانه می‌کند که در اجرا از اصول مشترکی تبعیت می‌کنند و ضامن حقوق و آزادی‌های فردی است.

قانون منع خشونت علیه زنان بر اساس ماده ۱، در جهت اجرای مواد ۲۴ و ۵۴ قانون اساسی افغانستان وضع گردیده است.

۱- تأمین حقوق شرعی، قانونی و حفظ کرامت انسانی زن

مراد از کرامت در لغت، بزرگواری، صاحب شأن و منزلت و احترام بودن بزرگی‌ورزیدن، بخشندگی و امر خارق عادت که از اولیاء صالحان است. در نگاه اسلامی، صریح‌ترین نص بر کرامت آیه ۷۰ سوره اسراء است «ولقد کرمتنا بنی آدم» یعنی ما به فرزندان آدم بزرگواری بخشیدیم.^۲ بر اساس ماده ۱ اعلامیه حقوق بشر و ماده ۶ و ۱۱ اعلامیه اسلامی حقوق بشر و ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان، «آزادی حق طبیعی انسان است».

۲- حفظ سلامت خانواده و مبارزه علیه رسوم، عرف و عادات

بر اساس ماده ۱۶ اعلامیه حقوق بشر، ماده ۵ اعلامیه اسلامی حقوق بشر و ماده ۵۴ قانون اساسی افغانستان «خانواده، رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد.»

۳- حمایت از مجنی علیه خشونت (زن متضرر) یا معروض به خشونت

بر اساس ذیل ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان، دولت موظف است جهت حمایت از زنان قربانی خشونت، اقداماتی را انجام دهد. از جمله اصلاح نظام عدالت جزایی از طریق تدابیر قانونی، شامل اصلاح قوانین و قانون‌گذاری بر اساس رفع خشونت علیه زنان، اصلاح نظام قضایی و آموزشی، برای حساس بودن به موضوع جنسیت در تمام سطوح، از جمله بالاترین مقامات نظم قضایی، اقدامات حمایتی، شامل ایجاد پناهگاه‌های امن جهت مصوون ماندن

۱- راهنمای آموزش جندر. پیشین. ص ۵۰.

۲- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۶). زنان، حقوق، کرامت و هویت: در دفاع از حقوق زنان. تهران: جوان بويا. ج ۱. ص ۲۰۱.

کیمیای یا زهر و یا سایر مواد ضررناک به خود گردد، عامل خشونت در صورت مجروحی و معلولیت مجنی علیه، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد. از وحدت ملاک بند ۳ ماده ۳۹۷ با این ماده به دست می‌آید که: خودسوزی و یا خودکشی در قانون جرم نمی‌باشد، لذا اگر کسی اقدام به خودکشی کرده اما موفق نشده باشد، هیچ‌گونه مجازاتی ندارد؛ ولی کسانی که عامل یا مسبب این عمل باشد نیز به راحتی قابل شناسایی نمی‌باشد و یا اعمال و رفتار افراد متعدد در خانواده ممکن است مؤثر در عمل خودکشی باشد. و غیره... که در این مقاله امکان به رشته تحریر در آوردن آن به دور از امکان می‌باشد.

خشونت علیه زن در اسناد بین‌المللی

از آنجایی که پدیده خشونت علیه زنان فرامنطقه‌یی می‌باشد و این پدیده دامنگیر اکثر مناطق کشورهای دنیا شده است، دولت‌ها بر این شدند که اقداماتی را در برابر خشونت علیه زنان روی دست گرفته و تا سرحدی پیش رفته‌اند که یک دهه را به نام زنان نام نهاده‌اند. در این بخش به خشونت علیه زنان در اسناد بین‌المللی پرداخته می‌شود.

۱. تساوی جنسیتی و حقوق زنان در کنوانسیون حقوق زنان

مفهوم حق کار و اشتغال با اوج سرمایه‌داری صنعتی در اواسط قرن هجدهم مطرح شد. در قانون حقوق بشر که بر اساس حقوق طبیعی و فطری بشر تنظیم یافته بود و پس از رخداد بزرگی چون انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن ۱۸ در آن کشور به تصویب رسید، هیچ‌گونه حق رأی برای زنان در نظر گرفته نشده بود. از این رو گروهی از زنان در اعتراض به بی‌توجهی به حقوق اولیه خود دست به اعتراض زدند و خواهان حقوقی برابر با مردان شدند. تا قبل از آغاز قرن ۱۸ زنان نقش مهمی در بازار کار نداشتند و اکثراً فقط در خانه کار می‌کردند. ولی وقوع انقلاب صنعتی باعث شد که زنان از آن به بعد به صورتی فعال در نیروی کار مشارکت داشته باشند.

در اواسط قرن نوزدهم، نهضت برابری زن و مرد شکل گسترده‌تری یافت، به طوری که از قرن ۱۹ به بعد، در کنار حقوق فردی به معنای حق سیاسی و مدنی، حقوقی به نام «حقوق اجتماعی» نیز مطرح گردید. در سال ۱۸۱۷، اولین کنگره بین‌المللی حقوق زنان، توسط لئون ریشیه یکی از بنیان‌گذاران جنبش برابری حقوق زن و مرد در فرانسه تشکیل شد. در نیمه قرن بیستم، جنبش زنان بیش از گذشته رنگ‌وبوی سیاسی به خود گرفت و به موفقیت‌هایی دست یافت. زنان انگلیسی در سال ۱۹۱۸ و زنان آمریکایی در سال ۱۹۲۰ موفق به کسب حق رأی شدند.

مقاله‌نامه حقوق سیاسی زنان

در سال ۱۹۴۵ که سازمان ملل بنیان‌گذاری شد، تنها در ۳۰ کشور از ۵۱ عضو اولیه سازمان، به زنان حق رأی مساوی با مردان داده شده بود. در سال ۱۹۴۶ مجمع عمومی توصیه کرد که همه دول عضو به زنان حقوق سیاسی مساوی با مردان بدهند. در سال ۱۹۵۲ مجمع عمومی به توصیه کمیسیون زنان، «مقاله‌نامه حقوق سیاسی زنان»^۱ را تصویب کرد. این اولین معاهده

که این ماهیت را مورد انکار قرار دهد و همراه با تلاش‌هایی در جهت اتخاذ و اقداماتی برای حمایتی از قربانی و کمک به شخص سوءاستفاده‌کننده باشد، محکوم به شکست خواهد شد. البته باید توجه داشت که نارسایی‌های عمده قوانین در حمایت از قربانیان و مجازات مرتکب خشونت باعث شده تا بسیاری از گروه‌هایی که در زمینه رفع خشونت علیه زنان فعالیت می‌کنند؛ اصلاح قوانین را در اولویت کار خویش قرار دهند. واضح است که اصلاح قوانین روی کاغذ، ما را از تغییر آنها مطمئن نمی‌سازد؛ اما قوانین قدرتمند و با اجرای قاطع برای حمایت از زنان در مقابل خشونت به‌عنوان سرمایه ارزشمند محسوب می‌شود.^۱

در اینجا به چند موارد از مجازات عاملین خشونت علیه زن را بحیث نمونه به رشته تحریر در می‌آوریم:

ماده ۱۸ قانون منع خشونت علیه زنان بیان نموده:

«هرگاه شخصی که زن بالغ را مجبور به فحشاء نماید، حسب احوال به حبس طویل که از هفت سال کمتر نباشد، محکوم می‌گردد.

هرگاه مجنی‌علیه‌های جرم مندرج فقره (۱) این ماده زن نابالغ شود، مرتکب حسب احوال به حبس طویل که از ده سال کمتر نباشد محکوم می‌گردد.»

در ماده ۴۳۰ قانون مجازات افغانستان تحت عنوان «تحریک به فسق و فجور» آورده است: شخصی که مذکر یا مؤنثی را که سن هجده سالگی را تکمیل ننموده، به فجور یا اتخاذ فسق به حیث حرفه تحریک نماید و یا در این مورد تسهیلاتی برای آنها فراهم سازد، به حبس متوسط که از سه سال کمتر نباشد، محکوم می‌گردد.

بر اساس بند ۲ این ماده اگر مجنی‌علیه از اشخاص مندرج ماده ۴۲۷ این قانون باشد یا مرتکب از اجزای عمل خود قصد به دست‌آوردن منفعت را داشته باشد، به حبس طویل از ۱۰ سال تجاوز نکند، محکوم می‌گردد.

مجازات آتش‌زدن یا استعمال مواد کیمیای

بر اساس ماده ۲۰ قانون منع خشونت، افغانستان:

«شخصی که زن را آتش بزند یا بر بدن وی مواد کیمیای یا زهری یا سایر مواد ضررناک را که موجب جراحت یا معلولیت گردد، استعمال نماید یا مواد زهری به وی بخوراند و یا در بدن وی زرق (تزریق) نماید، حسب احوال به حبس طویل که از ده سال کمتر نباشد، محکوم می‌گردد.» در حالت مندرج فقره (۱) این ماده، هرگاه هدف از ارتکاب اعمال مذکور، ایجاد رعب و وحشت در جامعه به منظور حرمان زنان از حقوق مدنی باشد و یا منجر به مرگ مجنی‌علیه‌ها گردد، مرتکب حسب احوال به حبس دوام یا اعدام محکوم می‌گردد.

مجازات عامل خودسوزی و خودکشی

بر اساس ماده ۲۱، هرگاه زن بر اثر خشونت مجبور به خودسوزی یا خودکشی یا استعمال مواد

1. Convention on the political Rights of Women.

این اعلامیه دارای یک مقدمه و یازده ماده است که در مقدمه اعلامیه، با وجود منشور ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر و دو میثاق و همچنین پیشرفت‌های حاصل شده در تساوی قانونی و حقوقی، بر این امر که هنوز هم تبعیض بسیاری وجود دارد، تأکید شده است و این امر منای ضرورت تدوین اعلامیه بیان شده است. اعلامیه در ماده دوم، از همه دولت‌ها می‌خواهد که قوانین، عرف‌ها و رویه‌های تبعیض‌آمیز نسبت به زنان را از بین ببرند و حمایت حقوقی کافی برای استقرار تساوی در حقوق زنان و مردان اعمال دارند و نیز برای تضمین این امر تصویب یا الحاق به اسناد بین‌المللی مربوط به رفع تبعیض علیه زنان و اجرای هرچه زودتر آنها را می‌خواهند.

کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان ۱۹۷۹^۱

در سال ۱۹۷۲ دبیر کل ملل متحد از کمیسیون مقام زن خواست که نظر دول عضو را درباره شکل و محتوای یک سند بین‌المللی در زمینه حقوق زنان جويا شود. یک سال بعد شورای اقتصادی - اجتماعی، یک گروه کاری را برای بررسی تنظیم چنین کنوانسیونی تعیین کرد و کمیسیون مقام زن در سال ۱۹۷۴ تهیه پیش‌نویس کنوانسیونی در این زمینه را آغاز نمود.^۲ بررسی کمیسیون به تهیه یک مقدمه و مقررات عمومی و سه بخش مربوط به حقوق سیاسی - اجتماعی، حقوق مدنی و حقوق خانواده منجر شد که در سطح وسیعی برای همه دولت‌ها و دیگر سازمان‌ها ارسال شد و پاسخ‌های ارائه‌شده از سوی دولت‌ها بسیار وسیع بود. پیشنهادهایی برای انجام دادن پاره‌ی تغییرات و اصلاحات توسط چهل کشور، چهار نمایندگی تخصصی ملل متحد و ده سازمان غیردولتی عرضه شده بود. متعاقب آن در ۱۵ دسامبر ۱۹۷۵ مجمع عمومی در قطع‌نامه شماره ۳۵۲۱ از کمیسیون مقام زن خواست تا در سال ۱۹۷۶ تهیه پیش‌نویس کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را که از سال ۱۹۷۰ در برنامه کاری کمیسیون قرار داشت، تکمیل کند.^۳

کمیسیون مقام زن توانست با کمک گروه کاری تعیین‌شده برای این منظور، پیش‌نویس کنوانسیون را تهیه و تنظیم نماید که این پیش‌نویس مورد بررسی، بحث و تبادل نظر در کمیته سوم مجمع عمومی قرار گرفت. همزمان در ۱۹۷۵ کنفرانس جهانی سال بین‌المللی زن در مکزیکو برگزار شد و یک برنامه کاری تحت عنوان «کنوانسیون حذف تبعیض علیه زنان با روش‌های مؤثر برای اجرای آن» تصویب کرد. پیش‌نویس تهیه‌شده توسط کمیسیون مقام زن، با بحث‌های فراوانی که در سال ۱۹۸۷ بر روی آن انجام گرفت، سرانجام در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ بر اساس قطع‌نامه ۲۴/۱۸۰ به تصویب مجمع عمومی رسید.

سال بین‌المللی زن و اولین کنفرانس جهانی زن

کمیسیون مقام زن در سال ۱۹۷۲ به شورای اقتصادی - اجتماعی و مجمع عمومی توصیه کرد که

جهانی بود که در آن دول عضو متعهد می‌شدند تا حقوق سیاسی به اتباع خود بدهند و این اولین بار بود که اصل مندرج در منشور ملل متحد راجع به تضمین حقوق مساوی جهت زنان و مردان، در یک مسأله مشخص اعمال می‌گردید.

در مقاله‌نامه مزبور، سه اصل وجود دارد:

- ۱- زنان دارای حق رأی در کلیه انتخابات با شرایط مساوی با مردان بدون هر گونه تبعیض خواهند داشت.
 - ۲- زنان دارای امکان انتخاب‌شدن به کلیه مشاغل انتخابی عمومی به موجب قانون ملی در شرایط مساوی با مردان و بدون هر گونه تبعیض خواهند بود.
 - ۳- زنان برای احراز کلیه مشاغل دولتی ذیحق بوده و در شرایط مساوی با مردان و بدون هر گونه تبعیض در کلیه امور عمومی شرکت می‌نمایند.
- قابل تذکر است که در ارتباط به تساوی جنسیتی زنان، بیش از ده‌ها کنوانسیون و مقاله‌نامه موجود می‌باشد.

اعلامیه رفع تبعیض علیه زنان

دول عضو کنوانسیون حاضر، با عنایت به این که منشور ملل متحد بر پای‌بندی به حقوق اساسی بشر، کرامت و ارزش هر فرد انسانی و برابری حقوق زن و مرد تأکید دارد. با عنایت به این که اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصل قابل قبول نبودن تبعیض را تأیید نمود، اعلام می‌دارد که کلیه افراد بشر آزادانه به دنیا آمده و از نظر منزلت و حقوق یکسان بوده و بدون هیچ‌گونه تمایزی، از جمله تمایزات مبتنی بر جنسیت، حق دارند از کلیه حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه بهره‌مند شوند. با عنایت به این که دول عضو میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر متعهد به تضمین حقوق برابر زنان و مردان در بهره‌مندی از کلیه حقوق اساسی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و سیاسی می‌باشند، با در نظر گرفتن کنوانسیون‌های بین‌المللی که تحت نظر سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی، به منظور پیشبرد تساوی حقوق زنان و مردان منعقد گردیده‌اند.

همگام با تلاش‌ها و فعالیت‌های گسترده در سطح بین‌المللی، در زمینه مسائل زنان، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۵ دسامبر ۱۹۶۳، از کمیسیون مقام زن و شورای اقتصادی - اجتماعی خواست که بر روی پیش‌نویس اعلامیه رفع تبعیض علیه زنان را آغاز نماید.^۱ با آغاز به کار کمیسیون در زمینه تهیه پیش‌نویس، نوعی ناهماهنگی به‌خصوص در زمینه‌های مربوط به مقررات ازدواج، خانواده و اشتغال وجود داشت. با این حال پیش‌نویس تهیه شد و توسط کمیسیون مقام زن، به مجمع عمومی ارسال گردید، اما مورد قبول مجمع قرار نگرفت و برای تجدید نظر و اصلاح به کمیسیون بازگردانده شد. سپس در اوایل ۱۹۶۷ متن تجدید نظر و اصلاح شده از طریق شورای اقتصادی - اجتماعی به مجمع عرضه گردید که در ۷ نوامبر ۱۹۶۷ به اتفاق آرا به تصویب مجمع عمومی رسید.^۲

1. Convention for Elimination of All forms of Discrimination Against Women.

۲- مهرپور، حسین (۱۹۸۸). حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران. ص ۲۴۳

3. United Nations action in the field of Human Right, Iddid, p.52CF.UN.COC:A.RES.3521 (xxx), 15 December 1976.

1. Cf. un.doc.a/RES.1921 (xvii), 5 Decembar. 1963.

2. Ibid, p.p 30-29.

آن یک برنامه اقدام برای نیمه دوم دهه ملل متحد تنظیم شد و علاوه بر آن به بررسی و ارزیابی پیشرفت‌های ایجاد شده و موانع موجود در راه نیل به اهداف دهه و کنفرانس مکزیکو پرداخته شد که در این راستا ۴۸ قطع‌نامه به تصویب رسید. در این کنفرانس ۱۴۵ دولت و بیش از ۲۰۰۰ هزار نماینده مختلف شرکت کردند و بسیاری از نمایندگان سازمان‌های دولتی و غیردولتی در کنفرانس حاضر شدند. خانم لوسیلا میر^۱ (جامائیکا) دبیر کل این کنفرانس بوده است.^۲

کنفرانس نایروبی و راهکارهای آینده‌نگر آن ۱۹۸۵^۳

سومین کنفرانس جهانی زن از ۱۵ تا ۲۶ جولای ۱۹۸۵ به دبیرکلی خانم «لتیسا شاهانی»^۴ (فیلیپین) و با حضور گسترده دولت‌ها، سازمان‌ها و دیگر نهادهای مربوط به آن در شهر نایروبی کنیا برگزار شد. این کنفرانس در پایان دهه ملل متحد برای زنان و با مضمون «اعتلای زنان تا سال ۲۰۰۰» به منظور بررسی و ارزیابی دست‌آوردهای دهه، درباره هدف‌های سه‌گانه «تساوی، توسعه و صلح» برگزار گردید.^۵ بررسی و ارزیابی پیشرفت‌های به دست آمده، در روند اجرای «طرح اقدام جهانی، مصوب کنفرانس مکزیکو» و «برنامه اجرایی مصوب کنفرانس کوپنهاک»، از دیگر اهداف این کنفرانس بود که مجموع بررسی‌ها و ارزیابی فوق به اتخاذ «راهکارهای آینده‌نگر برای پیشرفت زنان» منجر شد که می‌بایست در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۹۸۶ تا سال ۲۰۰۰ اجرا می‌شد.^۶ در این کنفرانس ۱۵۷ هیئت نمایندگی کشورها به منظور بررسی و ارزیابی دست‌آوردهای دهه زن سازمان ملل شرکت نموده بودند.^۷

کنفرانس پکن ۱۹۹۵ (چهارمین کنفرانس جهانی زن)

شورای اقتصادی- اجتماعی بر اساس پیشنهاد (۷۷/۴۴) کمیسیون مقام زن در قطع‌نامه‌ی، برگزاری کنفرانس جهانی زن را در سال ۱۹۹۰ توصیه نمود^۸ و سپس در همان سال مجمع عمومی در قطع‌نامه دیگری از تصمیم کمیسیون مقام زن حمایت نمود و خاطر نشان کرد که کنفرانس باید در جایی برگزار شود که تا آن زمان کنفرانسی در آنجا برگزار نشده باشد.^۹ به این منظور در سال ۱۹۹۲ کمیسیون مقام زن در قطع‌نامه شماره ۳۶/۸ پیشنهاد دولت چین را برای برگزاری کنفرانس قبول کرد. در این کنفرانس گسترده که در پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد برگزار شد، بیش از ۱۷۰۰۰ شرکت‌کننده، شامل نمایندگان ۱۸۹ کشور جهان (با احتساب دولت فلسطین) و ظاهراً تنها دولت عربستان سعودی حضور نداشت. بالغ بر ۱۰۲۶ سازمان غیر دولتی که یا از شورای اقتصادی- اجتماعی سازمان ملل، اعتبارنامه داشتند (Accredited) و یا کد مخصوص داشتند، در کنفرانس حاضر بودند.^{۱۱}

سال ۱۹۷۵ به‌عنوان «سال بین‌المللی زن»^۱ نام‌گذاری شود. متعاقب آن مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۷۲ در قطع‌نامه‌ی تصمیم گرفت که سال ۱۹۷۵ را به‌عنوان «سال بین‌المللی زن» نام‌گذاری کنند. لذا مجمع عمومی از دبیر کل درخواست نمود تا تهیه پیش‌نویس قطع‌نامه‌ی را برای برگزاری سال بین‌المللی زن در دستور کار قرار دهد. در ادامه، شورای اقتصادی- اجتماعی در ۱۶ ماه مه ۱۹۷۴ بر اساس قطع‌نامه (LVI) ۱۸۵۱ از دبیر کل درخواست نمود که اولین کنفرانس جهانی زنان در سال ۱۹۷۵ برگزار شود.

با تعیین ۸ مارس ۱۹۷۵ به‌عنوان «روز بین‌المللی زن» گام اصلی و رسمی در این باره برداشته شد و سه ماه بعد، اولین کنفرانس جهانی زنان در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۵، رسماً کار خود را آغاز نمود که تا ۲ جولای همان سال ادامه داشت. در روز آغازین کنفرانس، خانم هلوی سیپلا^۲ (فنلاند) دبیر کل اعلام کرد: این کنفرانس گام اصلی و مرحله اساسی تلاش برای نیل و دستیابی به برابری بین زنان و مردان و به منظور پایان دادن به تبعیض جنسی در همه عرصه‌های زندگی است. در این کنفرانس، نمایندگان ۱۳۳ کشور شرکت کردند که ۱۱۳ هیئت نمایندگی به ریاست زنان شرکت داشتند. ۷۳٪ شرکت‌کنندگان در سطح نمایندگی را زنان تشکیل می‌دادند. همچنین نمایندگانی از نهادهای وابسته به ملل متحد، شش نهضت آزادی‌بخش، کمیسیون حقوق بشر، ۱۱۴ سازمان غیردولتی و... شرکت کرده بودند. حاصل کار کنفرانس «اعلامیه مکزیکو درباره تساوی زنان و سهم آنان در صلح و توسعه»^۳ و «طرح اقدام جهانی»^۴ به همراه ۳۵ قطع‌نامه در چارچوب سه موضوع اصلی کنفرانس، یعنی تساوی، توسعه و صلح بود. کنفرانس از ملل متحد خواست که دوره‌هایی را از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ به‌عنوان «دهه ملل متحد برای زنان» اعلام نماید و پیشنهاد نمود که دومین کنفرانس جهانی زنان در ۱۹۸۰ برگزار گردد.^۵

دهه ملل متحد برای زنان و کنفرانس‌های کوپنهاک و نایروبی

مجمع عمومی، در دسامبر ۱۹۷۵ توصیه کنفرانس مکزیکو درباره تعیین دهه ملل متحد برای زنان^۶ را تأیید کرد و با تصویب قطع‌نامه شماره ۳۵۲۰، یک دوره ده ساله از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ را به‌عنوان دهه ملل متحد برای زنان تعیین نمود. آنچه بیش از هر چیز دیگری به چشم می‌آید، افزایش فعالیت‌ها در برگزاری دو کنفرانس مهم کوپنهاک و نایروبی و تهیه و تصویب کنوانسیون ۱۹۷۹ در زمینه رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان بود. چنانکه تعداد شرکت‌کنندگان و نمایندگان وابسته به سازمان‌های دولتی که در کنفرانس مکزیکو به رقم ۶۰۰۰ هزار می‌رسد، در کنفرانس نایروبی، یعنی سومین کنفرانس جهانی زنان به ۱۵۰۰۰ هزار نفر رسید.^۷

کنفرانس کوپنهاک ۱۹۸۰

دومین کنفرانس جهانی زنان از ۱۴ تا ۳۰ جولای ۱۹۸۰ در شهر کوپنهاک دانمارک برگزار شد و در

1. International women's year
2. Helvi sipila
3. Declaration of mexico on the Equality of women and their contribution to development and pace, 1975.
4. The world plan of Action
5. The United Nations and the advancement of women, 1984, p. 183.
6. United Nations decade for women: Equality-Development and peace (1985 -1976).
7. The United Nation and the advancement of women 1996 -1945, op. cit, p. 38.

1. Lucille Mair.
- ۲- تاریخچه پنجاهساله کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۷ (۱۳۷۸). ترجمه مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری ایران. ص ۶.
3. Cf.UN.DOC: Nairobi Forward – Looking strategies for the advancement of women, 1985.
4. Leticia shahani.
5. United Nations Action in the field of Human Rights, p.204.
6. United Nations decade for women: Equality-Development and peace (1985 -1976).
7. Ibid.
- ۸- تاریخچه پنجاهساله کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۷. پیشین. ص ۶.
9. UN document/E/RES.24 ,12/1990 may 1990
10. UN document/A/RES/14 ,129/45December 1990
11. Cf.UN.DOC:A/conf/2Add.1,A/conf. 177/INF/2.

میان گذارند. در نتیجه، نبود و یا کمبود وکلای مدافع و مساعدین حقوقی زن، بسیاری از زنان مورد خشونت واقع شده از حق دسترسی و یا برخورداری از وکلای مدافع و مساعد حقوقی محروم می‌سازد. بنابراین، ضروری است اقدامات مؤثر در زمینه افزایش شمار وکلای مدافع نیز روی دست گرفته شود.

۲- تأخیر در رسیدگی قضایای زنان مورد خشونت واقع شده همواره این تشویش را ایجاد نموده است که زنان را به گناه‌دیدگی مکرر سوق می‌دهد. از آنجا که منشأ اکثر زنان که بالایشان خشونت صورت گرفته، خشونت‌های خانوادگی تشکیل می‌دهد؛ از این رو خازنوالی و محاکم در بسا موارد، سعی بر این دارند موضوع خشونت علیه زنان را به شیوه عدالت غیر رسمی حل و فصل نمایند. این در حالیست که قانون گذار با توجه به این مساله، موضوع رسیدگی به قضایای خشونت علیه زن را در اولویت قرار داده و به صراحت بیان داشته است تا در اسرع وقت رسیدگی شود. لذا رسیدگی سریع به قضایای خشونت امریست قانونی و الزامی، خازنوالی و محاکم نمی‌توانند با نادیده گرفتن پرنسب قانونیت جرائم و مجازات، خواهان رسیدگی به شیوه عدالت غیر رسمی شوند.

۳- اطمینان صورت گیرد تا همه قوانین و فرمان‌های تقنینی ریاست جمهوری از یک سو در مورد ممنوعیت خشونت علیه زن، موارد خشونت، تشدید مجازات‌ها برای مرتکبین و از جانب دیگر تدابیر و حمایت‌های پیش بینی شده به آگاهی عامه رسانیده شود.

۴- تأسیس مراکز حمایتی از زنان که به گونه مستمر و مجموعه‌یی به حمایت‌های همه‌جانبه از زنان مبادرت نمایند. این مراکز به حمایت‌های نگهداری و ارائه مساعدت حقوقی برای زنان که خشونت صورت گرفته بالایشان، محدود نباشد؛ در بردارنده حمایت‌های چندگانه حقوقی، مشاوره‌ای، صحتی، روانی، مادی، امنیتی و ... به هنگام رجوع زنان آسیب دیده در این مراکز باز باشد.

۵- تصویب قانون منع خشونت علیه زنان که تا اکنون بحیث یک فرمان تقنینی مرعی الاجراء می‌باشد. هرچند در حال حاضر بحیث قانون در نهادهای عدلی و قضایی قابل تطبیق بوده و بالای مجرمین خشونت گر تطبیق می‌گردد. با آنهم باید قانون مذکور از طرف ولسی جرگه و مشرانو جرگه تصویب و به توشیح رئیس جمهور برسد.

۶- تأسیس صندوق جبران خسارت در سیستم عدالت جزایی و پرداخت خسارت برای زنان آسیب دیده و اختصاص بودجه توسط دولت در این راستا و ایجاد یک مکانیسم برای اطمینان از این که رنج و آلام زنان مورد خشونت واقع شده به صورت مناسب جبران شود.

۷- اصلاح سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان آسیب دیده، مطابق با مکلفیت‌های دولت افغانستان تحت میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن‌ها ملحق گردیده است.

۸- ارتقای ظرفیت کارمندان مسلکی نهادهای عدلی و قضایی در اجرای تحقیقات و رسیدگی مؤثر و قانونی، بازرسی و پیگرد قانونی مظنونین و متهمین جرائم که گناه دیده آن زنان می‌باشند، مبتنی بر دلایل اثبات قانونی.

۹- ایجاد راه‌ها و راهکارهای مناسب از طریق زمینه‌سازی افزایش محصلان اناث در رشته‌های

خانم کرترو مونگلا^۱ (تانزانیا) دبیرکلی این کنفرانس را بر عهده داشت. بیش از ۳۰۰۰۰ هزار نفر از سراسر جهان نیز در جلسات تبادل نظر سازمان‌های غیردولتی شرکت کردند.^۲

اهداف اصلی کنفرانس، همان اهداف سه‌گانه دهه ملل متحد پکن «تساوی، توسعه و صلح» بود. حاصل کار کنفرانس، تصویب اعلامیه کنفرانس و «کارپایه عمل یا زمینه برای اقدام» بود. کارپایه عمل، شامل شش بخش است که در ۳۶۱ بند به طور مشروح و مفصل آمده است.

اجلاس ویژه مجمع عمومی درباره زنان

مجمع عمومی طی قطع‌نامه شماره ۵۲/۱۰۰ (در سال ۱۹۹۷) تصمیم خود مبنی بر برگزاری بیست‌وسومین نشست ویژه مجمع عمومی تحت عنوان «زنان ۲۰۰۰: تساوی جنسیتی، توسعه و صلح برای قرن ۲۱»^۳ را به منظور مرور و ارزیابی پیشرفت‌های به دست آمده در اجرای راهبردهای آینده‌نگر نایروبی برای پیشرفت زنان و نیز کارپایه عمل پکن و همچنین بحث و تبادل نظر در مورد انجام اقدامات و نوآوری‌های بیشتر در این زمینه اعلام نمود. هدف از انجام این مرور، نه مذاکره مجدد بر سر ترتیبات اتخاذ شده فعلی، بلکه ارزیابی موفقیت‌ها، ناکامی‌ها و موانع موجود در راه تعیین شده در نایروبی و پکن بوده است. زمان برگزاری این اجلاس، پنجم تا نهم ژوئن ۲۰۰۰ شانزدهم تا بیستم خرداد ۱۳۷۹ در نیویورک، محل استقرار سازمان ملل متحد بود. بیست‌وسومین نشست ویژه مجمع عمومی (پکن ۰۵+) با هدف ارزیابی نتایج چهارمین کنفرانس جهانی زن و تدوین قانون، جهت اتخاذ اقدامات و ابتکارات نوین برای اجرای آتی مصوبات پکن، شناسایی موانع و چالش‌های موجود با حضور بیش از ۱۸۸ هیئت نمایندگی که مجموع تعداد آنها ۷۰۰۰ نفر بود، در مقر سازمان ملل در نیویورک برگزار شد.

پیشنهادات

۱- دولت باید اقدامات مؤثر و عملی برای دسترسی زنان مورد خشونت واقع شده به خدمات وکالت دفاع و مساعدت حقوقی در سراسر کشور، از طریق افزایش و توسعه مساعدین حقوقی در چوکات مساعدت‌های حقوقی روی دست گیرد. هرچند اداره مساعدت‌های حقوقی وزارت عدلیه، عملاً چنین خدماتی را به شکل پروژه ارائه می‌دارد، ولی در قسمت ارائه آن برای زنان مورد خشونت واقع شده، آنگونه که برای متهم بی بضاعت مکلفیت قانونی دارد، کدام تکلیفی قانونی به عهده ندارند. ارائه خدمات مساعدت حقوقی توسط مؤسسات ارائه دهنده خدمات حقوقی برای زنان مورد خشونت واقع شده وجود دارد ولی عدم ارائه چنین خدماتی برای آن‌ها نیز مکلفیتی را ایجاد نمی‌نماید.

با توجه به این، مشکل کمبود در ارتباط به وکلای مدافع زن شدیداً محسوس می‌باشد. زیرا؛ از یک سوء بسیاری از زنان مورد خشونت واقع شده، به دلایل مختلف قادر به دعوی برای حق خود نبوده و آگاهی و توانایی‌های لازم را در رابطه به احقاق حقوقشان ندارند و ازسوی دیگر، نمی‌توانند به درستی تمامی موارد زنان مورد خشونت واقع شده را با وکلای مدافع مرد در

1. Gertrude Mongella.

۲- سند چهارمین کنفرانس جهانی زن. پکن. ۱۹۹۵. ص ۹.

3. "Twenty - third special session of the General Assembly entitled "Women 2000: gender equality, development and peace for the twenty- first century".

حقوق و شرعیات، تدویر دوره‌های ستاژ و اعتمادسازی برای حضور بیشتر آنان در این مشاغل روی دست گرفته شود تا باشد بیشتر از پیش دسترسی زنان به عدالت تسهیل گردد.

۱۰- باید تأثیر پیام و تصاویر انتشار یافته از طریق رسانه‌های گروهی و مسأله خشونت و گسترش آن، مورد بررسی قرار گیرد. در این بررسی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ به صورت مستقیم و غیر مستقیم، آزادی بیان تحدید گردد. ولی پیشنهاد می‌شود که از طرف خود تلویزیون و شبکه‌های مختلف آن اقداماتی به عمل آید که از انتشار موارد که باعث می‌شود موضوع خشونت به ویژه خشونت علیه زنان ترویج گردد، کاسته شود. برای رعایت این ملحوظ، هریک از رسانه‌ها کمیته خاصی برای تهیه برنامه‌ها و انتشار آن ایجاد نماید و از تمامی برنامه‌ها نظارت به عمل آورند.

نتیجه‌گیری

خشونت علیه زنان پدیده مختص به یک کشور نبوده بلکه در سرتاسر جهان به شکل روز افزون در حال افزایش است. افغانستان نیز از جمله کشورهای است که به اشکال مختلف خشونت علیه زنان با در نظر داشت جامعه سنتی و مردسالاری در آن رایج بوده که از لحاظ حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی زنان را متأثر ساخته و مانع پیشرفت آنان در جامعه می‌گردد. خشونت علیه زنان در افغانستان به صورت گسترده آن وجود داشته که نمونه‌های بارز در فصل اول مورد اشاره قرار گرفته است.

زنان مورد اذیت‌های جنسی و فزیکتی و غیره قرار می‌گرفتند. بعد از سال ۱۳۸۱ هجری شمسی، با روی کار آمدن دولت انتقالی افغانستان تا اکنون، از طرف دولت و حکومت توجه جدی راجع به مبارزه با خشونت علیه زنان نشان داده شده که می‌توان به قانون منع خشونت علیه زنان، افغانستان مقرر منع آزار و اذیت زنان، و... اشاره کرد. در حدود دو دهه اخیر افغانستان که تا حدودی نسبت به زنان توجه مقامات صالحه صورت گرفته، زمینه تحصیل و آموزش برای زنان محیا گردیده است.

زنان تا حدودی از حق و حقوق خویش در قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی آگاه گردیده‌اند و از طرفی هم کشور افغانستان به اکثر معاهدات بین‌المللی راجع به منع خشونت علیه زن ملحق شده است.

در دهه اخیر در افغانستان، معمولاً زنانی مورد خشونت قرار می‌گیرند که در مقابل مردان خانه می‌ایستند؛ دارای تحصیلات اند، بیرون از خانه کار می‌کنند، یا این که دانش‌آموزان مکاتب و دانشگاه‌ها اند. یعنی این مدرنیته است که با تجهیز شناختی زنان به ارزش‌ها و منابعی چون تحصیلات و اشتغال، پتانسیل مقاومت را در میان زنان افزایش داده است. تحصیلات با افزایش و بالابردن آگاهی زنان نسبت به تبعیض جنسیتی و اشتغال از طریق دادن هویت مستقل به زنان، که امکان برون آمدن آن‌ها از زیر چتر حمایتی پدر یا شوهر را فراهم می‌سازد.

ویژگی‌های فرهنگی بی که افغانستان دارد، از یکسو میراث باقی مانده از یک سنت کهن و دیرینه مردسالاری است که در تمام لایه‌های زندگی تجربه می‌شود و از سوی دیگر بی نصیب

از سوغات‌های مدرن نیز نمانده است. در قسمت‌هایی بزرگی از زندگی مردم افغانستان پدیده‌ها و افکار تازه که معمولاً منشأ بیرونی دارند، مشاهده می‌شود که روی زندگی افراد جامعه، اثرهای خود را گذاشته است.

در سنت کهن و بومی افغانستان تفاوت‌های جنسی به شکل بسیار بزرگی هم در حیطة خصوصی و هم در حوزه عمومی وجود داشته است.

و اما در اسناد بین‌المللی دیده می‌شود که کوشش‌های زیادی راجع به منع خشونت علیه زنان صورت می‌گیرد. طوری که در بالا ذکر آن رفت؛ افغانستان به کنوانسیون‌های منع خشونت علیه زن ملحق شده، ولی در افغانستان خشونت علیه زنان، مثل بسیاری از کشورها کاهش نیافته و هنوز هم بیشتر مردان افغانستان، زنان را جنس دوم و یا جزء از ملکیت خویش می‌دانند.

تحقیق حاضر بیان گر شمیایی از این خشونت‌ها در افغانستان در مقایسه با سایر کشورها می‌باشد.

موارد که در اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بین‌الملل آمده، اصول و

معیارهایی اند که فعالیتها و برنامه ریزی‌های بازسازی را در تمام مراحل اجرا، هدایت می‌کند و راهنمای خوبی برای برنامه‌ریزی در بخش‌هایی مثل بهداشت، آموزش، کار، امنیت و... در راستای رعایت و تطبیق حقوق بشر است. همان طور که ذکر شد، حقوق بشر عام شمول است و مخصوص گروه یا افراد خاصی نیست و شامل همه زن، مرد، طفل، صغیر و... می‌شود. امروز حقوق بشر از آن رو در جهان مورد توجه واقع شده است که با وجود حرمت و تقدسی که دارد، همواره نقض شده و هرروز مورد تعرض واقع می‌شود. در طول تاریخ بشریت، حقوق بشر به کرامت انسانی و شأن شخصیت بشری احترام گذاشته و حقوقی را برای آن به رسمیت می‌شناسد.

حقوقی که در اسناد مختلف بین‌الملل به مکرر آمده است و برای اقشار مختلف در گروه‌های مختلف تدوین شده است. حقوق اسراء، حقوق جنگ، در زمینه‌های بهداشت و... اما در این میان دو قشر زنان و کودکان، به علت ضعف و ناتوانی و محدودیتشان، نتوانستند حقوقشان را استیفا کنند. این افراد همواره مورد تعرض دیگر اقشار جوامع واقع شده‌اند. اسناد حقوق بشر پیرامون این دوگروه به طور ویژه بحث کرده است اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد از قبیل کنوانسیونها، پروتکل‌ها و میثاق‌های بین‌المللی از حقوق کل بشر حمایت کرده است. پیرامون حقوق زنان و حمایت از آنها در اسناد ویژه‌ای بحث شده است. در این تحقیق، به بررسی تطبیقی قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان با سندهای ویژه حمایت از حقوق زن پرداخته شده است.

در قانون منع خشونت علیه زنان که برای حمایت از حقوق نقض شده زنان در دورانه‌های مختلف تاریخی در افغانستان به تصویب رسیده است، به شکل مستقیم و ویژه به این مساله پرداخته است. اگر چه در جاهایی به طور پراکنده به این موضوع اشاره شده است. به طور مثال در ماده بیست و هفتم، حق انتخاب همسر به زن داده شده و در ماده سی و یکم از زنی که مورد انزوای اجباری قرار می‌گیرد، حمایت کرده و برای مرتکب مجازات قانونی پیش بینی کرده است. موارد آزادی‌های اساسی در قانون منع خشونت افغانستان محدودتر است.

قابل درک است که این قانون به تاسی از احکام و مبانی اسلام نوشته شده است و

فهرست منابع

الف- دری

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۶،
 ۲. سروستانی، رحمت الله صدیق، آسیب شناسی اجتماعی، ۱۳۸۳، دانشگاه تهران.
 ۳. منصورنژاد، محمد (۱۳۸۶). زنان، حقوق، کرامت و هویت؛ در دفاع از حقوق زنان. تهران: جوان پویا. چ ۱.
 ۴. نشریه حورا. شماره ۹. بهمن ۱۳۸۳.
 ۵. وزارت امور زنان (۱۳۹۴). راهنمای آموزشی چندر. کابل. خرداد ۱۳۹۴.
 ۶. مهرپور، حسین (۱۹۸۸). حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران.
 ۷. سند چهارمین کنفرانس جهانی زن. یکن. ۱۹۹۵.
 ۸. تاریخچه پنجاه ساله کمیسیون مقام زن سازمان ملل متحد از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۷ (۱۳۷۸). ترجمه مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری ایران. ص ۶.
 ۹. مولاوردی، شهیندخت (۱۳۸۵) کالبدشگافی، خشونت علیه زنان، تهران: نشر دانش نگار
 ۱۰. قانون منع خشونت علیه زنان، وزارت عدلیه، جریده رسمی، شماره ۹۸۹، ۱۳۸۸
- ب- انگلیسی

11. Cf. un.doc.a/RES.1921 (xvii), 5 Decembar. 1963
12. United Nations action in the field of Human Right, Idid, p.52CF.UN.COC:A. RES.3521 (xxx), 15 December 1976.
13. Declaration of mexico on the Equality of women and their contribution to development and pace, 1975.
14. The United Nation's and the advancement of women, 1984, p. 183.
15. United Nations decade for women: Equilty-Development and peace (1985 -1976).
16. The United Nation and the advancement of women 1996 -1945, op. cit, p. 38.
17. Cf.UN.DOC: Nairobi Forward – Looking strategies for the advancement of women, 1985.
18. United Nations Action in the field of Human Rights, p.204.
19. UN document/E/RES.24 ,12/1990 may 1990
20. UN document/A/RES/14 ,129/45December 1990
21. CF.UN.DOC:A/conf/2Add.1,A/conf. 177/INF/2.
22. Twenty – third special session of the General Assembly entitled “Women 2000: gender equality, development and peace for the twenty- first century”.

اسلام هم محدودیتها و مرزهایی برای آزادی‌های زن قائل است، اما این مسأله به این معنا نیست که زن مثل موجودی اسیر و در قید و بند است. عدم قید این موارد در قانون مذکور، در مقایسه با اسناد حقوق بشر جزء ضعف قانون به شمار می‌رود. موارد خشونت علیه زنان در اسناد حقوق بشر، نسبت به آنچه که در قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان بیان شده است، گسترده‌تر است. مسئله تمکین زن از شوهر که در اسلام جزء حقوق مرد محسوب می‌شود و در صورت عدم تمکین، زن ناشزه است و دیگر مستحق نفقه نمی‌باشد؛ در اسناد حقوق بشر یک نوع تجاوز جنسی نسبت به زن خوانده شده است. عنوان تجاوز در این مسأله، مورد پذیرش هیچ جامعه اسلامی نیست. تحقیقات و آمار مختلف نشان داده است که مسأله تمکین، یکی از پایه‌های حفظ خانواده و زندگی زناشویی است. آمار طلاق هم نشان داده است که بسیاری از جدایی‌ها ریشه در همین مسئله دارد. موارد خشونت که در قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان ذکر شده است، به نکات ظریف و قابل توجهی اشاره دارد که در اسناد حقوق بشر به طور مستقیم به آن توجه نشده است. در ماده ۵ این قانون، موارد زیر از موارد خشونت علیه زنان محسوب می‌شود. این موارد در اسناد حقوق بشر نیامده است.

- به رسم بد دادن.
 - منع استیفای حقوق مالی و غیر مالی؛ بند ۹ و بند ۱۷.
 - ازدواج مجدد؛ بند ۲۱.
 - نفی قرابت؛ ماده سی و هفت.
- ذکر موارد فوق در این قانون، آن هم در جامعه سنت‌گرا و متعصب افغانستان، ضروری بوده است. در کل می‌توان به این نتیجه رسید که قانون منع خشونت علیه زنان افغانستان، با در نظر داشت اسنادهای بین‌المللی، راجع به منع خشونت علیه زنان در نظر گرفته شده است. و بیشتر مواردی که افغانستان به اسنادهای بین‌المللی ملحق گردیده است در این قانون گنجانیده شده است.

انتقال مجوسان و شناسایی احکام جزایی خارجی در حقوق افغانستان

محمد مهدی باتور

چکیده

انتقال مجوسان و محکومان به حبس از کشوری به کشور دیگر، یکی از ابتکارات حقوق دانان و از مباحث جدید و معاصر حقوق جزای بین المللی به شمار می آید که با ایجاد این نوع همکاری‌ها در سطح بین الملل، کشورها از حاکمیت مطلق در درون سرزمین اغماض کرده اند و قوانین جزایی دیگر دولت‌ها را به رسمیت شناخته‌اند. قبل از این نوع همکاری‌ها و مساعدت‌های حقوقی، قوانین جزایی درون مرزی بود. یا به عبارتی؛ فقط قوانین جزایی در محدوده قلمرو سرزمین قابل اعمال قرار می گرفت. با شناخت و رسمیت دادن این نهاد، انتقال مجوسان و شناسایی احکام جزایی خارجی در داخل کشور، بیشتر حکومت‌ها در سطح جهان جنبه حمایت و ترجم نسبت به اتباع مجوس که در دیگر کشورها محکوم به حبس شده‌اند و در آنجا در زندان به سر می‌برند، نشان داده‌اند. افزون بر آن، نظام‌های حقوقی امروزه تلاش دارند که به طرف حقوق جزای واحد جهانی در حرکت باشند.

واژگان کلیدی:

انتقال مجوسان، حاکمیت، حقوق جزا، قلمرو، سرزمین و حبس تنفیذی

مقدمه

هر کشوری براساس قوانین داخلی و حقوق بین‌الملل عمومی، دارای حاکمیت بوده و در قلمرو سیاسی خویش حکمرانی می‌کند و هرگز به دولت‌های دیگر این اجازه را نخواهد داد تا عملکردهای آنان حاکمیت کشور را خدشه‌دار بسازد؛ همان‌گونه که خود این کشور نمی‌تواند خارج از سرزمینش اعمال حاکمیت کند.

یکی از ابزار حاکمیت، اعمال قوانین در در یک سرزمین است. حکومت با توجه به استقلال و اصل حاکمیت، هرگز به محاکم (که زیر مجموعه قوه قضایی می‌باشد) اجازه نخواهد داد که قوانین کشورهای بیگانه را مخصوصاً در مورد قوانین جزایی در قلمرو دولت پیاده و مورد اجرا قرار دهند. به عبارت دیگر رسیدگی، صدور حکم و اعمال مجازات بالای مجرم از وسیله‌های حاکمیت در قلمرو سیاسی به شمار می‌آید.

امروزه با رشد تکنالوژی، سیاسی و اقتصادی، افراد جهان می‌توانند به راحتی از کشوری به کشور دیگر چه از راه قانونی و یا غیر قانونی سفر کنند که این امر برای مجرم هم صادق بوده و بعد از ارتکاب جرم از کشور محل واقع به دیگر کشورهای همسایه فرار می‌کنند تا از این طریق دور از دسترس دستگاه قضایی بوده باشند.

همان‌گونه که افراد بشر طبق موازین حقوق می‌توانند به هر جای که خواسته باشند، سفر کنند و اقامتگاه خویش را انتخاب نمایند؛ این مورد دربارهٔ محبوسان و زندانیان، در بند هم صادق بوده و آنها همانند اشخاص آزاد حق دارند که دوران محکومیت را در کشوری که تبعه آن اند، سپری کنند. زیرا مجازات حبس فقط سبب سلب آزادی محبوس می‌شود و شخص زندانی می‌تواند از دیگر حقوق مستفید گردد. شخصی که مرتکب جرمی در دیگر کشور می‌شود و مطابق به قوانین داخلی آن کشور محکوم به حبس تنفیذی می‌گردد؛ براساس حقوق جزا باید مدت حبس محکوم شده را در محبس سپری کند.

البته با پیشرفت و انکشاف علوم، حقوق جزا هم مدرن‌تر شده و تحولاتی اعم از قوانین جزایی، داخلی و حقوق جزای بین‌الملل به وجود آمده است. دیدگاه حقوق دانان نسبت به مجرمان و محبوسان متفاوت‌تر از گذشته شده است. با این دید و البته دخالت‌های حقوق بشری در قوانین داخلی کشورها، محبوسان می‌توانند که مدت باقی مانده از محکومیت جزای حبس را، در داخل سرزمینش سپری نماید؛ زیرا از محبوس دچار مجازات مضاعف نمی‌شود (جزای زندان و آسیب‌های روحی و روانی دور از خانواده) و اجتماع از هدف اجرای مجازات که اصلاح و تربیت مجدد مجرم است، دور نخواهد ماند.

امروزه با ایجاد ضرورت و تحولی که در دیدگاه‌های حقوق دانان به وجود آمده است، دولت‌ها در مواردی به حاکمیت خود لطمه و آسیب وارد کرده، قوانین و احکام محاکم خارجی را اعم از مدنی و جزایی پذیرفته‌اند تا از این طریق توانسته باشند که عدالت را به بهترین وجه تأمین نمایند. زیرا اگر مراحل رسیدگی قضایی محاکم کشورها را نادیده بگیرند و یا اینکه اصلاً قبول نداشته باشند، منجر به نقض عدالت شده و باعث می‌گردد که مجرم بدون مجازات باقی بماند. بدین ملحوظ کشورها دست به چنین همکاری‌هایی در سطح بین‌الملل زده‌اند تا حد امکان با همکاری قضایی در بین دولت‌ها سبب ایجاد عدالت و اجرای حقوق شوند. در حقیقت این تحول و نواندیشی همکاری‌ها و معاضدت قضایی بین‌المللی، نقاط ضعف حقوق جزا را که

مختص به سرزمینی بودن است، مرفوع ساخته است.

انتقال محبوسان و شناسایی احکام جزایی خارجی، یکی از این نوع همکاری‌ها در حقوق جزای بین‌المللی در بین کشورهای جهان است که، دولت‌ها با چشم‌پوشی از اصل حاکمیت آن را به رسمیت شناخته‌اند تا محبوسی که بیرون از مرزهای کشورش مرتکب جرم شده و محکوم به حبس گردیده، از این طریق با اعتبار و اجرای احکام جزایی خارجی نسبت به این محبوس، آن را به کشورش منتقل و حکم محکمه صادر کننده را بالای وی تطبیق نمایند. یا به عبارت ساده‌تر؛ دستگیری، تعقیب، تحقیق و صدور حکم از کشور بیگانه و خارجی، اما اجرای حکم و محبس از کشور محبوس صورت خواهد گرفت.

اینکه کشور، از تبعه خود ولو مجرم و یا محبوس حمایت و پشتیبانی می‌کند از اهمیت بالایی در سطح بین‌الملل و حقوق بشر برخوردار است؛ زیرا کشورها براساس قوانین داخلی و بین‌المللی ملزم به حمایت از حقوق اتباع‌شان در درون و بیرون از مرزها شده‌اند. تا هیچ شخصی حقیقی در سراسر جهان حق‌هایش مورد تجاوز قرار نگرفته و یک حامی قدرتمند به نام دولت، در کنار خود داشته باشد.

این تحقیق، انتقال محبوسان و شناسایی احکام خارجی در حقوق افغانستان را مورد بحث و بررسی قرار داده و بدنبال این است که، در قوانین افغانستان قانون‌گذار احکام جزایی محاکم خارجی را نسبت به محبوسان منتقل شده، چگونه به رسمیت شناخته و پروسه‌ی انتقال در کشور عزیزمان به چه منوال صورت می‌گیرد.

انتقال محبوسان (از کشور صادر کننده حکم به کشور مجری حکم)

برای این که این نوع همکاری بین‌المللی (انتقال محبوسان) در حقوق جزای بین‌المللی در بین کشورها به اجراء گذاشته شود، نیازمند یکسری شرایط چه از نظر شکلی و از نظر ماهوی می‌باشد. وقتی که این شرایط محقق باشد، نهاد انتقال محکومان به حبس بین کشورها به اجراء درخواهد آمد.

این شرایط به قرار ذیل می‌باشد:

الف) شرایط ماهوی انتقال محکومان به حبس

۱- جرم‌انگاری مضاعف

اولین شرطی که از نظر ماهوی بین دو کشور (کشور صادر کننده حکم و کشور مجری حکم) در مورد انتقال محبوسان لازم است، باید عمل ارتكابی توسط مجرم که به آن محکوم شده است، در هر دو کشور به عنوان جرم شناخته شده باشد. افزون برآن، در قوانین جزایی هر دو کشور جزای حبس تنفیذی (سلب آزادی)، برایش تعیین شده باشد. گرچند ممکن است که وصف جرمی متفاوت بین قوانین جزایی کشورها در نظر گرفته شده باشد. مثلاً در قانون جزای افغانستان به عنوان کشور صادر کننده حکم، عمل ارتكابی به عنوان وصف جرمی فریبکار و در قانون جزای ایران که در مقام کشور اجرا کننده حکم می‌باشد، همین عمل را قانون‌گذار ایرانی وصف جرمی کلاه‌برداری دانسته است. این اختلاف در وصف جرمی صدمه به این شرط ذکر شده نمی‌رساند؛ زیرا هر دو قانون جزای کشورها عمل را جرم‌انگاری کرده‌اند ولی در وصف جرمی اتفاق نظر ندارند. همین که فعل و یا ترک فعل ارتكابی توسط مجرم و محبوس را

به عنوان جرم در قوانین جزایی کشورها پذیرفته‌اند، برای انتقال محبوسان کافی است. در این مورد قانون استرداد متهمان، محکومان و همکاری عدلی افغانستان شرط فوق را در مورد انتقال محکومان به حبس، لحاظ دانسته و در مواد این قانون گنجانیده است که در ذیل به چند مورد از این ماده‌ها اشاره می‌گردد:

فقره دوم ماده یازدهم: «ارتکاب عمل مطابق قانون دولت افغانستان و دولت خارجی، جرم شمرده شده و مجازات آن در قوانین هر دو دولت بیشتر از یک سال حبس باشد.» افزون بر این ماده قانون‌گذار در ماده بیست و پنجم در قسمت رد الزامی استرداد در فقره چهارم، بازمه جرم‌انگاری مضاعف را اشاره کرده و چنین مقرر نموده است: «در صورتی که فعل در خارج از قلمرو دولت افغانستان و دولت خارجی درخواست‌کننده ارتکاب یافته و در قانون افغانستان جرم پنداشته نشده باشد استرداد صورت نمی‌گیرد.»

با تفسیر موسع می‌توان از مفاد ماده هجدهم قانون جزای افغانستان مصوب سال (۱۳۵۵)، جرم‌انگاری مضاعف را برداشت نمود: «هر افغان که در خارج افغانستان مرتکب عملی گردد که به موجب احکام این قانون جرم شمرده شود، در صورت مراجعت به افغانستان طبق احکام این قانون مجازات می‌شود. مشروط بر این که فعل مذکور به موجب قانون کشور محل ارتکاب قابل مجازات باشد.»

«کشوری که حکم محکومیت را اجراء می‌کند، باید عمل منجر به محکومیت را در قوانین خود جرم شناخته باشد؛ زیرا از کشوری که عملی را مباح می‌داند، نمی‌توان انتظار همکاری در به جزا رساندن مرتکب آن را داشت. بنابراین شرط مجرمیت مضاعف یا متقابل باید رعایت گردد.»^۱

۲- قطعیت حکم

شرط دوم از نظر شرایط ماهوی انتقال محبوسان، قطعی بودن حکم محکمه بالای فرد محبوس است. تا زمانی که براساس محکمه باصلاحیت شخص مجرم شناخته نشده باشد و حکم مجازات حبس تنفیذی بر وی اصدار نیافته باشد، محبوس نمی‌تواند از این نوع همکاری‌های بین‌المللی مستفید شود. یا به عبارت دیگر این نهاد انتقال محبوسان برای متهمانی که در توقیف به سر می‌برند، مورد استفاده نبوده و صرف اشخاص را در بر می‌گیرد که به عنوان مجرم و محبوس شناخته شده باشند. گرچند برای استرداد مجرمین که نوع دیگری از همکاری‌های بین‌المللی به شمار می‌آید، متهمین هم می‌توانند با استفاده از نهاد استرداد، از کشوری به کشور دیگر مسترد شوند؛ زیرا برخلاف اصطلاح (استرداد مجرمین) ذکر شده تنها برای مجرمان نبوده و کشورها برای متهمان هم استفاده می‌نمایند. در حالی که نهاد انتقال محکومان به حبس، صرفاً برای محبوسان مورد پذیرش کشورها قرار گرفته شده است.

«هدف از انتقال محکوم‌علیه به کشور اجرا کننده، اجرای مجازات مقرر در حکم است و بدین لحاظ، ضروری است که حکم مذکور شرایط لازم برای اجراء را داشته باشد. بنابر این حکم صادر شده باید حکم قطعی لازم الاجراء باشد؛ یعنی حکمی که طرق عادی اعتراض و شکایت از آن پیموده شده و راهی برای نقض حکم از این طرق باقی نمانده باشد. قطعیت یا

۱- خالقی، دکتر علی، مقاله انتقال محکومان؛ تحولی بزرگ در شناسایی اعتبار احکام کیفری خارجی در ایران، ص ۱۹.

عدم قطعیت حکم نیز بر طبق قوانین حاکم در محل صدور حکم سنجیده می‌شود نه براساس قوانین محل اجرای حکم.»^۲

۳- باقی ماندن حداقل شش ماه از جزای حبس

از آنجایی که این نوع همکاری‌های بین‌المللی مصارف گزاف و قایل به تشریفات در کشورهای صادرکننده حکم و کشور مجری حکم است، بنابر این محبوس مورد انتقال از کشوری به کشور دیگر باید حداقل مدت شش ماه از حبس وی باقی مانده باشد. وگرنه انتقال زندانی کمتر از میعاد ذکر شده در مجازات سلب‌آزادی، ممکن‌پذیر نخواهد بود. کشورها معمولاً شرط حداقل شش ماه از مجازات حبس را در موافقت‌نامه‌های خود در نظر می‌گیرند.

۴- محبوس از اتباع کشور اجراء کننده حکم باشد

«مناسب‌ترین کشوری که می‌تواند محل اجرای مجازات حبس باشد، کشوری است که محکوم‌علیه تابعیت آن را دارد. اصولاً انتقال تنها در روابط بین کشورهای صادرکننده حکم و کشور متبوع محکوم‌علیه می‌تواند صورت بگیرد.»^۲

بنابر این انتقال محبوسان از کشورهای دیگر در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که زندانی در بند، در کشور خارجی تابعیت افغانستان را داشته باشد. گرچند موافقت‌نامه نمونه سازمان ملل متحد در مورد انتقال محبوسان به کشور محل اقامت محکوم‌علیه هم صلاحیت این نوع همکاری بین‌المللی را اعطاء کرده است. محبوس می‌تواند افزون بر کشوری که تابعیت آن را داراست، به کشور محل اقامت خود نیز منتقل گردد. کشور محل اقامت محکوم‌علیه براساس این موافقت‌نامه، همانند کشور متبوع محبوس، می‌تواند از این مضاعف قضایی بین‌المللی مستفید گردد.

البته این خود یک نوع امتیاز ویژه برای محبوس به شمار می‌آید؛ زیرا محبوس براساس درخواست و رضایت کتبی خویش، تن به منتقل شدنش از کشور صادرکننده حکم به کشور اجراء کننده حکم می‌دهد و با این امتیاز و صلاحیت برتر می‌تواند به کشور متبوع و یا کشور محل اقامت خود منتقل یابد. اما این نهاد انتقال محبوسان، بیشتر براساس معاهدات بین کشورها ایجاد می‌گردد و کمتر پیش خواهد آمد که هر دو کشور (کشور متبوع و کشور محل اقامت) متقاضی یک زندانی در کشور صادرکننده حکم شوند.

قانون‌گذار افغانستان از این مورد واقف بوده و در ماده هشتم قانون استرداد به آن اشاره کرده است: «سپردن تبعه دولت خارجی به دولت ثالث براساس موافقت‌نامه که بین افغانستان و دولت متبوع وی عقد گردیده است، صورت می‌گیرد.»

بنابر این براساس ماده فوق می‌توان تبعه کشوری را به کشور ثالث تسلیم کرد. اما شرطی که قانون‌گذار مقرر نموده این است که باید موافقت‌نامه مبنی بر رضایت کشور متبوع وی در اختیار دولت افغانستان باشد و گرنه بدون موافقت‌نامه هرگز نمی‌توان مستقیماً تبعه‌ی کشوری را به کشور دیگر تسلیم نمود.

همان طوری که بیان گردید، موضوع محبوس تبعه و یا مقیم یک کشور، بستگی به موافقت‌نامه‌های بین کشورها برای از این قبیل همکاری‌های بین‌المللی دارد. پیش‌نویس

۱- خالقی، همان، ص ۲۰.

۲- خالقی، همان، ص ۲۰.

موافقت‌نامه میان دولت افغانستان و دولت هندوستان (راجع به انتقال محکومان به حبس)، در ماده سوم تحت عنوان «شرایط انتقال» مقرر نموده است: «شخص تبعه کشور دریافت کننده باشد.»

بنابراین در انتقال محکومان به حبس بین افغانستان و هندوستان نمی‌توان که به غیر از تبعه کشور، درخواست منتقل شدن دیگر محبوس را که اقامت در این دو کشور را دارد، مدنظر گرفت. همین‌گونه موافقت‌نامه بین دولت افغانستان و دولت ایران، موضوع تابعیت در کشور مجری حکم را در ماد، سوم خویش مورد توجه قرار داده است.

۵- درخواست و موافقت کتبی محبوس

آخرین شرط از شرایط ماهوی نهاد انتقال محبوسان، درخواست و ورقه عرض محبوس مبنی بر انتقال خویش از کشور صادر کننده حکم به کشور متبوع‌اش است؛ زیرا تا زمانی که محبوس به انتقال خویش رضایت و موافقت نداشته باشد، دولت‌ها نمی‌توانند که شخص محکوم‌علیه را به کشورش و یا کشور محل اقامتش منتقل نمایند. به دلیل این که این نهاد بیشتر برای حمایت و دید حقوق بشری نسبت به زندانیان در زندان، در بیرون از قلمرو سیاسی کشور است. یا به عبارت دیگر، این انتقال محبوسان در بین کشورها برای عدم مجازات مضاعف از نظر روحی و روانی، بر شخص محبوس به وجود آمده است. و گرنه این انتقال خود بسیار پرهزینه و جنجال‌برانگیز است. از آنجا که انتقال در جهت منافع محکوم‌علیه و یا هدف تسهیل ورود مجدد او به جامعه صورت می‌گیرد، نظر وی در مورد انتقال حایز اهمیت است و باید موافقت خود را با این اقدام اعلام نموده باشد. حتی چنانچه محکوم‌علیه به دلیل سن یا وضعیت جسمانی یا روانی خود قادر به اعلام رضایت خویش نباشد، جلب موافقت نماینده قانونی او برای انتقال ضروری است.

«در هر حال، رضایت محکوم‌علیه عنصری اساسی است، و حتی از دولت‌های ذیربط در انتقال خواسته شده که سلامت اراده او برای اعلام رضایت را بررسی و آثار و عواقب موافقت خود با انتقال از جمله امکان تعقیب جزایی در کشور اجراء کننده را به دلیل ارتکاب سایر جرایم، به او اعلام نماید.»^۱

بنابر این تا درخواست و تقاضای محبوس برای انتقال به کشورش موجود نباشد، هرگز وی را منتقل نخواهند داد. ماده دهم قانون استرداد، محتوای درخواست استرداد و ضمایم آن را مطرح کرده است؛ افزون بر اجتماع شرایط ماهوی، انتقال محبوسان از کشور صادر کننده حکم به کشور مجری حکم نیازمند شرایط شکلی نیز می‌باشد که در زیر آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

ب) شرایط شکلی انتقال محکومان به حبس

بعد از این که شرایط ماهوی انتقال محبوسان فراهم گردید، این شرایط باید از سوی کشور متقاضی برای انتقال محبوسان به کشور دیگر تقدیم گردد. تا بعد از بررسی و ایجاد تفاهم‌نامه از سوی کشورها، همکاری بین‌المللی و مساعدت قضایی صورت گیرد. معمولاً انتقال محکومان به حبس، توسط ارائه درخواست مبنی بر انتقال محبوسان، توسط وزارت عدلیه کشورها صورت

می‌گیرد که این امر در کنوانسیون شورای اروپا تسجیل یافته است. در این کنوانسیون تنها در این نوع همکاری‌های بین‌المللی، وزارت عدلیه را ذیصلاح دانسته و مقرر نموده است که نیازی به این نیست تا از طریق وزارت امور خارجه کشورها برای انتقال محبوسان اقدام کنند، فقط با توافق دو وزارتخانه عدلیه بین دو کشور برای ایجاد موافقت‌نامه مبنی بر انتقال محبوسان اکتفا کرده است. اما روند و تشریفات کشورها متفاوت‌تر از پیش‌بینی کنوانسیون شورای اروپا می‌باشد؛ زیرا این کنوانسیون به نظر می‌رسد، بیشتر خواسته کشورها به طرف فدرالی شدن حرکت کنند، و یا این که پا را فراتر نهاده و به منظور ایجاد حقوق جزای واحد در بین تمام کشورها (که راهی بسیار طولانی برای این کار نیاز است) به این موضوع اشاره کرده است.

«اصولاً انتقال محکومان مستلزم توافق دو دولت طرف قرارداد در هر مورد خاص است و وجود موافقت‌نامه انتقال، آنها را ملزم به قبول انتقال در همه شرایط نمی‌سازد. بنابر این ممکن است دولت صادر کننده حکم به دلیل بیم احتمالی برخورداری محکوم‌علیه از مساعدت‌های غیر قابل توجیه در کشور خود، از انتقال وی خوداری نماید و یا دولت اجراء کننده حکم به دلیل ملاحظات مربوط به نحوه اداره زندان و طبقه بندی محکومان تمایلی به این انتقال نداشته باشد.»^۱

افغانستان برای این نوع مضاعدت قضایی بین‌المللی، وزارت امور خارجه را دخیل کرده ولی باید خاطر نشان شد که این دخالت صرف به خاطر ایجاد رابطه بین کشورهاست و من حیث یک پل ارتباطی وزارت عدلیه، لوی خارنوالی و ستره محکمه با کشورها مورد موافقت است. یا به عبارت دیگر وزارت امور خارجه فقط به شکلیات و تشریفات موضوع داخل می‌شود و دیگر کاری به ماهیت این نوع همکاری بین‌المللی ندارد. برای انتقال محبوسان از دولت افغانستان به دولت خارجی، علاوه بر دخیل بودن وزارت عدلیه، ستره محکمه، وزارت امورداخله، لوی خارنوالی و وزارت امورخارجه، فرمان رییس‌جمهور در این زمینه الزامی است. تا زمانی که رییس‌جمهور فرمان انتقال صادر نکند، این ارگانها صلاحیت انتقال محکومان به حبس را در دیگر کشور نخواهند داشت.

«درخواست کتبی انتقال ممکن است توسط هریک از طرفین به طرف دیگر ارایه گردد، و محدودیتی از نظر لزوم تقاضای یکی از آنها بر دیگری وجود ندارد. به ضمیمه این درخواست باید مدارک لازم جهت اثبات شرایط ماهوی انتقال محکوم علیه که پیشتر به آنها اشاره شد، نیز ارسال گردد.»^۲

«انتقال یک زندانی از کشوری به کشور دیگر به ویژه اگر وی عضو باندهای تبهکارانه سازمان یافته باشد یا این که این کشورها مرز مشترک با یکدیگر نداشته باشند، همواره اقدامی پرمخاطره است و مراقبتی دو چندان را می‌طلبد. همین امر سبب تخصیص نیرو و امکانات بیشتر برای بالا بردن ضریب امنیت انتقال و در نتیجه موجب افزایش هزینه‌های انتقال نسبت به اعزام ساده یک متهم از بازداشتگاه به دادگاه در داخل یک کشور می‌گردد. پرداخت این هزینه‌ها اصولاً برعهده کشور اجراءکننده حکم است. با این حال، موافقت‌نامه نمونه سازمان ملل، امکان توافق طرفین بر خلاف این اصل را پیش‌بینی نموده است و کنوانسیون شورای

اروپا صریحاً کشور صادر کننده حکم را مسؤول پرداخت هزینه های صورت گرفته در خاک خود می داند.»^۳

در کشور افغانستان براساس موافقتنامه انتقال مجبوسان با فدراسیون روسیه در ماده چهاردهم به مصارف و اعتبارات مالی این گونه توافق صورت گرفته است: «مصارف انتقال محکومان تا زمان تسلیم دهی به دوش طرفی می باشد که آن را عملی می نماید، اما مصارف پس از تسلیم دهی من جمله مصارف عبور ترانزیتی را دولت مجری حکم می پردازد.» ماده یازدهم موافقتنامه انتقال مجبوسان بین دولت افغانستان و دولت ایران، اعتبارات و مصارف مالی را بدوش کشور مجری حکم دانسته است. اما در پیش نویس موافقتنامه انتقال محکومان به حبس بین دولت افغانستان و دولت هند، در ماده پانزدهم، افزون بر این که هزینه های مالی را بدوش کشور اجراء کننده مقرر کرده، مورد دیگری را اضافه نموده است که طبق این ماده قرار ذیل است: «کشور تسلیم شونده باید هر نوع مصارف مربوط به تمویل این موافقتنامه را به جزء از مصارفی که در قلمرو کشور انتقال دهنده صورت گرفته، متقبل گردد. کشور تسلیم شونده می تواند مجموع و یا بخشی از مصارف انتقال را از شخص محکوم و یا منبع دیگری دوباره بدست آورد.» ماده فوق به نظر می رسد که خلاف فلسفه این نوع همکاری های بین المللی باشد؛ زیرا نهاد انتقال مجبوسان بین کشورها، بیشتر به خاطر حمایت از شخص زندانی و عدم مجازات مضاعف است. اگر این مصارف مالی که صورت گرفته به نحوه دوباره از محکوم علیه اخذ گردد، این خود یک نوع مجازات برای وی، خانواده و حتی اقاربش خواهد بود. خوب است که در این ماده قسمت اخیر حذف گردد، در غیر این صورت حداقل کاری که این کشورها می تواند انجام دهند، قبل از این که رضایت به صورت کتبی از محبوس گرفته شود، این موضوع را با وی در میان بگذارند. زیرا وی را بعد از انتقال در عمل انجام شده قرار ندهند که این خود جفای به حق شخص محکوم علیه خواهد بود. بنابر موافقتنامه های که در این زمینه بین دولت افغانستان و دیگر کشورها صورت گرفته است، اعتبارات مالی همان طوری که در کنوانسیون شورای اروپا پیش بینی گردیده بود، بدوش کشور مجری حکم است. تا به حال مجبوسان که از قلمرو کشور ایران وارد افغانستان شده اند، در محبس هرات به سر می برند و همانند مجبوسان که در داخل کشور محکوم به حبس شده اند، تمام مصارف از قبیل: اعاشه، صبحیه، البسه و... مدیریت محبس ولایت هرات مکلف به پرداخت آن می باشد. همین طور مدیریت محبس کندز، مجبوسان را که از کشور تاجکستان به داخل کشور منتقل می شوند، تحت پوشش قرار داده و مصارف و هزینه های مالی آنها را پرداخت می کند.

آثار انتقال مجبوسان

انتقال محکومان به حبس، که از جمله همکاری های قضایی در بین کشورها به شمار می آید، خالی از اثر نبوده و با انتقال مجبوسان از کشور صادر کننده حکم به کشور اجراء کننده حکم، برای هر دو کشور آثار و پیامدهای را به دنبال خواهد داشت. در این بخش این اثرها را در هر دو کشور به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داده شده است.

الف) آثار انتقال مجبوسان در کشور صادر کننده حکم

هنگامی که پروسه انتقال مجبوسان بین کشورها ایجاد می گردد، با انتقال محکومان به حبس، پیامدهای در کشور صادر کننده حکم رونما می گردد. زیرا این کشور وارد ماهیت قضیه شده و حکم جزای حبس برای محبوس مورد نظر، به صورت قطعی صادر کرده است. در این حال، سؤال این جاست که این حکم بعد از انتقال محکوم علیه به کشورش، چه اثری را به دنبال دارد؟

«انتقال محکوم علیه به کشور مجری حکم، در کشور صادر کننده حکم آثاری را در پی خواهد داشت. نخست آن که از زمان تحویل گرفتن وی توسط دولت اجرا کننده حکم، اجرای حکم در کشور صادر کننده آن، به حالت تعلیق در می آید. این تعلیق موقتی است و زمانی قطعی می شود که اجرای حکم در کشور اجرا کننده به پایان برسد.»^۱ به سخن دیگر، حکم صادر شده به دلیل این که مورد اجراء قرار نگرفته و جزای زندان شخص محبوس میعاد آن سپری نشده است، از طرفی جزای حبس وی مورد عفو هم قرار نگرفته، در این صورت جزای محکوم علیه تا زمان اجراء و تطبیق مجازاتی که به آن محکوم شده، حالت تعلیق به خود خواهد گرفت؛ زیرا این تعلیق بیشتر به خاطر آن است که اگر شخص محبوس منتقل شده از محبس کشور مجری حکم فرار نماید یا این که کشور اجراء کننده به هر دلیلی موافقتنامه که با کشور صادر کننده داشته زیر پا کند و حکم محکمه کشور صادر کننده را به رسمیت نشناسد و یا جزای حبس را تبدیل به جزای غیر از حبس نماید، زمانیکه محبوس منتقل شده به کشور صادر کننده به هر دلیلی برگردد، تعلیق مجازات حبس تبدیل به تنفیذ شده و کشور صادر کننده حکم مجازات زندان را بر وی تطبیق خواهد نمود؛ زیرا به نظر این کشور هنوز این مجرم جزا ندیده و لاجرم مستحق جزای حبس میعاد باقی مانده خواهد بود.

«اثر دوم، منع اجرای مجازات توسط کشور صادر کننده حکم به محض اعلام کشور اجرا کننده، مبنی بر خاتمه اجرای مجازات است.»^۲ هنگامی که کشور اجراء کننده حکم، اطلاع دهد که مجازات محبوس منتقل شده ختم گردیده و یا بر اساس قوانین داخلی، محبوس مستحق عفو شناخته شده است و از زندان رها گردیده است؛ حکم صادر شده در کشوری که مجرم مرتکب جرم شده و در آنجا محکوم شده است، مختومه می گردد.

ماده دهم فقره دوم پیش نویس^۳ و ماده دهم موافقتنامه بین دولت افغانستان و دولت تاجکستان، موعید همین مطلب است. دولت مجری حکم را به ارایه گزارش در مورد اجرای جزای زندان بر محبوس و یا عدم اجرای آن، مکلف می سازد.

تجدید نظر نسبت به حکم صادر شده توسط کشور صادر کننده حکم، سومین اثری است که می توان برشمرد؛ زیرا بعد از انتقال محکوم علیه به کشورش جهت تطبیق مجازات حبس، کشور صادر کننده حکم می تواند که از حکمی که صادر کرده بنا به هر دلیلی، تجدیدنظر نماید و یا حکم توسط این کشور تعدیل شود.

ب) آثار انتقال مجبوسان در کشور اجراء کننده حکم

۱- خالقی، همان، ص ۲۳.

۲- همان.

۳- پیش نویس بین دولت افغانستان و دولت هند

۱- هر محبوس در یک شبانه روز مبلغ ۸۵ افغانی برای سه وقت غذا طبق نورم تعیین شده ریاست محابس و توقیف خانه ها مصرف دارد.

قبل از این که همکاری ها و مساعدت قضایی بین المللی، میان کشورها توسط معاهدات ایجاد نشده بود، حکم محاکم کشور بیگانه در درون کشور، هیچ گونه اثر و پیامدی را نداشته و حتی دولت ها شدیداً مخالف به رسمیت شناختن حکم جزایی کشور خارجی بودند، چه رسد که آن حکم را در قلمرو سیاسی کشور مورد اجرا قرار دهند. اما امروزه با ایجاد نهاد انتقال محکومان به حبس، تحولی بزرگ در حقوق جزای بین المللی به وجود آمده است. تا آنجایی که علاوه بر به رسمیت شناختن حکم محاکم کشور بیگانه، آن حکم را مورد اجراء قرار می دهند. این اجراء و تطبیق حکم محاکم خارجی در سرزمین، آثاری را بدنبال خواهد داشت؛ زیرا ممکن نیست که حکمی را به رسمیت شناخت، ولی هیچ اثری را به دنبال نداشته باشد. افزون بر آن، پذیرفتن حکم محاکم قضائی بیگانه، از طرفی برای محاکم داخل کشور مفید و خالی از فایده نیست. بدلیل این که از یک سو کار محکمه آسان تر شده و نیاز به این نیست که محاکم و خارنوالان برای اثبات یک قضیه جزایی به دنبال ادله و بینه باشند. یا این که حداقل از نظر مدت زمان برای محاکم فایده می رساند؛ دیگر نیازی نیست، که محاکم مدت زمان نسبتاً طولانی را جهت حل و فصل یک دوسیه به خرج دهند. افزون بر آن، یک نوع صمیمیت و ارتباطات بین دولت ها از نظر حقوق جزا به وجود می آید که این خود بسیار مثمر برای یک پارچه گی حقوق جزای بین الملل است.

«چشایر-حقوق دان انگلیسی- عقیده دارد که شناخت اعتبار قضیه محکوم بها برای حکم خارجی، دادن یک نوع امتیاز به محکمه خارجی محسوب نمی شود، بلکه شناختن این اثر برای احکام خارجی سبب می شود که از طرح دعاوی بی اساس و رسیدگی های غیر ضرور و مکرر کاسته شود و ضمناً روابط بین المللی گسترش یابد.»^۱

۱. نحوه اجرای حکم

اولین اثری که بعد از انتقال محبوسان به کشور مجری حکم خواهد داشت، اجرای حکم است؛ زیرا این کشور ملزم است که حکم حبس را بالای محبوس که منتقل شده، تطبیق نماید. گرچند نحوه اجراء و تطبیق حکم بین تمام کشورها به صورت اجماعی نبوده و بیشتر با توجه به موافقت نامه ها و معاهدات بین کشورها این روش مشخص می شود. یا به تعبیر دیگر، قوانین داخلی کشورها در این زمینه و هر موافقت نامه بین دولت ها، روش اجرای حکم محاکم صادر کننده حکم را پیش بینی و مشخص می کند. ممکن است که یک دولت از روش های مختلف برای تطبیق حکم محکمه خارجی استفاده نماید؛ زیرا وفق موافقت نامه های که بین کشورها موجود است، روش های اجرای متفاوت پیش بینی شده است. امکان این می رود که با کشوری به این تفاهم رسیده باشد که حکم را مستقیماً و رأساً مورد اجراء قرار دهد و با کشور دیگر موافقت به حکم مجدد کرده باشد. در این صورت، کدام الزام بین المللی در حقوق جزای بین الملل به چشم نمی خورد.

افغانستان براساس قانون استرداد و موافقت نامه های که بین کشورها در مورد انتقال محبوسان دارد و از آنجایی که محبوس را بعد از انتقال مستقیم در محبس برای اجرای حکم می آورند و محاکم افغانستان وارد دوسیه جزایی محبوس نمی گردد؛^۲ بیانگر این موضوع است

۱- کریانگ ساک کیتی چاپساری، (۱۳۸۷)، ترجمه: دکتر حسین آقایی جنت مکان، حقوق کیفری بین المللی- با اصطلاحات و اضافات، تهران: انتشارات جنگل، جاودانه، چاپ دوم، ص ۳۴۱.

۲- محبوسان را از کشور ایران به محبس هرات و از کشور تاجکستان به محبس کندز جهت اكمال معیاد حبس وارد می کنند.

که حکم کشور صادر کننده را به طور مستقیم و بدون دخالت محاکم، رأساً به اجراء در می آورد. در این مورد فقره دوم ماده هشتم موافقت نامه با کشور روسیه مقرر کرده است که: « مجازات محکوم بر مبنای فیصله محکمه دولت صادر کننده حکم صورت می گیرد... »

همین طور ماده نوزدهم قانون جزای افغانستان هم عدم محاکمه مجدد را تأکید ورزیده است. افزون بر آن، در ماده سوم پیش نویس موافقت نامه با دولت هند مقرر نموده است که: « هیچ گونه تحقیق، محاکمه و یا اقدام دیگر علیه شخص محکوم علیه در کشور دریافت کننده صورت نخواهد گرفت. »

بنابر این در کشور ما، حکم محکمه صادر کننده حکم، مستقیماً مورد اجراء درخواهد آمد. اما سوال اینجاست که اگر حکم معیاد و مدتش اضافه تر از معیاد قانونی که در قوانین جزای افغانستان پیش بینی شده باشد، تکلیف چیست؟ آیا همان مدت ولو که اضافه تر از مواد قانونی است، بر محبوس تطبیق می گردد؟

برای جواب به سوال فوق، به دنبال قوانین داخلی، موافقت نامه ها و همچنین رویه قضایی باید باشیم که در این زمینه قانون استرداد افغانستان سخنی به میان نیاورده است. زیرا این قانون، تنها برای انتقال محبوسان نبوده و یک قانون عام برای تمام همکاری های حقوق جزای بین المللی به شمار می آید. اما موافقت نامه های که دولت با سایر دولت ها منعقد کرده است، مرجع صلاحیت دار به این مورد واقف بوده و به آن اشاره کرده است. در فقره پنجم ماده دوازدهم موافقت نامه با دولت ایران مقرر نموده است که:

« معهداً چنانچه این محکومیت از نظر ماهیت یا مدت، با قانون کشور اجراء کننده حکم مغایر باشد و یا در صورتی که قانون دولت اجراء کننده چنین ایجاب نماید آن دولت می تواند از طریق مرجع صلاحیت دار خود محکومیت را با مجازات یا اقداماتی که طبق قوانین وی برای همان جرم مقرر گردیده است، تطبیق دهد.»

افزون بر ماده فوق، در پیش نویس موافقت نامه با دولت هند، در ماده نهم فقره دوم مقرر نموده است که: « در صورتی که ماهیت و یا مدت زمان حکم در تطابق با قوانین کشور تسلیم شونده نبوده و یا مقتضی قوانین همان کشور باشد، کشور تسلیم شونده می تواند توسط محکمه و یا اوامر اداری حکم را به مجازات و یا هر نوع اقدام دیگری که مقتضی قانون باشد، بیاورد.»

در این مورد ریاست عمومی محابس و توقیف خانه ها از مقام ستره محکمه طلب استهدا شده اند که ستره محکمه به جواب ارائه نموده است:

« استهداییه (۶۱۵) ریاست محترم عمومی محابس و توقیف خانه ها در رابطه به آن عده محبوسان انتقال شده که طبق حکم محاکم کشور ایران به حبس ابد محکوم گردیده اند، در حالی که در قوانین جزایی افغانستان حبس ابد نیست، بلکه حبس دوام است؛ تمنا داریم که در مورد تطبیق حبس مذکور رهنمایی به عمل آید.»

موضوع در روشنی بندهای (۳، ۵ و ۱) ماده دوازدهم موافقت نامه انتقال محکومان به حبس میان جمهوری اسلامی افغانستان و جمهوری اسلامی ایران، مورد غور قرار گرفت و چنین ابراز نظر به عمل آمد: از آن جایی که حبس ابد در قانون جزای جمهوری اسلامی افغانستان وجود ندارد و آخرین مجازات شدید حبس، حبس دوام است که معیاد آن از (۱۶ الی ۲۰) سال

است؛ از جانب دیگر در ماده دوازدهم موافقت‌نامه فوق‌الذکر طرفین به تعدیل مجازات بر طبق قوانین کشور تطبیق کننده، توافق نموده‌اند، لهذا در همچو موارد مجازات حبس یا مجازاتی که بالاتر از بیست سال باشد با رعایت موافقت‌نامه، مورد بحث از جانب جمهوری اسلامی افغانستان به حبس دوام تعدیل شده می‌تواند، در اینصورت حبس معینه و تعدیل شده از تاریخ آغاز نظارت و توقیف محکوم قابل اجرا دانسته می‌شود.

در مورد اینکه کدام محکمه جزای مذکور را طبق قانون جمهوری اسلامی افغانستان معادله نماید، به قیاس از مسایل اشکال در تنفیذ قضایای حقوقی، پیشنهاد می‌شود که محکمه ابتدایی که محل حبس محکوم در حوزه صلاحیت قضایی آن قرار دارد، موضوع را برویت تمام سوابق ذاتی محبوس رسیدگی نموده و طی قرار قضایی آنرا اخبار نماید.»

بنابر این، براساس موافقت‌نامه‌ها و رأی ستره محکمه، دولت افغانستان صلاحیت دارد که در صورتی جزای حبس برای محبوس مخالف و یا اضافه‌تر از میعاد در نظر گرفته در قانون باشد، آن را براساس قوانین داخلی تغییر دهد. این رسیده گی مجدد در محاکم ابتدایی که محبس در صلاحیت حوزه ی آن است انجام می‌گردد. این رسیدگی بیشتر جنبه صوری و تشریفاتی داشته و شخص محبوس حق استیناف‌طلبی و یا تجدیدنظر را نخواهد داشت. زیرا بر وفق رأی ستره محکمه، این ارجاع قضیه به محکمه ابتدایی، به دلیل تناقض بودن میعاد قانونی حبس است و این نوع امتیاز ویژه یی به شمار می‌آید که به محکوم‌علیه اعطاء می‌گردد.

«کشورها معمولاً بعد از موافقت‌نامه‌های که بین همدیگر منعقد نمودند و براساس تفاهم دو سویه، از روش مستقیم اجرای حکم استفاده می‌کنند. گرچند کشورهای وجود دارد که بدون موافقت‌نامه و به صورت یک جانبه به اجرای حکم محاکم خارجی رضایت دهند، و آن حکم را در قلمرو سرزمین خویش مورد اجرا درآورند. کشور سوئیس در زمره نادر کشورهای قرار دارد که قطع نظر از وجود یا عدم وجود موافقت‌نامه خاص، به‌طور یک جانبه و صریح و تحت شرایطی، اجرای حکم جزایی دادگاه خارجی را در قوانین خود پیش‌بینی نموده است.»^۱

«راه دوم این است که کشور اجراء کننده حکم، ابتدا به وسیله دادگاه ملی خویش، مجازات مقرر در حکم را به مجازات دیگری که قوانین خود برای همان جرم پیش‌بینی نموده، تبدیل و سپس اجرا نماید. بدون این که مجاز به تبدیل جزای سالب آزادی مقرر به جزای نقدی باشد.»^۲

کشور مجری حکم، در این روش، رأی محاکم خارجی را مستقیماً مورد اجراء و تطبیق قرار نمی‌دهد. بلکه در قدم اول، حکم محاکم خارجی را وارد قوانین جزایی داخلی کرده و استناد به مواد قانون جزای داخلی، مجازات حبس را بر محکوم‌علیه اعمال می‌کنند. به سخن دیگر در این روش دولت‌ها، موضوع حاکمیت و استقلال قوه قضایی را بیشتر مورد حمایت قرار داده اند و تطبیق جزای زندان را براساس قوانین داخلی پیدا می‌کنند. صرفاً وصف جرمی را از محاکم صادر کننده حکم و مجازات را براساس مواد قانون جزا اعمال می‌کنند.

می‌توان گفت که کشورها در روش فوق، حکم محاکم خارجی را نسبی و فقط در انتخاب وصف

جرمی پذیرفته‌اند، اما در روش اول که اعمال جزا بر اساس مواد قوانین کشور صادر کننده حکم است، کاملاً مورد قبول قرار داده‌اند و رأی محاکم صادر کننده را راساً بدون هیچ‌گونه تصرفی مورد اجراء خواهند آورد.

در این مورد موافقت‌نامه دولت افغانستان با دولت روسیه، در ماده هشتم مقرر نموده است که، «...محکمه با صلاحیت دولت مجری حکم با درنظر داشت اصل حکم قبلی، همان میعاد حبس را بر مبنای قوانین جاری کشور خود، تعیین می‌نماید. هرگاه اندازه مجازات جرم همگون در دولت مجری حکم کمتر از اندازه باشد که دولت فیصله کننده حکم تعیین نموده است، در آن صورت محکمه حداکثری را که قانون جاری کشورش اجازه می‌دهد، تعیین می‌نماید. قسمت سپری شده مدت حبس در قلمرو دولت صادر کننده حکم، شامل کل مدت می‌باشد.»

برداشتی که از مفاد ماده فوق و دیگر مواد موافقت‌نامه می‌توان داشت، این است که تبدیل و تغییر جزای حبس به دیگر جزا، همانند جریمه نقدی و غیره ممکن نخواهد بود؛ افزون برآن، اگر مواد قوانین داخلی میعاد کمتری داشته باشد، محاکم ملزم به درنظر گرفتن بیشترین و حداکثر جزای پیش‌بینی شده در قانون است و نمی‌تواند که قاضی کمترین و یا حد اوسط را درنظر بگیرد. ولی اگر برعکس باشد، تکلیف محاکم چیست؟ یعنی مجازاتی را که کشور صادر کننده حکم در یک وصف جرمی مشخص اصدار حکم نموده، در قوانین جزایی کشور مجری حکم، حداقل جزای که قانون‌گذار برای این وصف جرمی در نظر گرفته است، بیشتر از مجازاتی است که بر محکوم‌علیه در محاکم خارجی اصدار رأی شده است. در این صورت، گرچند قانون استرداد سکوت را اختیار کرده است، اما بر اساس اصل عدالت، باید حداقل جزا را بر محبوس اصدار حکم نمود. یا به عبارت ساده‌تر برعکس ماده هشتم موافقت‌نامه افغانستان با دولت روسیه عمل کرد.

بنابراین، کشور اجراء کننده حکم، در صورت روش دوم، حکم محاکم خارجی را مستقیماً مورد اجراء قرار نمی‌دهد و ملزم است جزای محبوس را تشدید نکند. افزون برآن، حق تبدیل به دیگر جزاها به غیر از جزای سالب آزادی را ندارد و مکلف به اصدار حکم مبنی بر تنفیذ حبس بر محکوم‌علیه می‌باشد. اما در این صورت صلاحیت زیاد و یا کم کردن میعاد حبس را آنهم براساس قوانین داخلی خود دارد.

راه سومی هم در اجرای حکم محکمه خارجی در رویه قضایی کشورها وجود دارد. این روش به گونه است که قوه قضاییه کشور اجراء کننده حکم، صرف از نظر تشریفات وارد فیصله حکم محاکم صادر کننده شده و فقط مهر تأیید به آن می‌زند؛ زیرا قبول کردن و اعمال بدون تأیید محاکم داخلی بر بعضی کشورها، قابل قبول نبوده و نمی‌تواند که حکم خارجی را در قلمرو سرزمین مستقیماً مورد اجرا قرار دهند.

تفاوتی که این روش با روش دوم دارد، در این است که در روش دوم، محاکم در ماهیت دعوا داخل می‌شود و حکم جدید و مستقلی را اصدار خواهند نمود؛ در حالی که در روش سوم، محاکم کشور هرگز به ماهیت قضیه دخالت نکرده و از نظر شکلی مهر تأیید به حکم محاکم خارجی می‌زند.

بنابراین، در قضایای جزایی و انتقال محکومان به حبس، از این سه روش برای اجرای

۱- خالقی، همان، ص ۲۶.

۲- همان، ص ۲۳.

صدها و سیزدهم قانون جزا، شخصی که به حبس دوام و یا طویلی که بیش از ده سال است محکوم گردد، از بعضی حقوق و امتیازات محروم خواهد شد. یا به عبارت دیگر؛ جزای اصلی که میعاد حبس‌شان بالاتر از ده سال باشد، جزای تبعی و تکمیلی را به دنبال خواهند داشت. مثلاً تبعه افغانی که در دیگر کشور محکوم به جزای حبس بیش از ده سال است، با همکاری بین‌المللی وارد محابیس کشور می‌شود؛ در این فرض، از آنجایی که جزای وی بالاتر از ده سال است و قانون جزای افغانستان، در این مورد جزای غیر از مجازات اصلی بر شخص تطبیق می‌نماید، جزای تبعی و تکمیلی بر محبوس تطبیق خواهد شد.

«دولتی که اثر اصلی حکم محکومیت، یعنی اجرای مفاد آن را می‌پذیرد، باید آثار ثانوی آن حکم را نیز بپذیرد. این مطلب مبتنی بر منطق حقوقی قابل دفاعی است که ما را به قبول آن ترغیب می‌کند: با شناسایی آثار محکومیت جزایی سابق، قاضی بهتر می‌تواند پیشینه متهم را در نظر گرفته حکمی متناسب با شخصیت او صادر نماید. در صورت اجتماع شرایط تکرار جرم، او را همچون مرتکبی اتفاقی که برای نخستین بار مرتکب جرم شده ننگرد و او را سخاوت مندانه از مزایای تعلیق مجازات بهره‌مند نسازد.»^۱

قاضی و دستگاه عدالت، اصل سیاست فردی کردن مجازات را که از جمله اصول حقوق جزا است، با دیدی خشن و سوء نیت نسبت به مجرم متکرر رعایت خواهد کرد و دیگر از هیچ‌گونه رفعت قضایی در این قبیل موارد استفاده نخواهد کرد. اجتماع هرگز نمی‌پذیرد شخصی که در خارج از کشور افغانستان محکوم به جعل پول شده باشد، مسئول «دافغانستان بانک» مقرر شود؛ ولو این که این شخص مدت زمان محکومیت خود را سپری کرده باشد و مجازات حبس بر وی اعمال شده باشد.

۲-۳_ اعتبار امر مختوم در امور جزایی
سومین اثری که در شناسایی احکام محاکم خارجی ایجاد می‌گردد، مختومه شدن حکم است؛ یعنی دستگاه عدالت قضایی در مورد قضیه حکمی را قطعی اعلام نماید، دیگر این دعوا در محاکم قابل سمع نخواهد بود. گرچند صدور این حکم در موارد اندک، امکان اشتباه از سوی مرجع باصلاحیت قضایی خواهد داشت؛ اما با آن هم دیگر برای آن موضوع در محاکم ترتیب اثر نخواهند داد. مگر در حالت تجدید نظر، که از سوی ستره محکمه در مورد قضیه که آنهم براساس شرایط و ضوابط خاص اتخاذ می‌گردد.

امر مختومه گرچند همانند قاعده مرور زمان و... به نظر می‌رسد که با عدالت در تناقض است، اما حقوق جزا در تمامی نظام‌های حقوقی این قاعده‌ها و اصول را پذیرفته‌اند. زیرا درست است که اگر ما عدالت فردی را در نظر بگیریم، شاید بتوان گفت که این خلاف عدالت است؛ اما منظور حقوق، مخصوصاً حقوق جزا بیشتر عدالت جمعی می‌باشد. دستگاه عدالت قضایی بیشتر در خدمت تمام اجتماع قرار دارد. این دستگاه و محاکم نمی‌توانند تا ابد یک قضیه و دعوا مورد بررسی قرار دهند و باید یک مدتی مشخص ولو این که در تضاد با عدالت باشد، برای بررسی یک دوسیه در نظر گرفته شود. بعد از سپری شدن میعاد که قانون در نظر گرفته و محاکم اصدار حکم کرده و این حکم از نظر محاکم قطعی شناخته شده باشد، قضیه مختومه اعلام می‌شود. زمانی که دعوی تحت عنوان امر مختوم شناخته

حکم محاکم خارجی در قلمرو کشورها استفاده می‌کنند. گرچند در امور مدنی که خارج از بحث این تحقیق می‌باشد، دولت‌ها به پنج روش متوسل شده‌اند که این روش‌ها عبارتند از: روش تجدید نظر مطلق، روش اقامه دعوی مجدد، روش انگلیسی-آمریکایی، روش اختیار مطلق و روش عمل بالمثل می‌باشد. از آن جایی که این پژوهش در مورد انتقال محبوسان که از جمله موارد جزایی به شمار می‌آید، می‌باشد؛ به همین دلیل از طرح روش‌های مدنی خودداری به عمل آمده است.

۲. شناسایی و اعتبار آثار احکام خارجی
زمانی که محاکم کشور برای یک قضیه و یا دعوا حکمی را صادر می‌کند، سبب می‌شود که پیامدها و آثاری مبنی بر اصدار حکم رونما گردد. هر حکم قوه قضایی به دنبال خود نیازمند اثری است. ممکن نخواهد بود، حکمی را محاکم صادر کند و هیچ پیامدی را متقبل نشود، خصوصاً در امور جزایی. همین که حکم صادر شد، اثر به دنباله آن بر محکوم علیه به وجود خواهد آمد. این امر در احکام محاکم خارجی، مورد قبول و پذیرش قرار گرفته شده است.

«این آثار خود به دو گونه اند: برخی از آنها اثر مستقیم قطعیت حکم اند و می‌توانند موجب محرومیت محکوم علیه از پاره‌یی از حقوق اجتماعی گردند و معمولاً آنها را به عنوان مجازات‌های تبعی و تکمیلی می‌شناسیم؛ برخ دیگر اثر اتفاقی حکم بوده، در صورت ارتکاب جرم جدید توسط محکوم علیه او را از استفاده از مزایای تعلیق مجازات محروم نموده و یا در معرض تشدید مجازات به علت تکرار جرم قرار می‌دهند.»^۱

در ذیل هر کدام را به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۲-۱_ اثر سوء سابقه

هنگامی که شخص از سوی محاکم باصلاحیت اعم از داخلی و خارجی، به عنوان مجرم شناخته شد (آنهم در جرم جنایت)، این موضوع در دوسیه شخص به عنوان سو سابقه درج خواهد گردید. در صورتی که همین شخص دوباره مرتکب جرمی گردد، به عنوان مجرم متکرر با وی برخورد خواهد شد.^۲ شخص مجرم متکرر براساس قوانین داخلی، از بعضی امتیازات، حقوق و یا رفعت قضایی که قانون‌گذار بر مجرمین در نظر گرفته، مستفید نخواهد شد. معمولاً جزای وی تشدید خواهد یافت، و در شرایطی هم امکان دارد که از فرامین عفو هم مستفید نگردد.

در انتقال محکومان به حبس، هنگامی که کشوری با سایر کشورها براساس موافقت‌نامه این نوع همکاری‌های بین‌المللی را اتخاذ می‌کنند، و حکم صادر شده از کشور صادر کننده را مورد قبول و پذیرش قرار می‌دهد، این امر باعث می‌شود که رأی محاکم خارجی همانند حکم محاکم داخلی شمرده شود و در دوسیه مجرم به عنوان یک سوء سابقه در نظر گرفته شود که اگر در آینده این شخص به هر دلیلی جرم را مرتکب گردد، حکمی که شخص براساس آن در کشور بیگانه زندانی شده بود، عطف توجه قاضی قرار خواهد گرفت.

۲-۲_ محکومیت قطعی حکم

دومین اثر شناسایی احکام خارجی، محکومیت قطعی حکم است. این اثر بیشتر متوجه محبوسان می‌شود که محکومیت حبس آنها بالاتر از ده سال است. زیرا بر اساس ماده یک

۱- خالقی، همان، ص ۲۸.

۱- براساس ماده ۱۵۲ قانون جزای افغانستان مصوب سال (۱۳۵۵).

منعقد نکرده، به صورت یک طرفه به هیچ وجه احکام محاکم مخصوصاً در امور جزایی را به رسمیت نشناخته‌اند.

بعد از این که محبوسان را در محابس کشور توسط معاهدات متذکره مسؤولان انتقال نمودند، دولت افغانستان راساً و به طور مستقیم حکم قطعی محاکم کشور بیگانه را به اجراء درخواهد آورد. البته اگر مخالف و متضاد قوانین جزایی کشور نباشد. در صورت مغایر بودن و یا ایجاد مشکل در تطبیق حکم، ارگان های ذیربط با طلب استهدا از مقام عالی قوه قضایی (ستره محکمه) مشکل را مرفوع و در راستای هدایت و ارشاد مقام عالی جزای حبس را بر محبوس اعمال می نمایند.

محبوسی که منتقل شده، همانند زندانیان داخل کشور که حکم شان قطعی شده است، از تمامی مزایا و امتیازات در نظر گرفته در قانون (مانند: عفو، آزادی مشروط و...) مستفید خواهد شد.

به هر حال، با این نوشته علی رغم کاستی های که بدون شک در آن موجود است، خلع قانونی در موارد انتقال محکومان به حبس در کشور ما به وضوح مشاهده می شود. زیرا، در این مورد فقط می توان گفت که قانون استرداد به عنوان قانون خاص حاکم است که در همین قانون متذکره بحث انتقال محبوسان بسیار به ندرت واکاوی گردیده است. بیشتر موضوع استرداد و دیگر همکاری ها و مساعدت عدلی بین المللی مورد توجه قرار گرفته است. اگر نگاهی به موافقت نامه های دولت افغانستان با سایر دول خارجی بیندازیم؛ مشاهده می شود که تناقض در موافقت نامه ها به دلیل عدم قانون مشخص در این زمینه وجود دارد.

شد، دیگر محاکم هیچ گونه تصرفی در آن نخواهد داشت. افزون بر آن، امر مختوم شدن یک دعوای جزایی بیشتر به نفع مجرم است و یک نوع امتیاز برای مجرم محسوب خواهد شد. حقوق جزا برای دفاع از حقوق مجرم این امر را اتخاذ کرده است؛ زیرا حکومت های استبدادگر، به هر دلیلی برای ارتکاب یک عمل جرمی، شخصی را در تاریخ چندین بار مجازات کرده اند. به همین دلیل، حقوق جزا با ایجاد امر مختومه شدن حکم، صلاحیت مجازات مضاعف را از دستگاه قضایی کشور سلب کرده است. تا از این طریق شخص مجرم برای ارتکاب یک عمل جرمی، فقط یک بار جزا برایش اعمال گردد. اعتبار امر مختومه جزایی را اکثر حقوق دانان به عنوان شناسایی و اعتبار منفی- سلبی در انتقال محکومان به حبس و همکاری های بین المللی، به رسمیت شناخته اند. یعنی فردی که بر اساس حکم محکمه خارجی محکوم به حبس گردید، به دلیل این جرم و اتهام، در کشور متبوعش قابل رسیده گی نخواهد بود. یا به عبارت دیگر؛ محاکمه و مجازات مضاعف ممنوع است. قانون گذار افغانستان در ماده نوزدهم قانون جزا، همین موضوع را مطرح کرده است.

نتیجه گیری

دید ترحم و حقوق بشری نسبت به تبعی که در بیرون از مرزها مرتکب جرم شده و در آنجا به دور از فرهنگ، خانواده، بستگان و اجتماع خویش در زندان، جهت اكمال میعاد حبس که به آن محکوم شده به سر می برد، کشورها را به این امر وادار کرد که یک نوع همکاری ها و مساعدت قضایی بین المللی در این راسته با همدیگر داشته باشند. تا از این طریق ولو این که لطمه و آسیب بر حاکمیت کشور می گردد، اتباع را با شناسایی و اعتبار بخشیدن احکام محاکم بیگانه، از محبس بیرون مرز به محابس درون مرز و داخل کشور انتقال نمایند. طبق این دلایل، بعد از قرن بیستم این نوع همکاری ها در سطح جهان رونما گردید.

دولت افغانستان با در نظر داشتن این حمایت ها بر اتباعش، موافقت نامه های با دولت های همجوار در راستای انتقال محکومان به حبس، منعقد کرده است که این موافقت نامه ها عبارت اند از: موافقت نامه با کشورهای فدراسیون روسیه، موافقت نامه با جمهوری اسلامی ایران، موافقت نامه با جمهوری تاجکستان و پیش نویس موافقت نامه با کشور هند می باشد. بر اساس این موافقت نامه ها تا به حال، ۲۸۴ نفر از محابس تاجکستان وارد محبس کندز گردیده است و همچنان ۱۹ نفر از محبوسان اناث افغانی از محابس کشور ایران به محبس هرات منتقل شده اند. همین طور مطابق موافقت نامه های متذکره، ۳ نفر از اتباع تاجکستان و ۲۸ نفر از اتباع ایرانی که در محابس کشور زندانی بودند، به محابس کشورهایشان جهت اكمال میعاد حبس منتقل گردیده اند.

بنابراین دولت افغانستان نهاد انتقال محکومان به حبس را که تحولی بزرگ در حقوق جزای بین المللی می باشد، با کشورهای که موافقت نامه و معاهده منعقد نموده اند، پذیرفته است. ایجاد این موافقت نامه سبب این شده است که احکام محاکم بیگانه را در امور جزایی، مورد شناسایی و اعتبار در قلمرو سیاسی کشور قرار گیرد. اما باید خاطر نشان گردید، این رسمیت و شناسایی احکام جزایی بیگانه، فقط در مورد دولتهای مورد قبول می باشد که با آنها معاهده ای انعقاد کرده است و با کشوری که موافقت نامه مبنی بر انتقال محکومان به حبس

پیشنهاد می‌گردد که اگر قانون‌گذاران بتوانند در مورد انتقال محکومان به حبس که نهادی تازه و جوان، یا به سخن دیگر؛ طفلی تازه به دنیا آمده در گهواره حقوق جزای بین‌المللی است، بیشتر مورد توجه و غور قرار دهند و قانون خاص تحت عنوان «قانون انتقال محبوسان» ارائه بفرمایند؛ به نظر نگارنده بسیاری از مشکلات و خلاءهای که فعلاً با آن مواجه هستیم، مرفوع خواهد شد.

فهرست منابع

(الف) کتب:

- ۱- پوربافرانی، حسن، حقوق جزای بین‌الملل، تهران: انتشار جنگل، جاودانه، (۱۳۹۳)، چاپ هفتم، ص ۲۳۰.
- ۲- کریانگ ساک کیتی چایساری، ترجمه: دکتر حسین آقای جنت مکان، حقوق کیفری بین‌المللی- با اصطلاحات و اضافات، تهران: انتشارات جنگل، جاودانه، (۱۳۸۷)، چاپ دوم، ص ۳۴۱.
- ۳- مدنی، سید جلال الدین، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: (۱۳۷۳)، چاپ دوم، ص ۱۳۵.
- ۴- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر، چاپ هشتم، (۱۳۷۱)، ج ۱، ص ۱۳۱۴.
- (ب) مقالات:
- ۵- خالقی، دکتر علی، «انتقال محکومان؛ تحولی بزرگ در شناسایی اعتبار احکام کیفری خارجی در ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (تابستان ۱۳۸۳)، شماره ۶۴.
- ۶- شامبیاتی، ژاله، «کلیاتی در شناسایی احکام بیگانه»، ص ۷۰.
- (ج) سایت‌های اینترنتی:
- ۷- سایت باشگاه اندیشه، «نظریه حاکمیت در دیدگاه اسلام»، www.bashgah.net.content/show
- ۸- «مقاله شناسایی و اجرای احکام و داوری خارجی»، www.documentsandsetting/...Administrator
- ۹- سایت، www.vajrehyab.com
- (د) مجموعه قوانین:
- ۱۰- قانون جزاء افغانستان، مصوب سال ۱۳۵۵.
- ۱۱- قانون استرداد افغانستان، مصوب سال ۱۳۹۲.